

دوماهنامه

اجتماعی  
فرهنگی

# صفتیر حیات

سال دوم / شماره دهم  
مهر و آبان / ۱۳۹۵  
صفحه ۱۱۲  
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

پرونده ویژه:

حقوق انسان از  
منظر دین (۲)



تیلور عاشورا در فقه  
سید ضیاء مرتضوی



نگاهی به حقوق انسان  
در قرآن کریم  
محمد جواد نجفی



درآمدی بر حقوق  
غیر مسلمانان در  
جامعه اسلامی (۲)  
سید ابوالفضل موسویان



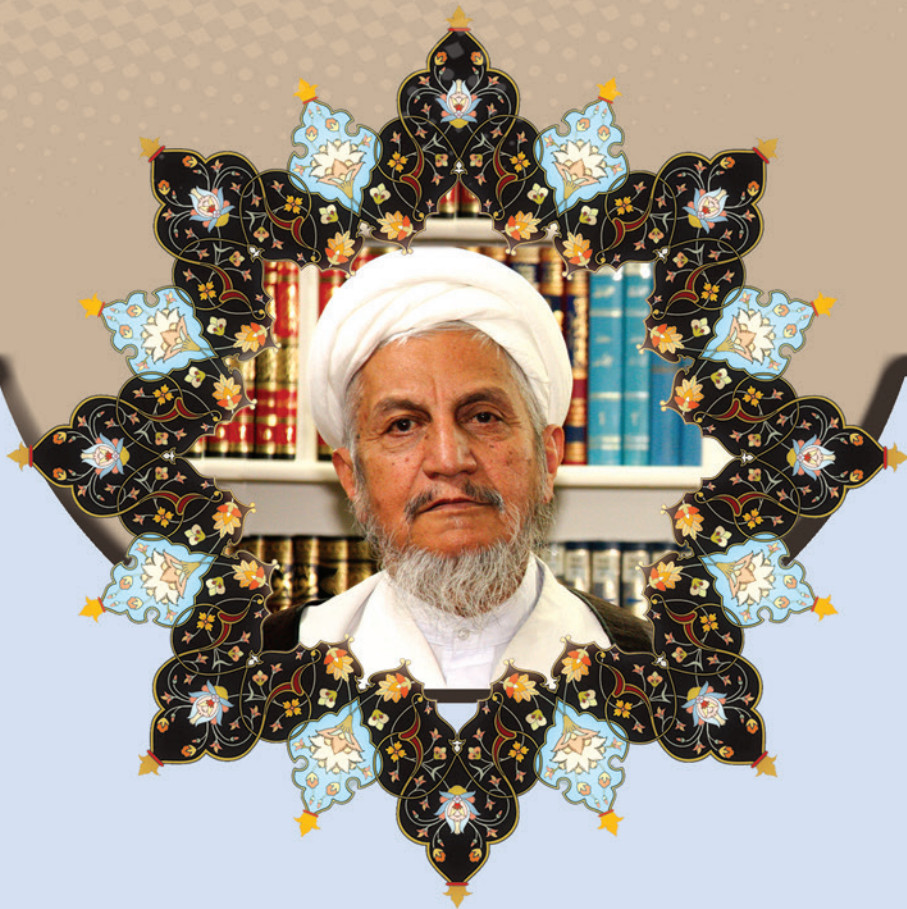
نهضت سیدالشهداء  
اهداف و انگیزه ها  
عبدالله امینی پور



حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی  
در قانون  
اساسی جمهوری اسلامی (۲)  
حسین ملک زاده



سازمان  
مطالعات  
اسلامی



کربلا و عاشورا به عنوان یک نماد،  
مظهر تنفر از ظلم و ستم است.  
عشق به عاشورا،  
ریشه خشونت را در جهان انسانی می خشکاند  
و علاقه به مظلوم را  
در تمام وجود ما سرشته می سازد.

آیت الله العظمی صانعی (مد ظله)

# صغیر حیات

سال دوم  
شماره دهم  
مهر و آبان ۹۵  
صفحه ۱۱۲  
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

دوماهنامه  
اجتماعی  
فرهنگی

۱۰



صاحب امتیاز:  
فخرالدین صانعی  
مدیرمسئول:  
علی اکبر بیگی

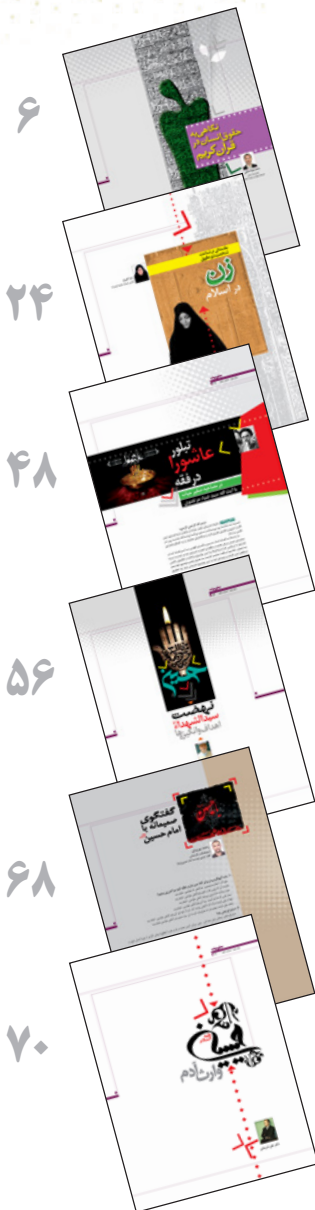
● زیر نظر شورای سردبیری

● مدیر اجرایی:  
ربیع الله کمری  
مدیر هنری و گرافیک:  
سیدمحسن زمانی  
اجرا:

محمد شفیعی  
لیتوگرافی و چاپ:  
فاضل

توزیع:  
شرکت نامه امروز

● نشانی:  
قم، خیابان شهداء، کوچه ۳۷،  
کوچه پنجم، پلاک ۱۶۲  
کدپستی: ۳۷۱۳۷ - ۴۷۶۶۴  
صندوق پستی: ۹۶۷ - ۳۷۱۸۵  
تلفن: ۳۷۸۳۵۱۰۰ - ۰۲۵  
تلفن: ۳۷۷۴۱۰۶۵ - ۰۲۵  
نمبر: ۳۷۸۳۵۱۰۹ - ۰۲۵  
سامانه پیامکی: ۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳  
پست الکترونیکی:  
safir.hayat@yahoo.com



- ۶ / نگاهی به حقوق انسان در قرآن کریم (محمدجواد نجفی)  
درآمدی بر حقوق غیر مسلمانان در جامعه اسلامی (بخش دوم)  
۱۸ / (سید ابوالفضل موسویان)
- ۲۴ / مقدمه ای در شناخت شخصیت و حقوق زن در اسلام (زهرا افروغ)  
حقوق ما انسان‌ها در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام (بخش دوم)  
۲۸ / (حسین علیزاده)
- ۳۶ / حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی (بخش دوم)  
(حسن ملک زاده)
- ۴۲ / روابط و حقوق انسان از منظر دین (رضا شیرانی)
- ۴۴ / معرفی کتاب: نگاهی کوتاه به رساله حقوقی امام سجاد(ع) (احمد حیدری)
- ۴۸ / تبلور عاشورا در فقه در مصاحبه صغیر حیات با آیت الله سیدضیاء مرتضوی
- ۵۶ / نهضت سیدالشهداء - اهداف و انگیزه‌ها - (عبدالله امینی پور)
- ۶۸ / گفتگوی صمیمانه با امام حسین(ع) (رحمت پور یزدی)
- ۷۰ / حسین وارث آدم (دکتر علی شریعتی)
- ۷۴ / گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰
- ۷۸ / شربت نذری (رضا احمدی)
- ۸۲ / احکام شرعی به زبان حضرت آیت الله العظمی صانعی
- ۸۴ / گزیده ایی از سخنان شهید مطهری (ره)
- ۸۵ / اخلاق کریمانه در حکمت دینی(مکارم الاخلاق)(بخش ۱۷) (محمد تقی خلجی)
- ۸۷ / چشم انداز
- ۱۰۸ / گزارش تصویری

خاطره‌ای از مرحوم  
آیت‌الله العظمی اردبیلی<sup>(ره)</sup>  
به زبان  
آیت‌الله العظمی صانعی<sup>مدظله</sup>



زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه (علیهم السلام) می‌خوانیم «و ساسة العباد»، شما سیاست‌مدان عباد و تدبیرکنندگان امور جامعه برای رسیدن انسان‌ها و بندگان به سعادت دنیا و آخرت بوده و هستید و سیاستی که گفته شده «دیانت ما، عین سیاست ماست»، به همین معناست و در مورد نماز که عبادت است، در قرآن تصریح شده به اینکه نماز قابلیت و شایستگی جلوگیری از بدی‌ها و ظلم را دارد و جلوگیری از ظلم یکی از تدبیرهای امور جامعه است. بنابراین، نماز که رکن دین است وقتی چنین باشد، بقیه احکام اسلام از عبادات و عقود و ایقاعات که حقوق مهم مدنی هستند و احکام یعنی امور جزایی و غیر آنها همه و همه سیاست و تدبیر امور جامعه است و همه سیاستمداران اسلامی موظف به تدبیر امور جامعه بر اساس قوانین الهی می‌باشند و اگر خدای ناخواسته به جای تدبیر امور جامعه در رسیدن به سعادت، ظلم و زر و زور و دروغ و حيله و تملق جایگزین آن گردد، آن سیاست نه تنها اسلامی، بلکه سیاست انسانی هم نبوده و نخواهد بود و هر نظامی که با سیاست به معنای ذکر شده حاصل شود، آن نظام، نظام اسلامی است و در حفظ آن باید کوشید؛ وگرنه نظام طاغوتی و ظالمانه و مستبدانه خواهد بود. حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (قدس سره) همچون سیدناالاستاذ امام امت (سلام الله علیه) سیاستمداری‌اش بر پایه معارف اسلامی بود، و شاهد آنکه در زمان تصدی عالی‌ترین مقام قضایی‌اش همراه با شهید مظلوم دکتر بهشتی (رحمة الله علیه) در دادستانی کل و ریاست دیوان عالی کشور با همه مراجع کنندگان به محضرش با اخلاق نیکو برخورد می‌کرد و بنده در مدتی که در خدمتش بودم،

### بسم الله الرحمن الرحيم

به پیشنهاد بعضی از آقایان از حوزه علمیه قم تصمیم گرفتم چند جمله ولو کوتاه درباره زندگی عالم بزرگوار، فقیه ژرف‌اندیش، مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (رحمة الله علیه) بیان نمایم، تا آنکه نسبت به خودم ادای بعضی از حقوقش خاصه بر حقیر باشد و ان شاء الله برای همگان درسی از زندگی کردن و ادای وظیفه اسلامی باشد. این جانب گرچه بنایی بر بیان خاطرات از افراد نداشته و ندارم، اما نسبت به معظم‌له به خاطر الطافی از ایشان که شامل حقیر شده چند جمله‌ای ولو کوتاه و مختصر که «ما لا یدرک کله لا یترک کله»، از زندگی پر بارش را بازگو می‌کنم و ابعاد زندگی‌اش گرچه زیاد است، لکن این جانب بسنده می‌کنم به بُعد سیاسی‌اش و مقدمتاً عرض می‌کنم که سیاست مورد بحث به معنای صحیح و درستش، همانا تدبیر امور جامعه برای رسیدن جامعه به سعادت و حیات طیبه می‌باشد، و سیاست به این معنا در حد اعلایش برای معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) است و در





تمام شده، بگوئید به کار خودش ادامه دهد». نکته دیگر اینکه ایشان نسبت به برخورد اسلامی با زندانیان، هر که بود و از هر گروه که باشد بسیار عنایت داشتند که برخورد با آنها در چارچوب قانون و احکام اسلام باشد، بالاخره ایشان سالها با امثال شهید بهشتی و مطهری همکاری علمی و فرهنگی و انقلابی داشتند. حتی یادم هست شبی آقای موسوی اردبیلی، یکی از آقایانی که در زندان اوین اثرگذار بود را احضار کرد و به او گفت: «این چه کارهایی است که تو می کنی؟! یک راننده تریلی را گذاشته ای بازپرس! آخر راننده تریلی از بازپرسی چه می داند؟! آقای اردبیلی خطاب به آن شخص مطالبی را درباره برخوردهای ناشایست و غیر انسانی با زندانیان بیان کردند که زبان از گفتن آنها قاصر است و بعد با ناراحتی به ایشان گفتند، این چه کارهایی است که انجام می دهی؟!»

این خاطراتی کوتاه در بُعد سیاست و امور اجرایی؛ اما در بُعد کارهای فرهنگی نیز ایشان با شناخت عمیق از نیازهای جامعه و اعتقاد به کارهای زیربنایی و ماندگار، اقدام به تأسیس مراکز فرهنگی و مؤسسات آموزشی و دانشگاهی نمودند که ثمره آن، فرهیختگانی هستند که امروز در مراکز علمی و تصمیم گیری و اجرایی ادامه دهنده خط آن فقید سعید در شناساندن اسلام رحمانی و پاسخگویی به نیازهای نسل پرشگر امروز می باشند. «عاش سعیداً و مات سعیداً». ان شاءالله خداوند ما را قدردان زحمات آن عالم خلیق که دارای روحی لطیف و ناسازگار با ظلم و ستم بود، قرار دهد.

ندیدم و نشنیدم با کسی با تندى و خشونت زبانی برخورد نماید، زیرا اسوه خود را نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) قرار داده بود که قرآن در وصف بزرگترین و بهترین سیاستمدار یعنی نبی مکرم اسلام، اخلاق خویش را با عظمت یاد می کند: (و انک لعلی خلق عظیم)، و در همه حال و شرایط با منطق و استدلال شرعی و قانونی پاسخ همه را می داد و تفاوتی بین افراد و تبعیض در حقوق آنها نزد ایشان وجود نداشت و از مسیر عدالت، مسیر دیگری را نمی رفت. ایشان از معدود سیاستمدارانی بود که دارای روحیه انعطاف و رأفت قلب بود. من خود به یاد دارم که در پیام هشت ماده ای امام امت (سلام الله علیه) که در رابطه با قضات و برخی دیگر از افراد بود، یک نفر از دادستان های انقلاب در یکی از استان ها توسط کمیسیون از سمتش عزل شده بود. بنده به ایشان عرض کردم من این آقا را می شناسم، انسان شایسته ای است، اجازه می فرمایید بنده او را دومرتبه به سمتش برگردانم، فرمود مانعی ندارد. چون بنده مسئول عزل و نصب قضات دادرها و دادگاه ها بودم، بلافاصله نامه نصب آن قاضی را نوشتم و تلفنی به او گفتم شما از فردا به محل کار خود رفته و انجام وظیفه نمایید که او هم عمل کرد، و فردای آن روز که معظم له در جلسه شورای عالی قضایی تشریف آوردند فرمودند: «آقای صانعی کار آن آقا به کجا کشید، عرض کردم طبق دستور و اجازه شما، من او را نصب کردم و الآن هم بر سر کار است، ایشان فرمودند: حالا که گذشته است، کاری است گذشته، ولی بعد از آنکه من به شما گفتم مجازید این کار را بکنید بعضی ها آمدند و گفتند این آدم درستی نیست، من عرض کردم آنان خائنان بودند، فرمود: کار الآن گذشته است و



# نگاهی به حقوق انسان در قرآن کریم



محمد جواد نجفی  
(عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

## معنای اصطلاحی حق در دانش فقه

می‌توان گفت: «حق» در اصطلاحات فقهی اغلب به معنی «سلطنت» آمده است. این معنی از آیه شریفه (مَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا

لِوَلِيِّهِ سُلْطٰنًا)؛<sup>(۱)</sup> هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی سلطنت و قدرتی داده‌ایم. نیز استفاده می‌شود؛ زیرا مراد از سلطنت در این آیه شریفه، سلطنت و امتیازی است که ولی دم، در قصاص از قاتل و یا گرفتن دیه از او می‌تواند اعمال نماید. همچنین است وقتی گفته می‌شود فرد «حق خیار» دارد. مقصود سلطنتی است که صاحب حق بر فسخ معامله پیدا می‌کند. نیز در «حق شفعه»، «حق ارث»، «حق نفقه» و مانند آن، مراد سلطنتی است که صاحب حق به سبب شراکت یا وراثت، یا زوجیت و امثال آن به دست می‌آورد. بنابراین، می‌توان گفت: وقتی فقهاء در ابواب مختلف فقهی از «حق» سخن می‌گویند، حق به معنای «سلطنت» است.

## حق در اصطلاح دانش حقوق

در تعریف «حق» در اصطلاح دانش حقوق هم، نگرش یگانه‌ای وجود ندارد چنان که از دیدگاه‌های صاحب نظران آشکار است: حق عبارت است از اقتداری که قانون به افراد می‌دهد تا عملی را انجام دهند. آزادی، عمل، رکن اساسی حق در این تعریف می‌باشد؛ یعنی آدمیان در انجام یا عدم انجام آن عمل آزادند.<sup>(۲)</sup>

برخی نیز حق را در اصطلاح حقوقی چنین تعریف کرده‌اند: حق، امری است اعتباری که بر حسب آن، شخص یا گروه خاصی، قدرت قانونی پیدا می‌کند که نوعی تصرف خارجی در شیء یا شخص دیگر انجام دهد و لازمه آن، امتیازی برای ذی‌حق بر دیگران و اختصاص متعلق حق به وی می‌باشد که نوعی اضافه است. چنان که، لازمه دیگر آن، تحقق اضافه دیگری میان «من له الحق» و «من علیه الحق» خواهد بود که بر اساس آن، «من علیه الحق» موظف است جانب «من له الحق» را در مورد حق وی رعایت کرده و از تجاوز به آن خودداری کند.<sup>(۳)</sup>

از مجموع تعاریفی که درباره اصطلاح «حق» در دو زمینه فقه و حقوق گفته شده، به دست می‌آید کاربرد حق در این دو دارای جنبه‌های مشترکی است از جمله:

۱. حق آن است که به دارنده حق (من له الحق)، نوعی اقتدار و آزادی عمل می‌بخشد.
۲. حق، امتیاز و نفع متعلق به شخص است که موجب می‌شود وی توان تصرف در موضوع حق را پیدا کرده، دیگران را از تجاوز به آن منع کند.
۳. حق، مفهومی اعتباری است که ما به ازاء خارجی ندارد. هر چند منشأ انتزاع عینی و واقعی دارد، و برای کسی علیه دیگری وضع می‌شود. اما وضع و اعتبار آن تابع مصالح و مفساد واقعی است.
۴. اصطلاح حق، بیشتر ناظر به حق‌های اعتباری و جعل شده است. از حق‌های تکوینی، که بر اعتبار و وضع استوار نیست، سخن به میان نمی‌آید. از سوی دیگر، حقوق (جمع حق) بر معانی مختلفی اطلاق می‌شود که

گفتمان چیره بر مکتب‌های جهانی انسان در روزگار کنونی، حقوق انسان در زمینه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی است. ادعای جهان شمولی این حقوق، پرسشی فرا می‌نماید که رهیافت دین به حقوق انسان هم با چنین گفتمانی هم‌نواست؟ کسانی بر آنند که در زبان دین جز تکلیف، ره‌آوردی برای انسان نیست، پس هرگونه سخن از حقوق انسان از زبان شریعت بی‌معناست.

در این نوشتار کوشش می‌شود پرتوی از آیات قرآن بر حقوق خدا داد انسان افکنده شود، حقوقی که سرشته آفرینش انسان و برگرفته از وحی الاهی به منزله سرچشمه قانون و ارزش‌های انسانی در دیانت اسلام است. البته با نگرش به بایداه و نبایدهای دینی هم راهی به سوی حقوق انسان گشوده می‌شود.

## معناشناسی واژه حق

حق از واژگان انتزاعی است؛ هر وجدان متعارفی حق را می‌فهمد و از غیر آن باز شناسد. اگرچه در مقام شناسایی مصداق ممکن است چالش برانگیز باشد ولی هر فطرت و سرشت انسانی، گواه خواستنی بودن آنست؛ ترازویی در نهاد انسان به ودیعت نهاده شده که کارکرد آن شناسایی حق است و با نگرخواهی از جان می‌تواند در مقام کشف حق بر آید.

یکی از پربسامدترین واژگان در زندگی انسان‌ها، حق است. چنان که معروف است امام علی (ع) گفته‌اند: الحق اوسع الاشیا فی التواصف و اضیقها فی التناصف: حق گسترده‌ترین چیز در مقام واگویی و توصیف است و تنگ‌ترین آن‌ها هنگام عمل و به کار بستن!<sup>(۱)</sup>

حق، مفهومی کلیدی در فرهنگ اسلامی و در بردارنده طیفی گسترده از معنا است که در بخشی از کاربردها، بر ثابت و یقینی بودن هستی‌ها، و در بخشی دیگر از کاربردها، بر بایسته‌های کنشی دلالت دارد.

## معنای لغوی حق

حق در لغت، ماده فعلی «ح ق ق» در زبان‌های سامی، به معنای بریدن است که سپس از آن معنای حکم کردن، و در مرحله پسین، معنای فعلی تثبیت کردن و تثبیت شدن، و معنای اسمی عدالت راستی و نظم از آن ساخته شده‌اند.<sup>(۲)</sup> و در عربی معناهای دیگر مانند شایستگی و بهره هم به آن‌ها افزوده شده است.<sup>(۳)</sup> راغب می‌نویسد: اصل حَقّ مطابقت و یکسانی و هماهنگی و درستی است، مانند مطابقت پایه درب در حالی که در پاشنه خود با استواری و درستی می‌چرخد و می‌گردد.<sup>(۴)</sup>

مصطفوی حق را استواری و درستی و در برابر باطل می‌داند و نیز قرار گرفتن چیزی در موضع خودش [که آن موضع برای وی در نظر گرفته شده].<sup>(۵)</sup>

البته این که اصل حق را به معنای مطابقت، یا به احکام و صحت بازگردانده‌اند، وجهه تاریخی ندارد و بر پایه یافتن وجه مشترکی میان کاربردهای عربی است.

حق در ادب پارسی به معنی درست، ثابت، سزا و سزاوار و عدل آمده است.<sup>(۶)</sup>

انسان اندیشمند از  
آغاز خودشناسی  
دریافت که بقای  
اجتماع او با آشوب و  
زورگویی امکان ندارد  
و ناچار باید قواعدی  
بر روابط اشخاص،  
از جهتی که عضو  
جامعه‌اند، حکومت کند  
و ما امروز مجموع  
این قواعد را «حقوق»  
می‌نامیم.

هرچند بی‌پیوند با یکدیگر نیستند اما وجوه تمایز  
آن‌ها موجب می‌شود که این کلمه را مشترک  
لفظی بدانیم؛ حقوق بار معنایی خاصی متبادر  
به ذهن می‌سازد و عموماً در حوزه‌های متنوعی  
کاربرد پیدا می‌کند؛ البته حقوق نیز چون دیگر  
مضامین و مفاهیم انتزاعی در علوم اجتماعی فاقد  
تعریف مطلق و واحد و جامع و مانعی است؛ تکثر  
خاستگاه‌های مکاتب فکری و نظری و فلسفی  
و اجتماعی از یک سو و پیچیدگی و گسترش  
پیوندهای حقوقی از دیگر سو، این دشواری را  
فراروی ما نهاده است<sup>(۱)</sup> و در زبان فارسی واژه‌ی  
«حقوق» به معانی گوناگون به کار می‌رود که از  
جمله مهمترین آنهاست:

۱ - مجموع قواعدی که بر اشخاص، از این

جهت که در اجتماع هستند، حکومت می‌کند:

انسان موجودی است اجتماعی که میان

همگنان خود به سر می‌برد. به حکم طبیعت، شخص در اجتماع  
کوچک پدر و مادر زاده می‌شود و در سایه مراقبت و تربیت این  
گروه نیازهای مادی و معنوی خویش را تامین می‌کند. ولی، پس از  
دوران کودکی نیز او با دیگران زندگی می‌کند و با همکاری آنان به  
خواستهای خود می‌رسد.

از سوی دیگر، خواسته‌های آدمیان به حکم فطرت با هم  
شباهت زیادی دارد. کم و بیش همه یک چیز را طالبند. پس، نزاع بر  
سر جلب منافع بیشتر و تامین زندگی بهتر در می‌گیرد.

انسان اندیشمند از آغاز خودشناسی دریافت که بقای  
اجتماع او با آشوب و زورگویی امکان ندارد و ناچار باید  
قواعدی بر روابط اشخاص، از جهتی که عضو جامعه‌اند،  
حکومت کند و ما امروز مجموع این قواعد را «حقوق»  
می‌نامیم.

۲ - برای تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در

اجتماع، حقوق برای هر کس امتیازهایی در برابر دیگران  
می‌شناسد و توان خاصی به او می‌بخشد. این امتیاز  
و توانایی را «حق» می‌نامند که جمع آن حقوق است و  
«حقوق فردی» نیز گفته می‌شود: حق حیات، حق مالکیت،  
حق آزادی شغل و حق زوجیت به اعتبار معنی اخیر است که  
گاه با عنوان «حقوق بشر» مورد حمایت قرار می‌گیرد. ولی،  
واژه حقوق، به معنی نخست، همیشه با ترکیب جمع به کار  
می‌رود و برای نشان دادن مجموع نظامها و قوانین است: مانند  
حقوق ایران، حقوق مدنی، حقوق بین الملل و حقوق اسلام.

در این نوشتار، حقوق به معنای امتیازها و توانایی‌هایی  
است که در قرآن کریم از سوی خداوند به انسان داده شده  
است. گرچه این عنوان پهنه گسترده‌ای از آن خود کرده است





۹- پاسداشت نسل و آبرو و نسب از ویژگی‌های انسان است و شریعت نگاهداشت آن را بایسته دانسته تا بشر در تابناک‌ترین چهره‌اش با برترین ارزشها و اخلاق و بازداشتن از در هم آمیختن انساب و فرزندی تداوم یابد.

۱۰- دارایی دوست جان است و اسلام احکام را برای ایجاد و دستیابی به آن، سرمایه‌گذاری و گردش آن در داد و ستدهای گوناگون، تشریح کرد و حق تملک و تصرف در مال را پذیرفته در آن حقوقی برای ادای وصف اجتماعی در آن واجب کرد برای تحقق همتایی و موماسمات تا دارایی و ثروت ابزار تامین رفاه انسان و بسندگی و برآوردن نیازهای او باشد. لامل شقیق الروح، و شرع الإسلام الأحکام لإیجاده و تحصیله، واستثماره، و تداوله فی المعاملات المتنوعة، وأقر حق التملک، والتصرف بالمال، وأوجب فیہ الحقوق لأداء الصفة الاجتماعية فیہ، لتحقیق التكافل والمواساة، لیکون الملك والمال وسیلة لتأمین رفاهية الإنسان و کفایتة وتلبیة حاجاته. و از این همه، پیوند ریشه دار میان مقاصد شریعت و حقوق انسان که از پیوند میان افراد برای برپایی داد و نیکوکاری و برابری و رعایت شوون فردی و اجتماعی انسان.

(أ یَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) ومیوه کار و کیفر کوشش خود را نمی‌چیند و اگر انسان از چیزی بازخواست نشود پس حق و عدل و آزادی و شرایع و نظام‌ها برای چیست؟ مسوولیت است که قانون را پدید می‌آورد و همه حد و مرزهای آسمانی و وضعی برای حرص بر حقوق انسان و پاسداشت آن و انسان بی‌مسوولیت تشریح شده است.<sup>(۱۱)</sup>

### حقوق خداداد انسان

در آموزه‌های دینی، انسان بنده خدا و آزاد از بند بردگی دیگران شناخته شده است. امام لائکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا (بنده دیگری مباش که خدایت آزاد آفریده است) پرستش در برابر آزادی است. در ادبیات دینی عبودیت جز عبادت است. عبادت به معنای پرستش و بندگی است و این عین آزادی و رهایی و بالندگی است؛ بندگی خدا بستر بالندگی انسان در بی‌کرانه هستی است و عبودیت و بردگی در برابر این دو است. عبادتِ خداوند به معنای عبودیت و تقید نیست، بلکه عبادت خداوند دقیقاً برابر است با آزادی. عبادت خداوند یعنی آزادی مطلق. و هر اندازه عبادت فزونی یابد و در راه عبادت بیشتر گام نهی، آزادتر خواهی شد... عبادت چیست؟ هر عملی که برای تقرب به خداوند صورت می‌گیرد، یا هر عملی که مرا به خداوند نزدیک می‌سازد. به دیگر سخن، عبادت یعنی هر عملی که مرا به صفتی از صفات خداوند متصف می‌کند. بنابراین، اگر چنین چیزی روی دهد، عبادت خواهد بود و اگر چنین نشود، عبادت نخواهد بود. پس اساس عبادتِ خداوند، یعنی گام نهادن در مسیر علم و آزادی و عزت؛ گام نهادن در راه کسب دیگر صفات حسنه الهی که ما آن را انسانیت و تعالی و تکامل می‌نامیم.<sup>(۱۲)</sup>

بنا بر این عبادت که هدف آفرینش است پایه و خاستگاه آزادی انسان به شمار می‌آید؛ و ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون؛ (من جن و انسان را

و شمارش آن و حتی گنجاندن آن در یک سامانه کار دشواری است و دست کم نیاز به چندین مقاله برای روشننگری دارد اما در اینجا تنها به نمونه‌هایی برای آشنایی با رهیافت کتاب خدا به حقوق خداداد انسان بسنده می‌شود. برخی از پژوهشگران بر آنند که مقاصد و اهداف شریعت بر حقوق انسان بنیان شده است.

سپس این‌ها نگاه‌های گذرا و گزیده‌های برچیده‌ای از اهداف و مقاصد شریعت اسلامی و پیوند آن با حقوق انسان است که این دستاوردها را در پی دارد:

۱- مقاصد شریعت، خاستگاه حقیقی و بنیان حقوق انسان است.

۲- شریعت پاک از پایه برای انسان و تحقق هدف‌های او آمده و این با جلب منفعت برای او و دفع زیان از او و تامین راه‌های رساننده به آن هدف و همچنین تضمین مراقبت بر آن و عنایت به پاس داشت حقوق او، انجام می‌پذیرد.

۳- تحقق راستین حقوق انسان در تحقق عملی دین حق نهفته است و این به بازگشت جدی به باورمندی به عقیده درست و دین داری کامل و فراگیر نیازمند است، بی‌آن که در ادعا و شعار و دادوستد با حقوق انسان برای اهداف سیاسی، اقتصادی، فکری، تربیتی، فرهنگی و منافع ذاتی استعماری بسنده کند.

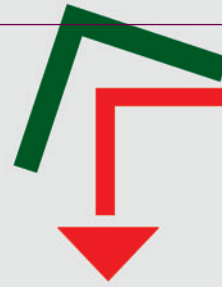
۴- مصالح انسانی دارای مراتب و درجاتی است و مهمترین آن مصالح ضروری شامل پاسداشت دین، نگهداشت جان و مال و سپس مصالحی که این اهداف را می‌پاید و آن گاه مصالح مکمل مقاصد که آن‌ها را در نیکو ترین حالت ایمن می‌سازد.

۵- شناخت مقاصد شریعت اهمیت بالایی در روشن کردن قلمرو کلی شریعت، شناساندن اهداف بلندش و کمک به بررسی تطبیقی و برتری آن و معرفی هدف دعوت و شعله ور کردن اجتهاد و استنباط دارد.

۶- در شرع احکام بسیاری برای روشن کردن احکام دین، نگه داری آن و جلوگیری از بازی کردن با آن رسیده و حق دین داری را به شایستگی ادا کرده و پیوند آن با اندیشه و خرد و آزادی عقیده و احترام به پرستشگاه‌ها و رواداری با نامسلمانان و اجبار نکردن در دین و برابری در داد و ستد مالی میان مسلمان و دیگران با قانون‌گذاری کیفری مرتد چون با دین بازی می‌کند و با نظم عمومی ناسازگار است و عقیده را بیهوده می‌انگارد و این حکم خود پشتیبانی از خود دین است.

۷- قاعده اسلام پدید آوردن جان با برترین شیوه‌ها، حرص در پایش آن و بازدارندگی از خود کشی و ستم به آن است و قصاص را بر تجاوز عمدی واجب کرده و حق زندگی را برای هر انسانی حتی جنین وضع کرده و نشدنی‌ها را هنگام ضرورت و برای حفظ جان روا کرده و نابود سازی انسان را باهر وسیله ویرانگر حرام کرده است.

۸- خدا انسان را گرامی داشت و با خرد برتری بخشید از این رو پاسداشت و استوار سازی او در تندرستی کامل بایسته دانست و هر چه را بر آن اثر نهاده یا نابودش سازد حرام دانست زآن پس به او حق آزادی رای و بیان در اندیشیدن بخشید بل که اندیشه ورزی را بر او واجب کرد و به او حق آزادی رای و بیان در چارچوب قانون داد.



یکی از پربسامدترین  
واژگان در زندگی  
انسان‌ها، حق است.  
چنان‌که معروف است  
امام علی (ع) گفته‌اند:  
الحق اوسع الاشياء في  
التواصف و اضيقها  
في التناصف: حق  
گسترده‌ترین چیز  
در مقام واگویی و  
توصیف است و  
تنگ‌ترین آن‌ها هنگام  
عمل و به کار بستن!

جز برای پرستش نیافریدم) بدین ترتیب آزادی معنوی و اجتماعی انسان از نخستین اهداف هستی است که خداوند پیامبران را برای تحقق آن گسیل داشته است. لیضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم.

در قرآن کریم بندگی خدا نه تنها بردگی نیست بلکه آزاد سازی بندگان از بردگی یکدیگر، پرستش خداست آن هم عبادتی که بدون آن گذار از گردنه ممکن نیست: فلاقتحم العقبه و ما ادريك مال العقبه فك رقبه (انسان از گردنه گذر نکرده است و چیست گردنه؟ آزاد سازی انسان.

در پرتو بررسی آیات قرآن کریم آشکار می‌شود که: بندگان خدا، به آزادی و اختیار انسان در پهنه گسترده گیتی به گونه‌هایی روشن، رهنمون شده‌اند. در کتاب خدا می‌توان شماری آیات یافت که به حق خداداد آزادی انسان در زمینه‌های گوناگون اشاره دارد.

تفسیر راهنما نزدیک به دویست نمونه از حقوق انسان در پرتو آیات قرآن پرداخته است بی‌آنکه به دسته‌بندی ویژه‌ای دست یازیده باشد. (۱۳) و تفسیر الکاشف برآن است که: به هر حال، تمام معجزات پیامبر صلی الله علیه و اله بزرگ و مهم است؛ ولی به نظر من مهم‌ترین آنها دو چیز است: ۱. شریعت قرآن که حقوق انسان و روابط مردم را با یکدیگر براساس عدالت و تعاون تنظیم کرده است. (۱۴)

## ۱. آیات حقوق انسان

### ۱.۱. آیات حق زندگی

انسان آفریده خدا و روح او خاستگاه خدایی دارد. هیچ کس را نسزد که روح را از تن جداسازد یا زندگی و شادابی آن را در آسیب افکند؛ این نخستین و بنیادی‌ترین حق انسانی بلکه حق هر پدیده زنده‌ای است که پرتو حق بدان زندگی بخشیده است. قرآن کریم به چنین واقعیت سترگی با استواری، اشارت کرده است.

در سال نخست بعثت، در دوسوره بروج و تکویر به دو گروه اشاره می‌شود که یکی به بهانه ایمان کشته شده و حق زندگی از آنان دریغ شده و گروه دیگر دخترانی زنده به گور که به گناه دختر بودن کشته شده‌اند. پرداختن به دو رخداد تاریخی که در هردو حق حیات انسانی به چالش کشیده شده است نمادی از عنایت کتاب خدا به حق خداداد زندگی انسان

است.

(مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا)؛ (۱۵)  
(و كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ)؛ (۱۶)

حق حیات، نخستین حق انسان است و آن مبدأ سایر حقوق است و تنها با وجود آن می‌توان از حقوق دیگر سخن گفت و در صورت فقدان آن بقیه حقوق نیز منتفی است. باید توجه داشت که اگرچه حق حیات در ظاهر به عنوان حق انسان قلمداد می‌شود، اما در حقیقت یکی از الطاف خداوند بلکه نخستین آن در مورد بشر است و شخص انسان در آن نقشی ندارد، به هر صورت، هر نوع تعدی در حق حیات، جرم است. (۱۷)

همچنین، جزای یکسان برای کشتن هر فرد و پاداش مساوی برای احیای وی، حاکی از برابری تمامی انسانها در حق حیات است. (۱۸)

### ۱.۲. آیات حق برخورداری انسان از مواهب طبیعت

در مواردی چند، قرآن سخن از رام بودن همه چیز در طبیعت در برابر انسان می‌گوید از جمله:

(و سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)؛ (۱۹)

و آنچه را در آسمان‌ها و در زمین است که همه از اوست برای شما رام کرد؛ بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند. شهید مرتضی مطهری، در مورد این گونه آیات می‌فرماید: «در قرآن از مسخر کردن ماه، خورشید، شب، روز، دریا، نهرها، کوه‌ها، باد و هر چه در آسمان و زمین است، یاد شده است. بدیهی است که در همه این موارد، مقصود این است که این امور طوری آفریده شده‌اند که رام انسان و مورد استفاده و بهره برداری انسان هستند. (۲۰)

### ۱.۳. حق برخورداری از امنیت

در قرآن کریم پیرو وعده تخلف ناپذیر خدا به مومنان درستکار، به خلافت، وصف جامعه آرمانی را برپایی امنیت از پی نگرانی‌های آنان می‌داند: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا)؛ (۲۱)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دینی را که برای آنان پسندیده پابرجا خواهد کرد و ترسشان را به امنیت و آسایش مبدل می‌کند آن چنان که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند.

بدین گونه امنیت نخستین حق انسان باورمند در جامعه انسانی شمرده می‌شود.

هنگامی که حضرت ابراهیم (ع) زن و تنها فرزندش را به فرمان خدا در بیابان‌های خشک و سوزانی که بعدها شهر مکه در آن بنا شد، می‌گذارد و بر می‌گردد، پیش از هر چیز مکه را امن می‌خواهد و نخستین درخواست او از خدا این است که آن سرزمین را برخوردار از امنیت سازد؛ (و اذقال ابراهيم رب اجعل هذا البلد آمنا) (۲۲)

نکته زیبا و باریک، تفاوت نیایش حضرت ابراهیم(ع) در این آیه شریفه با عبارتی است که در آیه ۱۲۶ سوره بقره از قول وی نقل شده است. با اینکه هر دو آیه یک خواسته را یادآوری می‌کنند، در سوره ابراهیم به گونه معرفه (هذا الْبَلَدُ) و در سوره بقره به صورت نکره به این سرزمین اشاره شده است (بَلَدًا أَمْنًا). طباطبایی با توضیحاتی تأکید می‌کنند که این دو آیه، حاکی از دو دعا ست نه یکی. اولی مربوط به سفرهای بعدی حضرت ابراهیم(ع) به آن سرزمین و پس از احداث شهر مکه بود و دومی در سفر نخست که زن و فرزندش را در آن بیابان خشک و بی‌آب و علف نهاد. نتیجه اینکه امنیت خواسته همیشگی حضرت بوده است؛ هم قبل و هم بعد از بنا شدن شهر. خداوند نیز خواسته او را اجابت کرد و آنجا را چون خانه امنی برای او قرار داد (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا) (۳۳) این ویژگی چنان ارزشمند و عزیز است که موجب منت پروردگار بر آدمیان بوده و او را شایسته سپاس و بندگی می‌کند.

## ۲. آیات حق برابری انسانی

انسانی انسان‌ها بنده خدای‌اند و در این زمینه با هم برابرند و هیچیک را بر دیگری برتری نیست و هر گونه برتری جویی بنیانی سست و پوشالی دارد و جامعه انسانی باید آینه یکسانی و یک رنگی باشد.

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)؛

بگو ای اهل کتاب بیائید به سوی کلمه‌ای که تمسک به آن بر ما و شما لازم است و آن این است که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگیریم و یکدیگر را به جای خدای خود به ربوبیت نگیریم اگر نپذیرفتند بگوئید شاهد باشید که ما مسلمانییم (۳۴)

اینکه افراد انسان جمع شده در یک مجتمع ابعاضی شبیه به هم از یک حقیقتند، حقیقتی متشابه، پس نباید بعضی از این مجتمع اراده و خواست خود را بر بعضی دیگر تحمیل کنند، مگر آنکه خودش هم از دیگران آن مقدار اراده و خواست را تحمل کند، و این همان تعاون در به دست‌آوری مزایای حیات است و اما اینکه همه افراد اجتماع برای یک فرد و یا یک فرد برای فردی دیگر خاضع شود، بطوری که آن فرد از فضیلت اجتماع خارج گردد و تافته‌ای جدا بافته شود و او را از سطح تساوی بالاتر برده، مسلط و مستکبر بر دیگران سازند و او بر آنان تحکم کند و خواست خود را بر سایرین تحمیل نماید، در حقیقت این مجتمع او را رب خود گرفته، و خواست خود را تابع خواست او کرده و او را حاکم مطلق العنان بر خود نموده و امر و نهی او را اطاعت و در نتیجه فطرت خود را باطل و اساس انسانیت را منهدم ساخته است. (۳۵)

پس یک انسان فطری به خودش اجازه چنین خضوعی را در برابر غیر نمی‌دهد، هم چنان که یک انسان مسلمان نیز چنین اجازه‌ای به خود نمی‌دهد، برای اینکه آن کسی که خود را تسلیم امر خدا می‌داند، ربوبیت را خاص معبودش می‌داند و ربی دیگر سراغ ندارد و تمکین او در برابر مثل خود و اینکه اجازه دهد کسی مثل او در او تصرف کند، بدون اینکه وی در او نظیر آن تصرف را کرده باشد، خود پرستیدن معبودی غیر خدا و اتخاذ

ربی غیر خدا است.

بدین ترتیب حق برابری همگانی در برابر قانون، با درنوردیدن مرزهای خویشاوندی، نژاد، دین و جایگاه اجتماعی پایه ای استوار در زندگی اجتماعی از نگاه اسلام است چنان که در شماری آیات قرآن کریم بدان اشارت رفته است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَزُّوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)؛ (۲۶)

برپاداری عدل و گواهی به حق

در برابر قانون، با زبان باری آن برای خود انسان، پدر و مادر و خویشاوندان، آینه ایمان و پابندی به آئین پاکی است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)؛ (۳۷)

این آیه با درون مایه ای همسان آیه پیشین انسان باورمند را از اثرپذیری در برابر بدی دیگران باز می‌دارد، در پیامی جاودان و درخشان دادورزی را نزدیکترین راه به پارسایی دانسته آن را از همگان می‌خواهد.

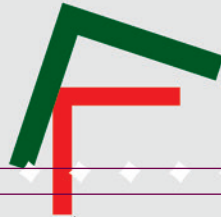
(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ)؛ (۲۸)

در این آیه داود پیامبر با دریافت جایگاه بلند و دست نیافتنی خلافت، در قالب منشوری استوار، فرمان می‌یابد در میان مردم به حق دادرسی کند کند و از پیروی خواهش نفس بپرهیزد.

## ۳. آیات آزادی انسان

۳. دسته سوم آیاتی که بر نفی اکراه در پذیرش دین و آزادی انسان در اسلام آوردن دلالت می‌کند، مانند: (لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی) (۳۹) (در پذیرش دین اکراهی نیست) (زیرا) راه درست از راه منحرف آشکار شده است) و (انا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفورا) (۴۰) (ما راه را به او نشان دادیم، خواه





شاکر باشد (و پذیرا گردد یا کفران کند) و (قل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر...) (۳۱) بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر کس می‌خواهد ایمان آورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می‌خواهد کافر گردد) و (علک باخ نفسک الا یكونوا مؤمنین ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعتناقهم لها خاضعین) (۳۲) گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی، به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند. اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنها آیه ای نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد. (و لکم دینکم فی دین) (۳۳) (آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم).

از میان این دسته از آیات روشنگری پیرامون دو آیه بسنده می‌نماید:  
 ۱،۱. (لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سميعٌ علیم) (۳۴)

در (کار) دین هیچ اکراهی نیست که رهیافت از گمراهی آشکار است پس، آنکه به طاغوت کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، بی‌گمان به دستاویز استوارتر چنگ زده است که هرگز گسستن ندارد و خداوند شنوای داناست. تفسر فی ظلال آورده است: إن حرّية الاعتقاد هي أول حقوق «الإنسان» التي یثبت له بها وصف «إنسان». فالذی یسلب إنسانا حرّية الاعتقاد، إنما یسلبه إنسانيته ابتداءً. و مع حرّية الاعتقاد حرّية الدعوة للعقيدة، و الأمن من الأذى و الفتنة. و إلا فهی حرّية بالاسم لا مدلول لها فی واقع الحیاة. آزادی عقیده نخستین حق انسان است که با آن وصف انسانی پا می‌گیرد پس کسی که آزادی عقیده را از دیگر باز می‌ستاید، نخست انسان بودنش را از او می‌گیرد و با آزادی عقیده آزادی دعوت به عقیده و ایمنی در برابر آزار و شکنجه از او رخت بر می‌بندد و گر نه تنها نام زندگی در واقعیت زندگی معنایی ندارد. (۱/۲۹۱) التفسیر الجامع الاثری همین عبارت را آورده و چند جمله بر آن افزوده است: إن حرّية الاعتقاد هي أول حقوق الإنسان التي یثبت له بها وصف «إنسان». فالذی یسلب إنسانا حرّية فی الاعتقاد، إنما یسلبه إنسانيته التي فطره الله علیها (۳۵)

با شگفتی باید گفت: شماری از مفسران آیه یاد شده را با آیات جهاد منسوخ دانسته‌اند اما مفسر پرتوی از قرآن در نگرشی جامع به نفی این دیدگاه پرداخته، می‌نویسد:

اشاره به دین اسلام یا هر دین حق و مشترک است. چون این آیه به ظاهر با آیات جهاد ناسازگار است، بعضی آن را منسوخ، و بعضی -الدین- را ناظر به عقائد که اصول دین است دانسته‌اند. با آنکه این آیه پس از آیات جهاد است و معلوم نیست که پیش از آن آیات نازل شده باشد. و نیز چون عقاید قلبی اکراه پذیر نیست مورد نفی اکراه هم نمی‌باشد.

نویسنده، سپس برای استوار سازی دیدگاه خود با نشان دادن شش گواه از خرد و دیانت و تاریخ چنین آورده است: ظاهر فی الدین، بجای «علی الدین» متن دین و مجموع اصول عقاید و احکام است که اکراه در آن، یکسر نفی شده و آیات و احکام جهاد منصرف از آنست. هدفهای صریح آیات جهاد نیز از میان برداشتن اکراه بر عقاید مخالف و فتنه و ظلم، و اقامه حق و عدل است، نه اکراه بر پذیرش عقیده و مسئولیتهای فردی: (و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و یكون الدین لله) - تاریخ نیز گواه است که در

آغاز دعوت اسلام در مکه، اکراه بر دین از جانب مشرکین بود. و در مدتی که دین و اجتماع مسلمانان پایه می‌گرفت، پیوسته در معرض تعرض و فتنه مشرکین بودند. پس از آن، فتوحات اسلامی تا آنجا که خالص انگیزه اسلامی داشت برای دفع فتنه و رفع اکراه حکام و طبقات ستمگر بود تا راه رشد و دریچه تنفس آزاد بر روی محرومین و محکومین باز شود. حد جهاد همین است و سپس - چنان که صریح احکام فقهی است - پیروان ادیان در حفظ عقیده و معابد و انجام عبادات خود آزادند و باید تعهدات خود را در حفظ و اجراء حقوق عمومی اسلامی و پرداخت مالیات و خودداری از دسیسه و سازش با دشمنان، انجام دهند و نیز مظاهر و اوهام رسمی شرک نباید در میان باشد. این حقوق و حدود، در آغاز پیشرفت مسلمانان رعایت میشد و اگر پس از آن و در برخی سرزمینها، حکام مستبد و بصورت مسلمان، از آن خارج شدند، نباید روش آنها را مستند باحکام و متون اسلامی دانست. چون اصول و اهداف و احکام اسلام برای رشد یافتگان از هر جهت تبیین شده و در همین آیه کامل و جامع نمودار گشته، دیگر جایی برای اکراه نیست (۳۶) مفسری دیگر پا را از این فراتر نهاده بی‌توجه به ادعای نسخ آیه می‌نویسد:

نمودن اکراه در دین قاعده مهمی از قواعد اسلام و پایه استواری از پایه‌های سیاست آن است که بر اساس آن اجازه نمی‌دهد کسی را به زور وادار به پذیرش اسلام کنند چنان که روا نمی‌دارد کسی از خویشاوندان خود را وادار به بیرون شدن از دین کنند. ما هنگامی می‌توانیم این اصل را بر پا داریم که چندان نیرومند باشیم که با آن از دین و جان خود حمایت کرده، کسی را که آهنگ فتنه انگیزی در دین داشته، بر ما ستم روا میدارد، از کار خویش بازداریم و از دیگر سو چون فرمان یافته ایم با حکمت و پند نیکو به راه خدا فراخوانیم او را از تعرض دیگران ایمن داریم و با پسندیده ترین شیوه که روشن کردن راه راست از گمراهی باشد با مخالفان خود گفتگو کنیم پس بدین ترتیب جاد در گوهر دین و هدف آن نیست بلکه امر سیاسی بایسته آن است و به سخن عوام که گمان می‌برند دین با شمشیر برپاست و جهاد خواسته ذاتی آن است اعتنایی نیست (محمد عبده، تفسیر المنار، ذیل آیه شریفه)

نمونه ای دیگر از آیاتی که هر گونه تحمیل و زور برای پذیرش ایمان از سوی انسان‌ها حتی از سوی فرستادگان خدا نفی می‌کند، جایی است که پیامبر از سر دلسوزی، دغدغه ایمان مردم را نشان می‌دهد، خدا در برابر، چنین می‌فرماید:

(و لو شاء ربک لآمن من فی الأرض کلهم جمیعاً أفأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین) (۳۷)

ابن عاشور در تفسیر آیه می‌نویسد: این کنایه از ستایش پیامبر است و از آزمندی سخت او بر هدایت است که به اکراه نام گذاری شده است.

عبده: ورد بمعنی هذه الآية قوله - تعالی -: (ولو شاء ربک لآمن من فی الأرض کلهم جمیعاً أفأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین) (۳۸)

این دو آیه را شمار بسیاری از آیاتی یاری می‌کند که گویای آن است که دین هدایت اختیاری مردم است و پیامبر ستمگر و چیرگی خواه بر اینگيخته نشده‌اند بلکه نوید بخش و همدارده گسیل شده‌اند این آیه در

جنگ بنی نضیر نازل شد هنگامی که شماری از یاران پیامبر خواهان وادار کردن فرزندان یهودی آنان (بنی نضیر) به پذیرش اسلام و جدایی از بنی نضیر و همراهی نکردن با بنی نضیر در رفتن به خارج از مدینه شدند. پس خداوند روشن کرد که وادارسازی ممنوع و اصل در دعوت دین روشن گری است تا رشد از گمراهی آشکار شود و از آن پس مردم آزادند در پذیرش و رها کردن دین. جنگ را برای تأمین دعوت و بازداشتن شر کافران از مومنان است تا انسان‌های ناتوان پیش از آن که ایمان در دلش جای گیرد، دچار لغزش نشوند و نیرومندان با شکنجه آنان را از دین نرانند چنان که در مکه آشکارا چنین می‌کردند و بدین ترتیب فرموده است: (قاتلوهم حتی لاتکون فتنه ویکون الدین کله لله)<sup>(۳۶)</sup>

یعنی تا ایمان در دل مومن از تکانه دشمنان مردم آزار ایمن باشد و دین او بی لغزش و تنش، ناب برای خدا باشد. پس دین برای خدا ناب نمی‌شود جز آن که شکنجه‌ها از او بازداشته شود و چندان نیرو مند باشد که کسی به خاندان او جرات گستاخی نکند. (محمد عبده، ذیل آیه)

کشف: (لا إکراه فی الدین) یعنی: خدا کار ایمان را بر اجبار و فشار استوار نکرده بلکه بر پذیرش و گزینش روان ساخته است چنان که در آیه ۹۹ سوره یونس می‌فرماید: (ولو شاء ربک لآمن من فی الأرض کلهم جمیعا أفأنت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین) ای: لو شاء لقسرهم علی الإیمان ولکنه لم یفعل، وبنی الأمر علی الاختیار. یعنی اگر خدا خواهان اجبار آنان به ایمان بود. اما خدا چنین نکرده است و کار را بر اختیار و آزادی بنیاد کرده.

و ذیل آیه: (قد تبین الرشد من العی) می‌فرماید: با نشانه‌های روشن، ایمان را از کفر جدا ساخت (فمن یکفر بالطاغوت) یعنی: پس هر کس کفر به شیطان و بت‌ها و ایمان به خدا را برگزید (فقد استمسک بالعروة الوثقی): به پیمان ریشه دار و استواری که از گسستن ایمن است، دست یازید. و گفته شده این گزاره به معنی نهی و بازدارندگی است یعنی در دین اجبار نوزید و گروهی بر آند که این در باره اهل کتاب است که خویشتن را با پرداخت جزیه نگاه داشتند.<sup>(۳۷)</sup>

کوتاه سخن این که، دیدگاه مفسران در تفسیر این آیات بر اصالت آزادی انسان در پذیرش دعوت پیامبران استوار گواه است.

#### ۴. فراگیری حقوق انسان؛ ناهمگیشان

در نگرش دینی، حقوق انسان، استثنا بردار نیست. همه بندگان خدا در برابر قانون حق یکسان‌اند و هیچ نیروی بازدارنده ای در کار نیست تا گروهی از انسان‌ها را به بهانه ای از گستره برخورداری از حقوقی که خدا در شریعت نهاده است، جداسازد.

یگانگی انسان‌ها فارغ از هرگونه رنگ، نژاد، دین و مذهب، در برابر حقوق خداداد اصلی است که با قرآن می‌تواند سازگار باشد.

یگانگی انسان‌ها در تمام گیتی در برخورداری از حقوق انسان با صرف نظر از زبان، رنگ، ملیت و دین آنان مورد حمایت و تشویق اسلام\* است؛ زیرا اتحاد در این مرتبه که ضعیف‌ترین انواع یگانگی است، خود آثار مثبتی در روابط میان انسان‌ها و احترام متقابل بر جای می‌گذارد و می‌تواند مانع برتری جویی برخی بر برخی دیگر و نژادپرستی باشد. محور این نوع اتحاد انسانیت انسان‌ها است، بر این اساس، قرآن انسان‌ها را آفریده شده از یک

گوهر: (الذی خلَقکم من نفس واحدة)<sup>(۳۸)</sup> و از یک پدر و مادر می‌داند: (إنَّا خلَقناکم من ذکر و أنثی) (حجرات/ ۴۹، ۱۳)، و رنگ و زبان آن‌ها را نه مایه امتیاز و برتری جویی، بلکه از نشانه‌های قدرت الهی می‌شمرد: (و من آیاته... اختلاف السنتکم و ألوانکم)<sup>(۳۹)</sup>

#### ۴.۱. رفتار با اهل کتاب

از نمونه‌های آشکار رعایت حقوق انسان، رفتار پسندیده و همراه با نیک‌خواهی با ناهمگیشانی است که خواهان زندگی آرام در فضای جامعه اسلامی‌اند:

(لا ینهاکم الله عن الذین لکم یقاتلوکم فی الدین و لم ینحر جوکم من دینارکم ان تبروهم و تقسطوا لیهم ان الله یحب المفسطین):  
و اما آنهایی که چنین نکردند خدا شما را از احسان به آنان و رفتار عادلانه با ایشان نهی نکرده زیرا خدا عدالت کاران را دوست می‌دارد.

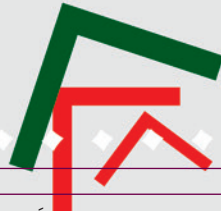
کسانی از مفسران چنین آیه ای را که دستور همزیستی مسالمت آمیز با اهل کتاب داده، با آیه نبرد همه جانبه با مشرکان، منسوخ می‌دانند و گروهی دیگر آن را به دور از نسخ می‌دانند و رفتار نرم خوینانه را پایه ای استوار و پیوسته در روابط اجتماعی با اهل کتاب دانسته‌اند.

علامه طباطبایی در پاسخ به طبرسی که به نسخ آیه یاد شده با آیه (فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم) باور دارد، می‌نویسد:

این نظریه درست نیست، برای اینکه آیه مورد بحث با اینکه مطلق است، شامل غیر اهل ذمه و اهل معاهده نمی‌شود، و کفاری که با اسلام سر جنگ دارند مشمول این آیه نیستند، تا آیه هشوره توبه ناسخ آن باشد، چون آیه مذکور تنها به کفار حربی و مشرکین نظر دارد، با این حال چطور می‌تواند ناسخ آیه مورد بحث باشد، با اینکه هیچ مزاحمتی بین آن دو نیست<sup>(۴۰)</sup>

علامه شعرانی در تفسیر آیه (فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم)<sup>(۴۱)</sup> می‌نویسد: آن چه در کتاب آمده، اصل حکم اسلام است در عهد رسول و امام





عبادتِ خداوند به معنای عبودیت و تقید نیست، بلکه عبادتِ خداوند دقیقاً برابر است با آزادی. عبادتِ خداوند یعنی آزادی مطلق. و هر اندازه عبادتِ فزونی یابد و در راه عبادتِ بیشتر گام نهی، آزادتر خواهی شد... عبادت چیست؟ هر عملی که برای تقرب به خداوند صورت می‌گیرد، یا هر عملی که مرا به خداوند نزدیک می‌سازد. به دیگر سخن، عبادت یعنی هر عملی که مرا به صفتی از صفاتِ خداوند متصف می‌کند. بنابراین، اگر چنین چیزی روی دهد، عبادت خواهد بود و اگر چنین نشود، عبادت نخواهد بود.

بر حق، ولی در زمان غیبت امام علیه السلام در مذهب ما که ابتدای قتال از جانب مسلمانان جایز نیست، بلکه هرگاه کفار آغاز قتال کنند، بر مسلمانان دفاع واجب است. پس تا آنها آغاز جنگ نکرده‌اند، در حکم معاهد باشند؛ اگر رعیت سلطان مسلمان باشند، ذمی هستند یا نظیر آن و اگر رعیت سلطان غیرمسلمان باشند، در حکم معاهدند، خصوصاً در عهد ما که پیمان مشترک میان کلیه دولت‌ها با اختلاف ادیان بسته شده است<sup>(۴۵)</sup>

#### ۴.۲. برخورد با مشرکان

قرآن در میان آیات جهاد و در گرم‌گرم بسیج به دفاع از قلمرو اسلام، دریچه ای برای تابش پرتو هدایت به مشرکان می‌گشاید: (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ. ..) در تفسیر المیزان چنین آمده است: این آیه متعرض حکم پناه دادن به مشرکین است که پناه خواهی می‌کنند، و می‌فرماید پناهشان بدهید تا کلام خدا را بشنوند، و این سخن هر چند در خلال آیات براءت و سلب امنیت از مشرکین جمله‌ای معترضه و یا شبیه به معترضه است، لیکن گفتنش واجب بود، چون در حقیقت دفع دخل و جواب از توهمی بود که حتماً می‌شد. آری، اساس این دعوت حقه و وعد و وعیدش و بشارت و اندارش و لوازم این وعد و وعید یعنی عهد و پیمان بستنش و یا پیمان شکستنش و نیز احکام و دستورات جنگیش همه و همه هدایت مردم است و مقصود از همه آنها این است که مردم را از راه ضلالت به سوی رشد و هدایت برگردانیده و از بدبختی و نکبت شرک بسوی سعادت توحید بکشاند.

و لازمه این منظور این است که کمال اهتمام را در رسیدن به آن هدف مینول داشته و برای هدایت یک گمراه و احیای یک حق هر چند هم ناچیز باشد از هر راهی که امید می‌رود به هدف برسد استفاده شود، و به همین جهت است که خدای تعالی با اینکه از مشرکین غیر معاهد بیزاری جسته و خون و مال و عرض آنان را هدر کرده بود از آنجایی که منظورش این بود که حقی احیاء و باطلی ابطال شود لذا وقتی احتمال می‌دهد همین مشرکین براه راست بیایند همین امید و احتمال تا آنجا که مبدل به یاس و نومیدی از هدایتشان نشود از هر قصد سوئی جلوگیری می‌کند.

پس وقتی مشرکی پناه می‌خواهد تا از نزدیک دعوت دینی را بررسی نموده و اگر آن را حق دید و حقانیتش برایش روشن شد پیروی کند واجب است او را پناه دهند تا کلام خدا را بشنود، و در نتیجه پرده جهل از روی دلش کنار رفته و حجت خدا برایش تمام شود، و اگر با نزدیک شدن و شنیدن باز هم گمراهی و استکبار خود را ادامه داد و اصرار ورزید البته جزو همان کسانی خواهد شد که در پناه نیامده و امان نیافته‌اند، و خلاصه امانی که به آنها داده شده باطل گشته و باید به هر وسیله که ممکن باشد زمین را از لوٹ وجودش پاک کرد. این آن معنایی است که آیه شریفه: وَ

إِنْ (أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ. ..) به کمک آیات قبل و بعدش آن را افاده می‌کند.

بنا بر این، معنای آیه چنین می‌شود: اگر بعضی از این مشرکین که خونشان را هدر کردیم از تو خواستند تا ایشان را در پناه خود امان دهی تا بتوانند نزدت حاضر شده و در امر دعوتت با تو گفتگو کنند ایشان را پناه ده تا کلام خدا را که متضمن دعوت تو است بشنوند و پرده جهلشان پاره شود و این معنا را به ایشان ابلاغ کن تا از ناحیه تو ایمنی کاملی یافته و با خاطر آسوده نزدت حاضر شوند، و این دستور از این جهت از ناحیه خدای متعال تشریح شد که مشرکین مردمی جاهل بودند و از مردم جاهل هیچ بعید نیست که بعد از پی بردن به حق آن را بپذیرند.

و این دستور العملها از ناحیه قرآن و دین قویم اسلام نهایت درجه رعایت اصول فضیلت و حفظ مراسم کرامت و گسترش رحمت و شرافت انسانیت است.

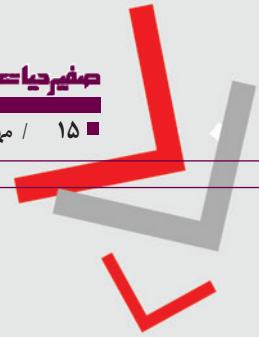
پس، از آنچه گذشت معلوم شد: اولاً آیه شریفه آن حکم عمومی را که در آیه قبلیش در جمله (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَجَدْتُمُوهُم) بود تخصیص می‌زند. ثانیاً کلمه حتی در جمله (حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) حکم تخصیص را که مساله پناه دادن به پناه‌خواهان است مقید به سر رسید معینی می‌کند و می‌فهماند که حکم امان دادن برای شنیدن کلام خدا و بررسی مواد رسالت است، و قهراً مدت امان گرفتن مقید به مقدار بررسی مزبور است و رسول خدا(ص) تا آن مقدار از زمان می‌تواند به امان خود وفاداری کند که مشرکین برای شنیدن کلام خدا و بررسی ادله نبوت او به آن مقدار مهلت محتاج باشند، و اما بعد از آنکه کلام خدا را شنیدند، و تا آنجا که ضلالت از هدایت برایشان متمایز شود

بررسی نمودند دیگر معنا ندارد آن مهلت امتداد پیدا کند، بلکه قهراً و خود بخود مساله امان باطل گشته و شخص امان یافته تنها این مقدار فرصت دارد که به جایگاه و مامن خود که از آنجا به نزد پیغمبر آمده بود برگردد، و مسلمین در این فرصت متعرض او نشوند، تا بتواند از مرگ و زندگی یکی را به اراده خود اختیار کند.

و ثالثاً به دست آمد که مقصود از کلام خدا مطلق آیات قرآنی است، البته آن آیاتی که مربوط به اصول معارف الهی و معالم دینی و یا رد شبهاتی است که ممکن است به دلها راه پیدا کند. این چند نکته مطالبی است که آیه شریفه به کمک قرینه مقام و سیاقی که دارد آنها را افاده می‌کند.

و از همین جا معلوم می‌شود اینکه بعضی از مفسرین گفته‌اند: مقصود از کلام خدا آیات مربوط به توحید است و یا گفته‌اند: مقصود از آن سوره براءت و با خصوص آیات اول آن است که در موسم حج به گوششان خورده صحیح نیست چون دلیلی بر این اختصاص نداریم<sup>(۴۶)</sup>

و رابعاً اینکه منظور از شنیدن کلام خدا واقف شدن بر اصول دین و معالم آن است نه صرف شنیدن، گو اینکه صرف شنیدن هم در جایی که شنونده عرب باشد بی دخالت نیست، و لیکن قرآن کریم تنها مال عرب نیست و در آنجا که شنونده اش غیر عرب باشد قطعاً و بطوری که از سیاق استفاده می‌شود مقصود از شنیدن همان به دست آوردن اصول دین و معالم آن خواهد بود.



بودن دین بحث و دقت به عمل آورد. البته نمی‌خواهیم بگوئیم آیه مورد بحث عموم مردم را مکلف کرده که تنها از راه استدلال به اصول دین اعتقاد پیدا کنند، بلکه، می‌خواهیم بگوئیم آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه باید اعتقاد علمی و یقینی باشد چه از راه استدلال‌های علمی و چه از هر راه دیگری که و لو اتفاقاً و احیاناً مفید علم باشد، پس کسی به ما اشکال نکند به اینکه استدلال بر اصول معارف دین جز از راه عقل ممکن نیست (و چرا آیه شریفه برای تحصیل آن راه شنیدن آیات قرآن را پیشنهاد کرده؟) آری صحیح بودن راه استدلال امری است و جایز بودن اعتماد بر علم از هر راهی که به دست آید امر دیگری است.

#### ۴،۳. رویارویی با کافران در عین امید بازگشت دوستی

در قرآن کریم به نکته باریکی پرداخته می‌شود که نباید در پی ویران سازی همه پل‌های پیوند میان مومنان و دیگران، حتی کافران، بود بلکه در هر اوضاع و احوالی باید بازگشت رشته‌های دوستی را نظر داشت. (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ضمیر در (منهم) به کفاری برمی‌گردد که مسلمانان موظف شده‌اند با آنان دشمن باشند، و ایشان کفار مکه بودند. و مراد از اینکه می‌فرماید: «امید است خداوند بین شما مؤمنین و آنها را که شما دشمنان داشتید مودت قرار دهد» این است که خدای تعالی آن کفار را موفق به اسلام کند، هم چنان که در جریان فتح مکه مومنان را مودت بخشید، پس منظور آیه این نیست که خواسته باشد حکم دشمنی و تبری را نسخ کند. و معنای آیه این است که: از درگاه خدای تعالی این امید هست که بین شما مؤمنین و کفاری که دشمنان داشتید - یعنی کفار مکه - مودت ایجاد کند، به این طریق که آنان را موفق به اسلام بفرماید، و معلوم است که وقتی مسلمان شدند آن دشمنی مبدل به مودت خواهد شد، و خدای تعالی قدير بر این کار هست. و نیز امرزگار گناهان بندگان خویش، و رحیم به ایشان است. و در صورتی که از گناهان خود توبه کنند، و به اسلام در آیند خدای تعالی از گذشته‌هایشان می‌گذرد، پس بر مؤمنین است که از خدا این امید را داشته باشند، و بخواهند تا به قدرت و مغفرت و رحمت خود این دشمنی را مبدل به دوستی و برادری کنند (۳۹۹/۱۹)

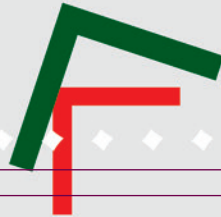
#### ۴،۴. نفی ناسزا به بت‌ها

برای پاک سازی ذهن و زبان و روان مومنان، خدای مهربان فرمان می‌دهد که مومنان از ناسزا گویی به بت‌ها بپرهیزند باشد که زمینه ساز بدگویی نا بخردانه آنان به خدای یکتا نگردند این گونه پایش زبان دیگران را از کینه توزی و پافشاری بر راه نادرست خود باز می‌دارد. (وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ) معنای «سب» (دشنام) معروف و واضح است، راغب در مفردات خود در باره کلمه «عدو» می‌گوید: «عدو» به معنای تجاوز و ضد التیام است که اگر نسبت به قلب ملاحظه شود عداوت و دشمنی را معنا می‌دهد، و اگر نسبت به راه رفتن ملاحظه شود معنای دودین را، و نسبت به اخلاص در عدالت در معامله معنای عدوان و ظلم را می‌دهد، و به این معنا در آیه (فَيَسُبُّوا اللَّهَ

حکم و جوب امان دادن برای استماع کلام خدا، قابل نسخ نیست و خامسا معلوم شد این آیه از آیات محکمه است و نسخ نشده و بلکه قابل نسخ نیست، زیرا این معنا از ضروریات مذاق دین و ظواهر کتاب و سنت است که خداوند قبل از اینکه حجت بر کسی تمام شود او را عقاب نمی‌کند، و مؤاخذه و عتاب همیشه بعد از تمام شدن بیان است، و از مسلمات مذاق دین است که جاهل را با اینکه در مقام تحقیق و فهمیدن حق و حقیقت برآمده دست خالی بر نمی‌گرداند و تا غافل است او را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد. بنا بر این، بر اسلام و مسلمانان است که به هر کس از ایشان که امان بخواهد تا معارف دین را شنیده و از اصول دعوت دینی سر درآورد امان دهند تا اگر حقیقت بر وی روشن شد پیرو دین شود، و مادام که اسلام، اسلام است این اصل قابل بطلان و تغییر نیست و آیه محکمی است که تا قیامت قابل نسخ نمی‌باشد.

پس اینکه بعضی‌ها گفته‌اند: آیه (وَ إِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) به وسیله آیه (وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً) نسخ شده است صحیح نیست. (۳۷) و سادسا به دست آمد که این آیه پناه دادن به پناه‌خواهان را وقتی واجب کرده که مقصود از پناهنده شدن، مسلمان شدن و یا چیزی باشد که نفعش عاید اسلام گردد، و اما اگر چنین غرضی در کار نباشد آیه شریفه به هیچ وجه دلالت ندارد که به چنین کسی باید پناه داد، و این شخص مشمول آیات سابق است که دستور تشدید را داده است. و سابعاً اینکه جمله (ثُمَّ أَلْبَغْهُ مَأْمَنَهُ) با اینکه جمله (فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ) بدون آن مقصود را می‌رساند برای این آورده شد که بر کمال عنایت بر باز شدن راه هدایت به روی مردم دلالت کند، و بفهماند که اسلام تا چه اندازه خواسته است حریت مردم را در زندگی و کارهای حیاتی آنان حفظ کند. آری، اسلام از بکار بردن کلماتی نظیر: «باید چنین شود، و خدا چنین خواسته» اغماض کرده تا مردم اگر هلاک می‌شوند و اگر به راه زندگی می‌افتند در هر دو حال اختیارشان بعد از فهمیدن و تمام شدن حجت باشد، و دیگر بعد از آمدن انبیاء بشر بر خدا حجتی نداشته باشد. پذیرش دین حق باید با اختیار باشد و در اصول اعتقادی باید علم یقینی حاصل شود

و ثامناً اینکه - بطوری که دیگران هم گفته‌اند - آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه اعتقاد به اصل دین باید به حد علم یقینی برسد و اگر به این حد نرسد یعنی اعتقادی آمیخته با شک و ریب باشد کافی نیست، هر چند به حد ظن راجح رسیده باشد، به شهادت اینکه خدای تعالی در چند جای قرآن از پیروی ظن مذمت نموده به پیروی علم سفارش کرده، و از آن جمله فرموده است: (وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) و نیز فرموده: (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) و نیز فرموده: (مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ) و اگر در اصول اعتقادی دین مظنه و تقلید کافی بود دیگر جا نداشت در آیه مورد بحث دستور دهد پناه‌خواهان را پناه دهند تا اصول دین و معارف آن را به عقل خود درک کنند، زیرا برای مسلمان شدن ایشان راه دیگری که عبارتست از تقلید وجود داشت، پس معلوم می‌شود تقلید کافی نیست و کسی که می‌خواهد مسلمان شود باید در حق و باطل



در نگرش دینی، حقوق انسان، استتنا بردار نیست. همه بندگان خدا در برابر قانون حق یکسان اند و هیچ نیروی بازدارنده ای در کار نیست تا گروهی از انسان‌ها را به بهانه ای از گستره برخوردار از حقوقی که خدا در شریعت نهاده است، جداسازد.

عَدُوًّا يَغْيِرُ عَلِيمٌ آمده، و اگر نسبت به اجزای زمین و محل نشستن ملاحظه شود معنای ناهمواری را می‌دهد.

این آیه یکی از ادب‌های دینی را خاطرنشان می‌سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی‌شود، چون این معنا غریزه انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده با کسانی که به حریم مقدساتش تجاوز کنند به مقابله برخیزد و چه بسا شدت خشم او را به فحش و ناسزای به مقدسات آنان وادار سازد، و چون ممکن بود مسلمین به منظور دفاع از حریم پروردگار بت‌های مشرکین را هدف دشنام خود قرار داده در نتیجه عصبیت جاهلیت، مشرکین را نیز وادار سازد که حریم مقدس خدای متعال را مورد هتک قرار دهند لذا به آنان دستور می‌دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگویند، چون اگر ناسزا بگویند و آنان هم در مقام معارضه به مثل به ساحت قدس ربوبی توهین کنند در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام کبریایی خداوند شده‌اند.

از عموم تعلیلی که جمله (كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ) آن را افاده می‌کند نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می‌شود. (كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «زینت»، هر چیز زیبا و دوست داشتنی است که ضمیمه چیز دیگری می‌شود و به آن زیبایی می‌بخشد و آن را مرغوب و محبوب قرار می‌دهد و طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می‌کند و در نتیجه از فواید آن چیز هم منتفع می‌شود، مانند لباس زیبا که انسان آن را به جهت زیبایش می‌پوشد و ضمناً بدنش نیز از سرما و گرما محفوظ می‌ماند.<sup>(۳۸)</sup>

#### ۴،۵. رعایت حق در نبرد با کافر حربی

(وَقاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ)<sup>(۳۹)</sup>

و در راه خدا با کسانی که با شما سر جنگ دارند کارزار نکنید اما تعدی روا مدارید که خدا متجاوزان را دوست

در این آیات قتال را مقید به قتال کرده، و فرموده: (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ)، در راه خدا قتال کنید با کسانی که با شما قتال می‌کنند، و معلوم است که معنای این کلام اشتراط قتال به قتال نیست، و نمی‌خواهد بفرماید اگر قتال کردند شما هم قتال کنید، چون در آیه کلمه (ان- اگر) به کار نرفته، از سوی دیگر قید نامبرده احترازی هم نمی‌تواند باشد، تا معنای این شود که تنها با مردان قتال کنید نه با زنان و کودکان لشکر دشمن، (که بعضی اینطور معنا کرده‌اند) برای اینکه قتال با زنان و اطفال که قدرت بر قتال ندارند عملی بی‌معنا است، و معنا ندارد بفرماید با آنان مقاتله (جنگ طرفینی) مکن، بلکه اگر منظور این بود باید بفرماید: زنان و کودکان را مکشید.

بلکه ظاهر آیه این است که فعل (يُقاتِلُونَكُمْ) برای حال و وصفی باشد (۵۰) برای اشاره و معرفی دشمن و مراد از جمله (الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ) الذین حالهم حال القتال مع المؤمنین باشد، یعنی کسانی که حالشان حال قتال با مؤمنین است، و کسانی که در مکه چنین حالی را داشته‌اند همان

مشرکین مکه بودند.

پس سیاق این آیات سیاقی آیه: (الَّذِينَ يُقاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذُنُوبِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ ديارِهِمْ بَغْيَرٌ حَقٌّ، إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ)<sup>(۴۱)</sup> است که اذن در آن اذنی است ابتدایی، در قتال با مشرکینی که مقاتله می‌کنند نه اینکه معنایش شرط باشد.

#### ۴،۶. مرزهای نبرد

علاوه بر اینکه آیات پنجگانه همه متعرض بیان یک حکم است، با حدود و اطرافش و لوازش به این بیان که جمله (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) اصل حکم را بیان می‌کند و جمله: (لَا تَعْتَدُوا) حکم نامبرده را از نظر انتظام تحدید می‌کند، و جمله (وَ اقْتُلُوهُمْ)، از جهت تشدید آن را تحدید می‌نماید و جمله: (وَ لَا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) ... آن را از جهت مکان و جمله: (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً) ... از جهت زمان و مدت تحدید می‌نماید، و جمله (الشَّهْرُ الْحَرَامِ) ... بیان می‌کند که این حکم جنبه قصاص در جنگ و آدم‌کشی و خلاصه معامله به مثل دارد، نه جنگ ابتدایی و تهاجمی و جمله (وَ انفقوا) ... مقدمات مالی این قتال را فراهم می‌کند، تا مردم برای مجهز شدن اتفاق کنند پس به نظر نزدیک چنین می‌رسد که نزول هر پنج آیه در باره یک امر بوده باشد، نه اینکه اول آیه‌ای نازل، و سپس آیه بعدی آن را نسخ کرده باشد، آن طور که بعضی احتمالش را داده‌اند، و نه اینکه در شؤونی مختلف نازل شده باشد، که بعضی دیگر احتمالش را داده‌اند، بلکه به یک غرض نازل شد، و آن تشریح قتال با مشرکین مکه است که سر جنگ با مؤمنین داشتند.

(وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ) .. قتال به معنای آن است که شخصی قصد کشتن کسی را کند، که او قصد کشتن وی را دارد، و در راه خدا بودن این عمل به این است که غرض تصمیم گیرنده اقامه دین و اعلائی کلمه توحید باشد، که چنین قتالی عبادت است که باید با نیت انجام شود، و آن نیت عبارت است از رضای خدا و تقرب به او، نه استیلا بر اموال مردم و ناموس آنان.

پس قتال در اسلام جنبه دفاع دارد، اسلام می‌خواهد به وسیله قتال با کفار از حق قانونی انسان‌ها دفاع کند، حتی که فطرت سلیم هر انسانی به بیانی که خواهد آمد آن را برای انسانیت قائل است، آری از آنجایی که قتال در اسلام دفاع است، و دفاع بالذات محدود به زمانی است که حوزه اسلام مورد هجوم کفار قرار گیرد، به خلاف جنگ که معنای واقعیست تجاوز و خروج از حد و مرز است، لذا قرآن کریم دنبال فرمان قتال فرمود: (وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ)، تجاوز مکنید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

(وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ) .. کلمه (تعدوا) از مصدر (اعتدا) است و اعتدا به معنای بیرون شدن از حد است، مثلا وقتی گفته می‌شود: فلان عدا و یا فلان اعتدی - معنایش این است که فلانی از حد خود تجاوز کرد و نهی از اعتدا نهی است مطلق، در نتیجه مراد از آن مطلق هر عملی است که عنوان تجاوز بر آن صادق باشد مانند قتال قبل از پیشنهاد مصالحه بر سر حق، و نیز قتال ابتدایی، و قتل زنان و کودکان، و قتال قبل از اعلان جنگ با دشمن، و امثال اینها، که سنت نبویه آن را بیان کرده است. (ترجمه تفسیر



المیزان، ج ۲، ص: ۸۷-۸۹)

(عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ضمیر در (منهم) به کفاری برمی‌گردد که مسلمانان موظف شده‌اند با آنان دشمن باشند، و ایشان کفار مکہ بودند. و مراد از اینکه می‌فرماید: امید است خداوند بین شما مؤمنین و آنهایی که شما دشمنان داشتید مودت قرار دهد. این است که خدای تعالی آن کفار را موفق به اسلام کند، هم چنان که در جریان فتح مکہ موفقشان کرد، پس منظور آیه این نیست که خواسته باشد حکم دشمنی و تبری را نسخ کند.

و معنای آیه این است که: از درگاه خدای تعالی این امید هست که بین شما مؤمنین و کفاری که دشمنان داشتید- یعنی کفار مکہ- مودت ایجاد کند، به این طریق که آنان را موفق به اسلام بفرماید، و معلوم است که وقتی مسلمان شدند آن دشمنی مبدل به مودت خواهد شد، و خدای تعالی قدیر بر این کار هست. و نیز آموزگار گناهان بندگان خویش، و رحیم به ایشان است. و در صورتی که از گناهان خود توبه کنند، و به اسلام در آیند خدای تعالی از گذشته‌هایشان می‌گذرد، پس بر مؤمنین است که از خدا این امید را داشته باشند، و بخواهند تا به قدرت و مغفرت و رحمت خود این دشمنی را مبدل به دوستی و برادری کند.

سرانجام این که حقوق انسان در شریعت، کتاب، سنت، دیدگاه فقیهان رشته ای گسترده است اما آن چه در این نوشتار بدان پرداخته شد، تنها پرتوی از شماری آیات پیرامون نخستین و بنیادی ترین حقوق انسان بود که بر پایه پاره ای از دیدگاه‌های دانشوران معاصر مقصد اصلی شریعت است، بدین ترتیب دامنه بحث بسی گسترده تر از این است.

بنابراین باید گفت این نوشتار پایان نیافته امید آن که در آینده ادامه یابد.

### پانویست‌ها:

۱. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۶.
۲. گزنیوس، ۴۰۵، لسلاو، ۲۴۰.
۳. دائره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم بجنوردی، مدخل حق.
۴. راغب اصفهانی، مفردات، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۲۵.
۵. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، ج ۲، ص ۲۶۲.
۶. علی اکبر دهخدا، لغت نامه ی دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه ی حق.
۷. سوره اسراء، ۳۳.
۸. سیدحسین امامی، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۱۲۵.
۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، ص ۵۲.
۱۰. ح قربان‌نیا، ناصر - عدالت حقوقی - ص ۴۱.
۱۱. مغنیه، محمد جواد، التفسیر المبین، ص ۷۸۰.
۱۲. امام موسی صدر، ادیان در خدمت انسان، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر، ویراست دوم، ۱۳۹۲ تهران.
۱۳. ر.ک. هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، ج ۱۰، ص ۶۶۶-۷۰۰.

۱۴. مغنیه، محمدجواد، ترجمه تفسیر کاشف، ۸ ج، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۳۷۸ ه.ش. البته مورد مباحثه است که از این بحث بیرون است.

۱۵. سوره مائده / ۳۲.
۱۶. سوره مائده / ۴۵.
۱۷. حقوق الانسان فی الاسلام، زحیلی، ص ۱۴۱؛ به نقل از فرهنگ قرآن، ج ۱۰، ص ۶۸۰.
۱۸. تفسیر راهنما، ج ۴ / ۲۵۹.
۱۹. سوره جاثیه، ۱۳.
۲۰. مرتضی مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، صدرا، تهران، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۷.
۲۱. سوره بقره، ۵۵.
۲۲. سوره ابراهیم، ۳۵.
۲۳. سوره بقره، ۱۲۵.
۲۴. سوره آل عمران، ۶۴.
۲۵. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۹۵.
۲۶. سوره نساء، ۱۲۵.
۲۷. سوره مائده، ۸.
۲۸. سوره صاد، ۲۶.
۲۹. سوره بقره، ۲۵۶.
۳۰. سوره انسان، ۳.
۳۱. سوره کهف، ۲۹.
۳۲. سوره شعراء، ۴۰۳.
۳۳. سوره کافرون، ۶.
۳۴. سوره بقره، ۲۵۶.
۳۵. معرفت، محمدهادی، التفسیر الأکبری الجامع، عجله، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۳۸۷ ه.ش.
۳۶. پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۲۰۶.
۳۷. سوره یونس، ۹۹.
۳۸. همان.
۳۹. سوره بقره، ۱۹۳.
۴۰. زمخشری، الکشاف، ذیل آیه شریفه.
۴۱. سوره نساء، ۱.

۴۲. سوره روم، ۲۲؛ دایرة المعارف قرآن کریم، ج ۲، ص ۸۰.
۴۳. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۱۹، ص ۴۰۶.
۴۴. سوره ممتحنه، ۸.
۴۵. پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، ج ۲، ص ۵۹۶.
۴۶. تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۷۸.
۴۷. تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۷۸؛ تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۴۹.
۴۸. المیزان، ج ۷، ص ۴۳۴.
۴۹. سوره البقره، ۱۹۰.
۵۰. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۸۸.
۵۱. لکن داده شد به کسانی که مورد جنگ واقع می‌شوند چون به آنان ظلم شده و همانا خداوند به یاری آنان قادر است. کسانی که از شهرهای خود خارج شده‌اند به ناحق چون گفته‌اند پروردگار ما الله است. سوره حج، ۴۰.



# درآمدی بر حقوق غیرمسلمانان در جامعه اسلامی (بخش دوم)



سید ابوالفضل موسویان  
(عضو هیئت علمی دانشگاه مفید)

در مورد اقلیتها دینی غیرمحراب، خداوند در سوره ممتحنه آیه ۸ دو توصیه به مؤمنان نموده است یکی نیکی به آنان و دیگری رعایت قسط و عدل نسبت به ایشان و آیه چنین است: «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>(۱)</sup> خداوند اجازه داده است نسبت به غیر مسلمانانی که محارب نیستند، قسط و عدل رعایت شود و در ادامه می‌فرماید چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

در قسمت پیشین در باره نیکی به آنان از روایات و سیره معصومین مطالبی بیان گردید. در این بخش، در باره عدالت و به برخی از حقوقی که باید در مورد آنان مراعات شود، به بحث می‌پردازیم.

بطور کلی بر عدالت و قسط و نفي ظلم در آیات بسیاری تأکید شده است از جمله:

ان الله يأمر بالعدل والاحسان؛<sup>(۲)</sup> خداوند به عدل و احسان امر می‌کند.

ولا یجرمنکم شنئان قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی؛<sup>(۳)</sup> و دشمنی با قومی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشانند. عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است.

وما ربک بظلام للعبید؛<sup>(۴)</sup> و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.

۲- تساوی و رفع تبعیض: یعنی رعایت مساوات بین افراد هنگامی که استعدادها و استحقاق‌های مساوی دارند، مانند: عدل قاضی.

۳- رعایت حقوق افراد و دادن پاداش و امتیاز بر اساس میزان مشارکت آنها مانند: عدالت اجتماعی.

۴- رعایت استحقاق‌ها: این معنی از عدل عمدتاً مربوط به عدالت تکوینی و از خصوصیات باری تعالی است. به هر حال فهم عدالت معما نیست و گرنه دستور به اجرای آن نادرست بود.

### عدالت در مورد اقلیتهای دینی

اجرای عدالت که در آخر آیه ۸ سوره ممتحنه به آن تأکید گردیده، این است که اقلیتهای دینی نیز از حقوق خود برخوردار شوند و ظلمی نسبت به آنان صورت نگیرد. زیرا هر انسانی که در سرزمینی به دنیا می‌آید با شرایطی که در دولتها قرار داده شده، دارای حقوقی<sup>(۱۰)</sup> است. یکی از آن حقوق حق شهروندی است. ما در اینجا به برخی از حقوق شهروندی که امروزه مطرح است با توجه به متون دینی می‌پردازیم:

### حق شهروندی

شهروند در فرهنگ لغت این گونه تعریف شده است: اهل یک شهر یا یک کشور و نیز آمده که «بوند» موجود در این واژه در گذشته نیز بوده و در واقع این واژه «شهری‌بند» بوده است، به معنای کسی که به شهری بند است.

در اثر گذشت زمان، این بند تبدیل به «بوند» شده است. «بی» موجود در شهروندی یعنی هر چیز مربوط به شهروند. در فرهنگ معاصر گفته شده است که شهروند کسی است که اهل یک شهر یا کشور به شمار می‌آید و از حقوق متعلق به آن برخوردار می‌شود.

در یکی از فرهنگ‌های علوم سیاسی، شهروند چنین تعریف شده است: «کسی که از حقوق مدنی یا امتیازات مندرج در قانون اساسی یک کشور برخوردار است. واژه «سیتی زن»، که ریشه ی رومی دارد، در فارسی به شهروند، تبعه، همشهری، هم وطن، شامند، شهرتاش، و انسان عضو اجتماع، اطلاق شده است.»

### انواع حقوق شهروندی

برخی به طور خلاصه حقوق شهروندی را این گونه تقسیم کرده‌اند:

#### الف - حقوق مدنی

این حقوق شامل موارد متعددی است، مثل حق آزادی، مصونیت از تعرض، آزادی بیان، مذهب، برابری در برابر قانون، ممنوعیت تبعیض بر اساس جنس، نژاد، منشأ ملی یا زبانی حمایت از شخص در برابر اقدامات غیرقانونی دولت مثل حبس (غیرقانونی) یا کار اجباری.

#### ب - حقوق سیاسی

حقوقی است که برای مشارکت فعالانه در فرایندهای آزاد حکومت ضروری است و موارد زیر را در بر می‌گیرد. حق رأی و امکان تصدی مسؤولیت در سطح حکومت، آزادی گردهمایی و

**خداوند سر نوشت  
انسانها را به خود  
آنان سپرده است. و  
فرقی بین مسلمان و  
غیر مسلمان نیست.  
لذا می‌فرماید: «ان الله  
لایغیر ما بقوم حتی  
یغیروا اما بانفسهم»  
تحقیقاً خداوند  
سر نوشت هیچ قومی  
را تغییر نمی‌دهد  
مگر آن که خود آنان  
وضع را تغییر دهند.**



قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ؛<sup>(۸)</sup> بگو پروردگرم به قسط و عدل فرمان داده است.  
كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ؛<sup>(۹)</sup> همواره و همیشه به عدل قیام کنید.  
وَ أَنْ تَقُومُوا لِلنَّامِيِّ بِالْقِسْطِ؛<sup>(۱۰)</sup> و با یتیمان به عدالت رفتار کنید.

علاوه بر این روایات بسیاری در باره عدالت و آثار آن در کتب شیعی ذکر شده که به چند روایت اشاره می‌کنیم:

«لعدل حیات الاحکام» امام علی(ع)؛  
«لو عدل فی الناس لاستغنوا» امام موسی کاظم(ع)؛  
«ما عمرت البلدان بمثل العدل» امام علی(ع)؛  
«ان الناس یستغنون اذا عدل بینهم» امام صادق(ع)؛

طبق این روایات حیات احکام به عدالت است و اگر اجرا شود مردم در معیشت و زندگی بی‌نیاز می‌شوند و چیزی در آباد کردن شهرها به مانند عدالت نیست.

و بالاخره منجی نهایی؛ حضرت مهدی(عج) نیز برای گسترش و اجرای عدالت می‌آیند «یمالأئله به الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً»

### تعریف عدل و قسط

از نظر لغوی قسط و عدل به یک معنی آمده البته با ظرافتهایی که در هر کدام وجود دارد. لذا در روایات امیرالمؤمنین(ع) عدل گاهی مرادف انصاف آمده: العدل الانصاف؛<sup>(۸)</sup> و گاهی به نهادن هر چیزی در جای خود: العدل یضع الامور مواضعها؛ اما اینها معنای لغوی عدالت نیست بلکه تعریف به مصادیق آن است.

شهید مطهری در کتاب عدل الهی چهار برداشت از عدل را بیان می‌کند:

۱- موزون بودن: یعنی رعایت تناسب یا توازن میان اجزای یک مجموعه؛ واژه اقتصاد نیز در فرهنگ اسلامی به معنای رعایت حد وسط و اعتدال ذکر شده است و اساس اقتصاد اسلامی بر مبنای رعایت اعتدال است.

«امت» از ریشه «ام» که در مورد اشخاص یا گروهی از پرندگان در قرآن به کار رفته است، به گروهی اطلاق می‌شود که برنامه آنها یکی و هدف و مقصد آنها نیز یکی باشد. از این رو بر اساس آموزه‌های دینی، انبیاء و پیروان آنان و مسلمانان از هر تیره و قبیله ای باشند، یک پیوندی میان آنان به نام امت برقرار می‌شود و مرزبندی‌های جغرافیایی نمی‌تواند، اینان را از هم جدا سازد.



تشکیل انجمن، آزادی دسترسی به اطلاعات و امکان فعالیت‌های سیاسی.

### ج - حقوق اقتصادی - اجتماعی

حقوق اقتصادی - اجتماعی، که از آن به «عضویت کامل در عرصه ی اجتماعی جامعه» نیز تعبیر شده است، موارد زیر را در بر می‌گیرد:

حق مالکیت، حق کار کردن، برابری در فرصت‌های شغلی، حق بهره مندی از خدمات اجتماعی - بهداشتی، بهره مندی از تأمین اجتماعی و استاندارد زندگی متناسب برای شخص و حمایت از شخص در مواقع بیکاری، پیری و از کار افتادگی.

### د - حقوق فرهنگی

حفاظت از فرهنگ و زبان اقلیت‌ها، حق دست یابی به فرهنگ و زبان اکثریت، حق داشتن سنت‌ها و شیوه‌های زندگی متفاوت، حق داشتن ارتباطات فرهنگی و بین المللی، احترام به تفاوت‌های قومی و فرهنگی و برابری در آموزش از مهم ترین حقوق فرهنگی است.<sup>(۱۱)</sup>

### ه - حقوق قضایی

بهره مندی از اصل برائت، حق دفاع، دادرسی عادلانه، حق اعتراض به تصمیمات قضایی، رسیدگی علنی و بدون تبعیض، حق دسترسی به ادله ی قضایی، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، حق جبران خسارات ناشی از اشتباهات قضایی، حق انتخاب وکیل از مهم ترین حقوق قضایی شهروندی محسوب می‌گردد.

### رعایت حقوق شهروندی اقلیتها در متون دینی

در اسلام حقوق شهروندی اقلیتها به رسمیت شناخته شده است. به برخی از آنها در شماره پیشین اشاره شد. در اینجا به برخی دیگر اشاره می‌کنیم:

۱. به رسمیت شناختن وطن و سرزمین مادری
- خداوند مسلمانان را یک امت دانسته است. می‌فرماید: «ان هذه امتکم امه واحده»؛<sup>(۱۲)</sup>

برخی از محققان با استفاده از واژه «امت» برای متدینان این گونه استفاده کرده‌اند که تابعیت در اندیشه اسلامی بر اساس خون و یا زبان و یا خاک و سایر عناصر مادی دیگر استوار نیست بلکه موضوع تابعیت یک امر اختیاری و مربوط به عقیده و طرز فکر افراد تشکیل دهنده جامعه اسلامی می‌باشد<sup>(۱۳)</sup> و در ادامه چنین برداشت شده است: شاید همین نکته اساسی موجب آن شده که قرآن به جای ملت کلمه «امت» را بکار برده و جامعه متشکل و در عین حال مختلف از نظر نژادی را امت واحد خوانده است.<sup>(۱۴)</sup>

بر اساس این نظریه غیر مسلمانان باید تابعیت قراردادی با عنوان ذمه داشته باشند. و می‌گویند: در جامعه اسلامی، افراد غیر مسلمان نیز می‌توانند - با شرایط خاصی - شرکت نموده و به طور رسمی به ملت مسلمان ملحق گشته و طی یک معاهده دو جانبه با مسلمانان متحد و تشکیل یک ملت واحدی بدهند.<sup>(۱۵)</sup>

اما گویا توجه نشده است که:

اولاً همین تعبیر «امت» برای پیوند جغرافیایی نیز به کار رفته است و پیامبر گرامی(ص) مرزبندی جغرافیایی را در مدینه نیز به رسمیت شناختند و در پیمانی که با مشرکان و اهل کتاب در مدینه می‌بندند، ضمن به رسمیت شناختن استقلال قبیله ای آنان، پیوندی میان آنان استوار می‌فرمایند و طبق این قرارداد داخل در مفهوم «امت» می‌شمارند. از این رو که اینان نیز دارای یک هدف (امنیت داخلی و حراست از تهاجمات بیگانه) می‌باشند.

در عهدنامه ای که پیامبر گرامی اسلام در ابتدای ورود به یرب با ساکنان آنجا بستند، همه مردم اعم از مسلمان، یهودی، مشرک را یک امت دانستند. این عهدنامه به صورت یک متن مکتوب در آمده و همه مسلمانان و یهودیانی که در آن عهدنامه، از ایشان نام برده شده محتوای آن را پذیرفته‌اند. بخشهایی از آن مربوط به مسایل داخلی مسلمانان، قسمتی مربوط به برخورد دو جانبه یهودیان و مسلمانان و یکی دو نکته نیز در باره مشرکان مدینه است. در آغاز آمده است که: این کتاب محمد(ص) است در میان مؤمنان و مسلمانان

از قریش و مردم یثرب و هر کسی که از آنها پیروی کرده و به آنان ملحق شد و به همراهشان جهاد کرد، آنها «امه واحده» هستند.<sup>(۱۶)</sup> و به این صورت پیامبر(ص) پیوندی واحد بین مردم آن سرزمین با عنوان

جغرافیایی با یکدیگر زندگی می‌کنند و خود را یک ملت می‌دانند.

## ۲- حق تعیین سرنوشت

خداوند سرنوشت انسانها را به خود آنان سپرده است، و فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان نیست. لذا می‌فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»<sup>(۱۷)</sup> تحقیقاً خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن که خود آنان وضع را تغییر دهند.

و اگر جامعه ای دچار مشکلات و مصایب می‌شود نتیجه عمل خود آنهاست «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس»<sup>(۱۸)</sup> به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار می‌شد.

همچنین می‌فرماید: «و ضرب الله مثلاً قریه کانت آمنه مطمئنه...»<sup>(۱۹)</sup> خدا قریه ای را مثل می‌زند که امن و آرام بود، روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید، اما کفران نعمت خداوند کردند و خداوند به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت. در برخی از تفاسیر از امام معصوم نقل شده که آیه شریفه مربوط به قومی است که در سرزمینی سبز و خرم و دارای نهر پر آب می‌زیستند اما قدر نعمت‌های الهی را ندانسته و با خمیری که باید نان می‌پختند، خود را پاک و تطهیر کرده و می‌گفتند: خمیر برای این منظور نو تر است و بدن ما را اذیت نمی‌کند. کفران نعمت الهی و استخفاف آن موجب شد که نهرشان خشک و دچار قحطی شدید شدند، به گونه ای که مجبور شدند همان خمیرهای خشکیده را جمع کرده و بخورند و حتی بر سر آن‌ها با یکدیگر دعوا کنند.<sup>(۲۰)</sup>

در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که برگرفته از تعالیم الهی است، بر اراده مردم چنین تأکید شده: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند.»

بنابر این سرنوشت هر کسی را خداوند به خود او سپرده است. در این جهت نیز مسلمان و غیر مسلمان فرقی نمی‌کند.

## ۳- حق آزادی عقیده

در قرآن کریم انسان آزاد آفریده شده است و حق انتخاب دین با خود اوست. آیات متعددی از این واقعیت حکایت دارد از جمله: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گزار باشد و خواه ناسپاس.

«قل الحق من ربکم، فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر» بگو این سخن حق از جانب پروردگارشما است. هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد.

«و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً اذ انزلنا نوره التوراة حتی یکتوبوا مؤمنین»؛<sup>(۲۱)</sup> اگر خدایت بخواهد همه کسانی که در زمین اند ایمان می‌آورند(ولی خداوند چنین نخواسته است) آیا تو می‌خواهی که مردم را مجبور سازی تا ایمان آورند.

هر فرد و گروهی حق دارد با اختیار خود هر عقیده ای را برگزیند بدون آن که جبر و اکراهی در کار باشد. البته بدیهی است که باید نظام حاکم را در نظر گیرند و آنچه را مورد پذیرش اکثریت مردم است، احترام نمایند.



«انهم امه واحده علی رباعتهم» که هر قبیله بر «رباع»<sup>(۲۲)</sup> خود خواهد بود، برقرار کردند.

تنها در قسمت دوم بند ۲۰ پیمان بدلیل این که مشرکان قریش در حال جنگ با مسلمانان بودند (دار الحرب) به نکته ای بسیار مهم اشاره می‌کنند که: هیچ مشرکی نباید مال و جان کسی از قریش را حمایت کند و پناه دهد و از دستیابی مؤمنی بر او حایل شود.<sup>(۲۳)</sup>

در بندهای ۲۴ تا ۳۵ «عهدنامه پیامبر» ضمن تصریح به نام قبیله‌های یهود، استقلال داخلی یکایک آنان را همانند یهود بنی عوف تضمین کرده است.<sup>(۲۴)</sup> به هر حال مفهوم «امت» در پیمان مدینه بی‌آنکه منحصر به مسلمانان باشد، یهود و مشرکان را نیز در بر می‌گیرد.<sup>(۲۵)</sup>

طبق این عهدنامه، مردمی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند یک امت شمرده می‌شوند و تقسیم بندی درجه یک و دو بین آنان وجود ندارد. چه مسلمان باشند و چه غیر مسلمان.

اما از آنجا که دارای دین و رسوم مختلف هستند و مقررات خاصی از نظر مذهبی دارند، در امور اختصاصی خودشان طبق مقرراتشان با آنان رفتار می‌شود اما در مسایل کلی جامعه تابع مقررات کلی جامعه می‌باشند.

با استفاده از نصوص فوق عبدالرازق سنهوری می‌گوید: من تعبیر امت را فقط به مسلمین اطلاق نمی‌کنم بلکه این تعبیر را مربوط به اجتماعی می‌دانم که در یک سرزمین زندگی می‌کنند و از یک مدنیت تبعیت می‌کنند و همه طوایف با یکدیگر زندگی مشترک دارند.<sup>(۲۶)</sup>

ثانیاً، پیمان ذمه و تابعیت در جامعه آن روز معنی می‌دهد که نظام قبیله ای حاکم بوده است و قبایل از یکدیگر متمایز بوده و هر قبیله بطور مجزا در یک جاذبه زندگی می‌کردند لذا تابعیت دو قبیله با یکدیگر مفهوم داشته است نه در نظام شهری امروز که مرزبندی قومی وجود ندارد و همه مردم در یک منطقه

در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که برگرفته از تعالیم الهی است، بر اراده مردم چنین تأکید شده: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند.»

### نمونه‌هایی در سیره پیامبر (ص)

پیامبر (ص) حتی پس از به قدرت رسیدن، آزادی عقیده و حق انتخاب را برای غیر مسلمانان در روش عملی خویش نشان داد و اولین کاری که پس از تاسیس حکومت اسلامی بدان پرداخت قرار صلح و سازش با اهل کتاب و عدم اجبار آنان به پذیرش اسلام بود.<sup>(۳۷)</sup>

در یک گفت و گو که یهود با پیامبر (ص) داشتند این حقیقت به وضوح تجلی کرد- پس از آن که پیامبر آنان را به اسلام دعوت نمود، در پاسخ به پیامبر گفتند: (ای محمد... ما از دین خودمان دست برنمی‌داریم، چرا که ما بر هدایت و حق هستم و هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم و از تو پیروی نمی‌کنیم.<sup>(۳۸)</sup> و باز در یک گفت و گوی دیگر در جواب پیامبر (ص) گفتند: ای محمد ما از مرام پدرانمان پیروی می‌کنیم چرا که آنان آگاه‌تر و بهتر از ما بوده‌اند.<sup>(۳۹)</sup>

و نیز حضرت رسول (ص) در نامه‌ای به اسقف‌های نجران و کاهنان و راهبان و همه پیروان آنان نوشت که: اینان می‌توانند در جوار و پناه خدا و رسول زندگی کنند، هیچ اسقفی از مقام خود و هیچ راهبی از شأن خود و هیچ کاهنی از شغل خود برکنار نخواهد شد.<sup>(۴۰)</sup>

و در موردی دیگر به آنان عهد و پیمان خدا را مبنی بر این که هیچ یک از آنان از دینشان باز گرفته نشوند، داد.<sup>(۴۱)</sup>

پیامبر هیچ کس را بر ترک عقیده خود و پذیرش عقیده اسلامی مجبور نداشت؛ کنیز حضرت به نام (ریحانه) مدت‌ها بر دین یهودیت خود ماند تا آن زمان که به دل خواه خود مسلمان شد.<sup>(۴۲)</sup>

از همین رو فقها در تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ در اصل سیزدهم، حق آزادی عقیده و انجام مراسم دینی را برای ادیان مختلف که در سایه جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند به رسمیت شناخته‌اند. و در اصل بیست و سوم هم در مورد همه افراد کشور آمده است: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.»

### ۴ - حق اظهار نظر و آزادی بیان

غیر مسلمانان حق دارند در همه زمینه‌های مختلف عقیدتی، فکری و قانون گذاری و سیاسی اظهار نظر کنند و از آزادی بیان برخوردار باشند. آنان می‌توانند به دور از هرگونه فشار و ترس بحث و گفت و گو داشته باشند و اسلام این حق را در حکومت خود در راستای مبانی و اهدافش در استفاده از عقل و اندیشه با استدلال و نیروی دلیل و برهان تثبیت کرده است.

اسلام هرگز از این که انسان رأیش را آزادانه بدون تقلید و تبعیت بسازد، جلوگیری نکرده است.

قرآن به رسول خدا دستور داده است تا با حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن، انسان‌ها را به اسلام دعوت کند: به سوی راه پروردگارت با حکمت و پند نیکو بخوان و بهترین شیوه گفت و گو با آنان را برگزین.<sup>(۴۳)</sup>

طبیعت بحث و جدل نیکو آن است که انسان در گفته و عقیده خود آزاد باشد و قرآن صریحاً می‌گوید که میدان برای بحث و اظهار نظر باز است. افزون بر این، وقتی که رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «الحکمة ضالة

المؤمنن یطلبها اینما وجدها فهو احق بها؛ علم و دانش، حقیقت گمشده مؤمن است. آن را هر جا و نزد هر کس پیدا کند می‌گیرد و خودش را از او سزاوارتر می‌داند.»<sup>(۴۴)</sup> یا امام علی (ع) می‌فرماید: «خذ الحکمة و لو من اهل النفاق؛ خذ الحکمة و لو من مشرک؛ علم و دانش را دست هر کسی دیدید ولو دست منافق یا مشرک دیدید بگیرید.»<sup>(۴۵)</sup> به این معنی است که دیگران باید اجازه سخن گفتن داشته باشند تا بتوان از سخنان حکمت آمیز آنان نیز استفاده کرد.

### نمونه‌هایی در سیره معصومان

یکی از نمونه‌های اجرای این حق در سال‌های نخست اسلام این بود که غیر مسلمان‌ها اعم از اهل کتاب و کفار با رسول خدا بحث و جدل می‌کردند با این که رسول خدا بالاترین قدرت در دولت اسلامی بود و پیامبر به آنان آزادی کامل می‌داد تا نظریات خود را بازگو کنند. در یک مورد که برخی از بزرگان یهود را به اسلام دعوت می‌کرد در پاسخ پیامبر گفتند: (ای محمد چیزی نیاورده‌ای که ما آن را بشناسیم و معجزه‌ای برای ما نیامده تا ما به جهت آن از تو پیروی کنیم.<sup>(۴۶)</sup> و در یک مورد دیگر چنین گفتند: ای محمد آیا می‌خواهی ما تو را بپرستیم آن گونه که نصاری عیسی را می‌پرستند.<sup>(۴۷)</sup>

و پیامبر (ص) با سازش و آرامش پاسخ می‌داد که: به خدا پناه می‌برم که جز خدا را پرستم و یا دستور به پرستش جز خدا بدهم. در نشستی که با بزرگان یهود و نصاری داشت آنان پیامبر خدا را به پیروی از مرام خویش می‌خواندند: ای محمد هدایت همان است که ما بر آنیم تو هم از ما پیروی کن تا هدایت گردید.<sup>(۴۸)</sup> بزرگان نصاری نیز همین گفته را بازگو کردند. در این جا بود که این آیه از سوی خداوند نازل گشت: گویند یا یهودی و یا نصرانی باشید تا هدایت شوید، ای پیامبر بگو بر مرام ابراهیم هستم او حق گرا بود و از مشرکان نبود.<sup>(۴۹)</sup>

وقتی که مشرکان (بنی تمیم) آمدند و از بیرون اتاق‌های پیامبر صدا می‌زدند: ای محمد بیرون بیا. حضرت بیرون آمد، گفتند: (ای محمد آمده ایم تا فخر خویش بازگوئیم اجازه ده شاعر و خطیب ما سخن گوید)، پیامبر اجازه داد، سپس شاعر و سخن گوی آنان هر کدام به پا خاستند و افتخارات آن گروه را بیان داشتند. و پیامبر (ص) همچنان به سخنان آنان گوش می‌داد.

از همین موارد گفته یک یهودی به امام علی (ع) است که: شما از دفن پیامبرتان فارغ نشده بودید که اختلاف کردید. امیر مومنان (ع) هم در جوابش فرمود: ما در آن چه از او رسیده بود اختلاف کردیم ولی در خود پیامبر اختلاف نداشتیم.<sup>(۴۰)</sup>

البته این حق، قیودی دارد که تنها مخصوص غیر مسلمانان نیست، بلکه مسلمان هم باید به حقوق دیگران توجه کند و از اتهام زدن به دیگران و آسیب رسانی و خلاف گویی برحذر باشد. آزادی اندیشه و بیان مقید به قیود اخلاقی و عرفی است، در نتیجه غیر مسلمان هم نمی‌تواند به مبانی اعتقادی اسلام و مقدسات این دین جسارت کند.

از جمله این قیود عبارت است از:

۱. به کتاب خدا اهانت نکنند و آن را تحریف ننمایند؛

۲. پیامبر را به دروغ متهم نسازند و از او عیب جویی نکنند؛

۳. از دین اسلام بدگویی نکنند؛<sup>(۴۱)</sup>

اسلام نیز، مسلمانان را به پای بندی به همین قیود ملتزم ساخته است، مسلمانان نیز نباید به مقدسات دیگران اهانت کنند و تنها باید به هنگام بحث

گفت و گو به اظهار نظر بر مبنای دلیل و برهان و با هدف دست یابی به حقیقت و با توجه به اصول مورد قبول در بحث و گفت و گو اکتفا کنند.

### ۵. به رسمیت شناختن مقررات دینی آنان برای خودشان

یکی از نکات قابل تأمل این است که با این که معتقدیم دستورات الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعیه جعل شده است و مخالف آن نادرست است در عین حال نسبت به متدینان به ادیان دیگر طبق مقررات خود آنها با ایشان رفتار می شود



متجاوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته‌اند. سپس غارتگران، پشتواره‌ها از مال مسلمانان بسته، نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشته‌اند. اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه بمیرد، چه جای ملامت است، که در دیده من شایسته چنین کرامت است.<sup>(۴۵)</sup>

### ۸. عدم ظلم و تعدی به آنان

در دستورات پیامبر اکرم(ص) به صراحت ظلم و تعدی به حقوق غیرمسلمانان ممنوع اعلام شده و طرف حساب کسی که به آنان ظلم کند، خود پیامبر(ص) خواهند بود.

در سنن ابی داود، از پیامبر خدا(ص) آمده است: آگاه باشید کسی که بر معاهدی که در پناه اسلام است ستم روا دارد یا از او کم بگذارد، یا کاری را از او بخواند که توان انجام آن را ندارد، یا بدون رضایت او چیزی را از او بگیرد، من در روز قیامت بازخواست کننده و مدعی او خواهم بود.

و در فتوح البلدان بلاذری از آن حضرت(ص) آمده است: کسی که به معاهدی ستم روا دارد و چیزی را از او بخواند که توان انجام آن را ندارد، من طرف حساب و مدعی او خواهم بود.<sup>(۴۶)</sup>

امام هفتم به نقل از پدران فرمود: یک یهودی چند اشرفی از رسول خدا(ص) می‌خواست و از او مطالبه کرد. فرمود: چیزی ندارم بتو بدهم. گفت: ای محمد از تو جدا نشوم تا بپردازی. فرمود: در این صورت با تو می‌نشینم، با او نشست تا در آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و بامداد را خواند، اصحاب او یهودی را تهدید کردند و نهیب زدند، رسول خدا بآنها نگاهی کرد و فرمود: او چه کار دارید؟ گفتند: یا رسول الله یک یهودی تو را باز داشت کرده. فرمود: خدا مرا نفرستاده که به کافر هم‌پیمانی یا دیگری ستم کنم.<sup>(۴۷)</sup>

و در نامه ۵۱ نهج البلاغه به مأموران دریافت خراج می‌فرماید: دست به مال کسی میرید، نماز گزار باشد یا پیمان مسلمانان را عهده دار.

مثلاً ابوالحسن حذاء می‌گوید من در نزد امام صادق(ع) بودم، شخصی از من پرسید: با بدهی ات چه کردی؟ گفتم: او فرزند زناکار است. در این هنگام امام نگاه غضبناک و تندبی به من کردند. گفتم: فدای شما گردم، من به یک مجوسی بدهکارم و مادرش، خواهر اوست که پدرش با او ازدواج کرده است. حضرت فرمودند: آیا این در شریعت آنان از دواج نیست؟<sup>(۴۸)</sup>

سپس امام فرمودند: برآستی که پیامبر(ص) نهی فرمودند مردم را که با گفتارشان متعرض کنیزان شوند و آنان را به زنا نسبت دهند و فرمودند: برای هر قومی نکاحی است.<sup>(۴۹)</sup> همچنین در روایتی از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است که ارث مجوس را بر اساس شریعت خودشان تقسیم می‌کردند. به مردی که با مادر یا خواهر یا دخترش ازدواج کرده و از دنیا رفته بود به همسرش دو سهم اختصاص می‌دادند؛ سهمی برای این که همسرش بوده و سهمی برای این که مادر یا خواهر یا دخترش می‌باشد.<sup>(۴۹)</sup>

بعضی از موارد در این زمینه در قسمت پیشین آورده شد که بر اساس آن فقها قاعده الزام را تأسیس کرده‌اند.

### ۶. عدالت قضایی

– احترام اسلام برای افرادی که در دمه اسلام هستند تا حدی است که به آنان اجازه می‌دهد که با امام و پیشوای مسلمانان به مخاصمه برخیزند و او را به پای میز محاکمه بکشانند و برای موضوع مورد ادعای او بینه مطالبه کنند، چنانچه این قضیه در مورد زره‌امیر المؤمنین(ع) و مخاصمه او در عصر خلافت وی با یک مرد یهودی اتفاق افتاد و قضیه به نزد شریح قاضی کشیده شد.

### ۷. حفظ امنیت آنان

حفظ امنیت غیر مسلمانان، مانند مسلمانان باید مورد توجه حاکمان باشد لذا در آنجا به یکی از غیرمسلمانان در حکومت امیرالمؤمنین تجاوز می‌شود، آنحضرت چنین می‌فرمایند: شنیده‌ام مهاجم به خانه‌های مسلمانان، و کسانی که در پناه اسلامند در آمده، گردنبد و دستبند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان به در می‌کرده است، در حالی که آن ستمدیدگان برابر آن

زهرا افروغ  
(دانش آموزان جامعه الزهراء)



مقدمه‌ای در شناخت  
شخصیت و حقوق

# زن در اسلام



برتری است) تقوا است و با تقویان مقرب‌ترند خواه زن باشند یا مرد:

أَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ<sup>(۲)</sup>

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم.. گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست

۴. بر خلاف توهم گذشتگان که عمل زن را ارزشمند و مقبول درگاه خدا نمی‌دانستند<sup>(۳)</sup>، از نظر اسلام هیچ تفاوتی بین زن و مرد نیست و ملاک قبولی اعمال، صالح بودن آنها و ایمان عمل‌کننده است:

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا<sup>(۴)</sup>

و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

أَنْثَى لَا أُصِغَّ عَمَلٌ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى<sup>(۵)</sup>

من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد.

۵. مسوولیت اجتماعی به یکسانی متوجه زن و مرد است:

الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ<sup>(۶)</sup>

مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا<sup>(۷)</sup>

به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق‌کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و

در مورد شخصیت و حقوق زن در قرآن و روایات سخنان زیادی آمده است که ظاهر و فهم ابتدایی از بعضی آنها بر نگوشت جنس زن و نقصان حقوق آنان دلالت دارد و با توجه به این آیات و روایات، افرادی دید اسلام نسبت به زنان را منفی شمرده‌اند.

برای این که در درک صحیح نگاه اسلام به جایگاه و حقوق زن دچار بدفهمی و داوری نادرست نشویم، باید ابتدا با استناد به آیات محکم و ادله صریح، نظر کلی اسلام در مورد زن را بدانیم و بعد با توجه به آن نظر و چارچوب کلی که اصل و اساس کار می‌شود، آیات و روایات دیگر را بررسی و معنا کنیم.

با استناد به آیات و روایات صریح و قطعی، مبانی اسلام در باب شخصیت و حقوق زن عبارتند از:

۱. متن اصلی اسلام یعنی قرآن، زن را آفریده شده از همان خمیر مایه‌ای می‌داند که خمیر مایه آفرینش مرد بوده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا<sup>(۸)</sup>

او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد.

بنا بر صراحت این آیه زن و مرد از حیث ذات یکسان و هم مرتبه می‌باشند و مرد بر زن برتری ذاتی ندارد.

۲. مخاطب قرآن نه مرد بلکه انسان اعم از زن و مرد است. (مخاطب قرآن ناس، بنی آدم و انسان است؛ علاوه بر این که ضمیر مذکر و مشتقات مذکر مثل اسم فاعل و مفعول و... که مخاطب در بسیاری از آیات و روایات می‌باشند، در عربی هر گاه به صورت مطلق و بدون قرینه استعمال گردند، بر نوع انسان اعم از مذکر و مؤنث دلالت دارند و اگر متکلم از آنها اراده جنس مذکر را داشته باشد، باید قرینه بیاورد؛ به عنوان مثال مخاطب «المسلمون عند شروطهم» همه مسلمانها هستند ولی در جمله «المسلمون و المسلمات» منظور فقط مردان مسلمان است و ذکر المسلمات قرینه می‌شود که منظور از المسلمون همه مسلمانها اعم از زن و مرد نیست.)

۳. از نظر قرآن نه مرد برتر است و نه زن، بلکه ملاک برتری و تقرب نزد خدا (که حقیقت

برای این که در درک صحیح نگاه اسلام به جایگاه و حقوق زن دچار بدفهمی و داوری نادرست نشویم، باید ابتدا با استناد به آیات محکم و ادله صریح، نظر کلی اسلام در مورد زن را بدانیم و بعد با توجه به آن نظر و چارچوب کلی که اصل و اساس کار می‌شود، آیات و روایات دیگر را بررسی و معنا کنیم.

# زن در اسلام

## شخصیت و حقوق

زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

۶. چون زن و مرد دو جنس هستند و تفاوت‌هایی در استعداد و توانایی‌ها دارند، از حیث حقوق و تکالیف هم تفاوت‌هایی دارند و گرچه در حقوق و تکالیف متفاوتند اما این تفاوتها با ویژگی‌ها و استعدادهای هر کدام تناسب دارد و عدالت کاملاً لحاظ شده است. تفاوت حقوق و تکالیف اگر مبتنی بر تفاوت‌های طبیعی و خلقتی و با رعایت آنها و متناسب با آنها باشد، نه تنها ظلم نیست بلکه عین عدالت است. تساوی حقوق و تکالیف در شرایطی که از حیث خلقت و ویژگی‌های خلقتی با هم تفاوت دارند، عین ظلم و بیعدالتی است.

۷. عدالت اقتضا می‌کند که بین حقوق و تکالیف تناسب برقرار باشد و در برابر هر حقی، تکلیفی و در ازای هر تکلیفی، حقی باشد. اگر زن یا مرد تکلیف خاصی بر عهده می‌گیرد در قبال آن از حق خاصی هم بهره‌مند گردد. اگر حقوق را به مردان بدهیم و تکالیف را بر زنان بار کنیم یا در قبال تکلیفی که بر زنان بار می‌کنیم، حقوقی برایشان قرار ندهیم، این ظلم و بیعدالتی است اما بهره‌مندی حقوقی بیشتر برای کسی که تکلیف بیشتری بر عهده دارد، ظلم نیست و عین عدل است.

۸. متأسفانه زن در طول تاریخ مقهور و تحت ستم بوده و نتوانسته در جامعه حتی در زمانی که حکومت به نام اسلامی بوده (جز دوره محدود رسول خدا و امام علی صلوات الله علیهما)، به درستی رشد کند و بسیاری از دستور العمل‌هایی که از معصومین صادر شده، با توجه به واقعیت‌های موجود اجتماعی بوده است.

برای آگاهی یافتن از نگاه واقعی پیامبران و امامان راجع به جنس زن باید رفتار آنان با همسران و دخترانشان را ملاک قرار داد. آنان زنان و دختران خود را تربیت کرده و مانند مردان و پسرانشان رشد داده بودند و سیره عملی آنان با همسران و

دختران و زنان مؤمن و تربیت شده، نشان از دیدگاه واقعی آنان نسبت به زنان دارد.

آنان در برخورد با زنان تربیت شده نشان می‌دادند که از نگاه آنان زن و مرد مؤمن تفاوتی ندارد و اگر در معاشرت با زنان هشدارهایی داده شده، نسبت به زنان تربیت نشده است.

۹. معمولاً زن به طور طبیعی به زیور و لباس و زیبایی و آرایش و... اهمیت زیاد می‌دهد و این اخلاق ذاتی است که اگر جهت صحیح داده شود، در جهت استحکام زندگی خانوادگی و اجتماعی است ولی در جوامعی که حکومت حق و عدل حاکم نیست، این اخلاق زنان به صورت افراطی رشد داده می‌شود به طوری که این خلق که می‌توانست عاملی برای حفظ استحکام خانواده و قوام اجتماع باشد، به عاملی برای از هم گسستن قوام زندگی خانوادگی و در هم ریختن نظم اجتماعی بدل می‌گردد. مشابه این آیات و روایات، آیات به ظاهر نکوهش‌گری از قرآن است که در باره ذات انسان و خلقت مادی او می‌باشند مثلاً:

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا<sup>(۸)</sup>  
انسان، ضعیف آفریده شده.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ<sup>(۹)</sup>  
انسان، ستمگر و ناسپاس است.

وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا<sup>(۱۰)</sup>

انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیها را طلب می‌کند آن گونه که نیکهها را می‌طلبد و انسان، همیشه عجلول بوده است!

آیات فوق طبیعت مادی و ذات انسان را تبیین می‌کند و در مقام ارزش‌گذاری مثبت یا منفی نیست. این طبیعت مادی لازم است و اگر در تحت تربیت و تسلط روح نورانی واقع گردد، شکوفا می‌شود و به بالی برای تعالی یافتن تبدیل می‌گردد ولی اگر تربیت نشود و بر روح نورانی تسلط

تا به معنای آن راه یابیم و علاوه بر آن، صحیح یا جعلی بودنش را متوجه شویم.

دیگر این که اگر حدیثی از حداقل اعتبار سندی برخوردار است، باید سعی کنیم معنایی همراستا و متلائم با قرآن و اصول و مبانی دین برایش پیدا کنیم به گونه ای که هم حدیث را رد نکرده و هم معنایی منافی با مبانی برایش نپذیرفته باشیم و در نهایت اگر نتوانستیم، حدیث را وانهمیم و علمش را به خدا، رسول و امامان واگذاریم.

با توجه به این مقدمات؛ بسیاری از روایات که به ظاهر بر نكوهش جنس زن دلالت دارد، بیان حقیقت وجودی زن است و در مقام ارزش گذاری مثبت یا منفی نیست. اگر آن حقیقت وجودی در راستای صحیح قرار گیرد، زن را اوج می‌دهد و شایسته ستایش می‌گرداند و اگر در راستای غلط قرار گیرد، زن را تنزل می‌دهد و پست می‌گرداند.

بسیاری از این روایات گر چه در نگاه اول تحقیر کننده زن هستند، ولی توجیه صحیح و معقول دارند.

بسیاری از روایات جعلی هستند و...

امید است محققان محترم پیش از پیش با توجه به مقدمات گفته شده به بررسی آیات و روایاتی که به ظاهر نكوهش گر و شمارنده حقوق کمتر برای زنان هستند، پرداخته و نظر صحیح و مترقی اسلام را تبیین و در اختیار نسل جوان آینده قرار دهند.

#### پانوشته‌ها:

۱. اعراف (۷) آیه ۱۸۹.
۲. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
۳. طباطبایی، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش، ج ۴، ص ۱۴۰.
۴. نساء (۴) آیه ۱۲۴.
۵. آل عمران (۳) آیه ۱۹۵.
۶. توبه (۹) آیه ۷۱.
۷. احزاب (۳۳) آیه ۳۵.
۸. نساء (۴) آیه ۲۸.
۹. ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴.
۱۰. اسراء (۱۷) آیه ۱۱.

داده شود، باعث سقوط انسان می‌گردد.

۱۰. از طرف دیگر زنان و مردان نسبت به هم تعهد دارند و باید یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنند ولی چون مسوولیت مدیریت خانواده به مرد سپرده شده، بدین جهت مسوولیت او بیشتر است و او علاوه بر حفظ خود، نسبت به سلامت فکری و اعتقادی خانواده اش هم مسوولیت خاص دارد و بعضی از دستورها از باب این مسوولیتی است که دارد و این توهین به زن و فرزندان نیست بلکه متعهد کردن مرد نسبت به آنان است.

۱۱. اگر حدیثی مخالف نص قرآن و مبانی یقینی فوق باشد، قطعاً آن جعلی است و سخن پیامبر و امامان نیست و نباید بدان توجه کرد ولی به آسانی نمی‌توان گفت این حدیث مخالف نص صریح قرآن است زیرا چه بسا ما معنای صحیح حدیث را متوجه نشده باشیم و اگر به معنای صحیح توجه پیدا کنیم، می‌بینیم که با قرآن منافات ندارد.

با توجه به این که فهم درست احادیث مهارت فوق العاده می‌خواهد، عالمان در مقام بررسی حدیث و استنباط حکم بسیار سختگیرند و به آسانی به یک حدیث اعتماد نمی‌کنند و معنای ابتدایی و ظاهری را سریع قبول و به استناد آن حکم صادر نمی‌نمایند.

در مقام نقل حدیث هم نباید هر چه را عنوان حدیث دارد، بدون بررسی سندی و متنی نقل کنیم و از طرف دیگر نباید هر حدیثی را که مخالف قرآن پنداشتیم، فوری از کتب حدیث حذف کنیم زیرا چه بسا ما معنای صحیح حدیث را متوجه نشده ایم و آیندگان معنای صحیح حدیث را متوجه شوند و ببینند که بین آن حدیث و قرآن، منافاتی نیست بلکه باید برای نقل حدیث یک حداقلی در نظر گرفته و هر حدیثی که آن حداقل را دارد، نقل کنیم و بررسی بیشتر را به فتوا دهندگان و استنباط کنندگان و اهل روایت و درایت بسپاریم.

اگر گذشتگان می‌خواستند با میراث حدیثی این گونه رفتار کنند و هر حدیثی را که صحیح و همراستا با قرآن ندانسته بلکه آن را منافی با قرآن می‌پنداشتند، حذف کنند، امروز میراث حدیثی ما بسیار ناچیز می‌شد.

برای بررسی یک حدیث از لحاظ متن و محتوا ما ابتدا باید اصول و چارچوب‌های اسلام و قرآن را به دست آوریم و آن حدیث را با دقت بر اصول و چارچوب‌ها عرضه کنیم و در مجموعه احادیث ببینیم

برای آگاهی یافتن از نگاه واقعی پیامبران و امامان راجع به جنس زن باید رفتار آنان با همسران و دخترانشان را ملاک قرار داد. آنان زنان و دختران خود را تربیت کرده و مانند مردان و پسرانشان رشد داده بودند و سیره عملی آنان با همسران و دختران و زنان مؤمن و تربیت شده، نشان از دیدگاه واقعی آنان نسبت به زنان دارد.



## بخش دوم

## حقوق ما انسانها

در رساله  
حقوق امام سجاد  
علیه السلامحسین علیزاده  
(محقق و نویسنده)

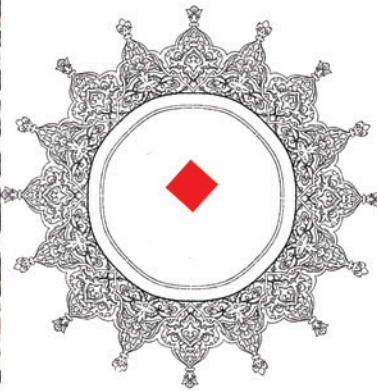
## در آغاز

در بخش نخست این مقاله (شماره پیش)، ابتدا مروری اجمالی بر زمانه دشوار و دوران ناهموار امامت حضرت سجاد(علیه السلام) داشتیم که زمینه صدور رساله حقوق؛ عصر واژگونی ارزش‌ها و زیر پا نهادن حقوق انسان‌ها بود. سپس به معرفی رساله و سند و منابع آن پرداخته، محتوای کلی و بخشی از مقدمه آن را نقل کردیم و چون بخشی از حقوق یاد شده به‌ویژه حقوق آغازین رساله، جنبه تکلیفی نیز دارد، اجمالاً ملازمه‌ی حق و تکلیف را مطرح کردیم. در اینجا ادامه سخن را به انواع حق و معانی گوناگون حقوق پرداخته و فهرستی از حقوق مطرح شده در رساله را آوردیم و از میان آنها به دو محور اساسی حقوق مربوط به حکومت‌گران و حکومت‌شوندگان و حقوق خانواده (به عنوان نمونه) پرداخته‌ایم و در پایان همه انواع حقوق انسانی را بر کرامت ذاتی بشر مبتنی کرده و دسته‌ای از آیات و دسته‌هایی از روایات مربوط به این مبنای اساسی حقوقی و انسان‌شناختی را به اختصار معرفی کرده و مورد بحث قرار داده‌ایم.

## معانی حق و اصطلاح آن

در آیات قرآن و روایات معصومین و علوم دینی (کلام، اخلاق و فقه و...) و نیز برخی علوم انسانی، حق به پنج معنی و اصطلاح مختلف حقیقی و اعتباری (قراردادی) به کار رفته است:

اول: حق در لغت به معنای موجود، ثابت و صادق، نقیض باطل که در اصطلاح قرآنی، فلسفی و کلامی نیز همین معنا را در بر دارد.



آدمی به صورت  
فطری و طبیعی دارای  
کرامت و حرمت است  
و به همین دلیل باید از  
احترام برخوردار بوده،  
از تحقیر و ذلت و از  
دیدن و شنیدن سخنان  
ناصواب و رفتار ناباب  
به دور باشد.

### انواع حق در رساله حقوق

امام سجاد(ع) در رساله حقوق، ۵۱ حق الهی و انسانی را در ۹ دسته بر می‌شمارد:

اول: حق خداوند، دوم: حق نفس و اعضای بدن، سوم: حق افعال عبادی، چهارم: حق مسئولان و عهده داران امور، پنجم: حق رعایا و زیردستان، ششم: حقوق خویشاوندان، هفتم: حقوق برخی اصناف اجتماعی، هشتم: حقوق مالی، نهم: حقوق غیر مسلمانان.

در اینجا مراد از حق، احکام و وظایفی است که از سوی خداوند نسبت به اصناف مختلف بر انسان قرار داده شده است. این حقوق منحصر به وظایف الزامی مؤمن نیست و شامل احکام استجابی نیز می‌شود. به علاوه این حقوق منحصر به احکامی نیست که نقض آنها معصیت(مستوجب مجازات اخروی) محسوب شود یا موجب اجرای مجازات دنیوی(حد و تعزیر شرعی) شود، بلکه رساله حقوق در بردارنده انواع وظایف اخلاقی یک مؤمن نیز هست. در فرازهایی از این رساله در باره حقوق حاکم و سلطان نیز به مواردی اشاره شده و در فرازی دیگر به اخلاق و حقوق خانواده نیز پرداخته شده امام پیش از پرداختن تفصیلی تر به آنها به عنوان دو مورد از مهمترین نهادهای اجتماعی، نخست بهتر است همچنانکه در بخش اول مقاله، قسمتی از مقدمه رساله را آورده‌ایم، در اینجا نیز ابتدا، بخش دیگری از مقدمه رساله

دوم: حق در نسبت با خدا یعنی حق الله که مرادف حکم الله به معنای تکلیف الهی و وظیفه اخلاقی انسان اعم از الزامی و غیرالزامی است و در اصطلاح روایی به این معنا است.

سوم: حق الله و حق الناس، در اصطلاح حقوق جزایی اسلام در ابواب فقهی قضا، شهادت و حدود و دیات. چهارم: حق در برابر حکم، اصطلاح خاص فقهی در ابواب معاملات است با ۳ ویژگی قابلیت اسقاط، انتقال و توریث.

پنجم: حق در مقابل تکلیف که برابر با اصطلاح رایج در علوم انسانی و حقوق بشر است و یعنی رعایت شئون انسانیت انسان به گونه ای که زیر پا گذاشتن آنها جرم محسوب می‌شود و رعایت آنها حداقل شرایط یک زندگی سالم اجتماعی است.

به این ترتیب، رساله حقوق در بردارنده اهم حقوق الهی و انسانی و وظایف اخلاقی است نه همه حقوق و وظایف، و در هر حق نیز اهم جوانب آن بیان شده و نه لزوماً همه ابعاد هر حق و وظیفه. همچنین به نقش کارساز و تعیین کننده معیارها و ضوابط اخلاقی در جامعه دینی، تعلیم و ترویج رساله حقوق امام سجاد(ع) می‌تواند در تکوین و تقویت فرهنگ حقوقی و وجدان اخلاقی جامعه مذهبی سهمی بسزا داشته باشد.

حقوق که شامل فهرست اجمالی انواع حقوق که در آن مطرح شده است را بیاوریم تا دورنمای کاملتری از آن ارائه گردد:

### فهرست حق داران

«پس از اینها (حقوق الهی)، حقوق دیگر صاحبان حق است که بر تو حقوقی دارند و از همه واجب تر، حقوق

یا کردار آگاهانه یا ناخودآگاه خشنودت کرده است، عموم هم کیشان، اهل کتاب و سرانجام، حقوقی که لازمه پیماند حالتها و مناسبت‌های گوناگون است. خوشا به حال کسی که خداوند او را در ادای حقوقی که بر گردنش نهاده است یاری کند و به او پیروزی و پایداری بخشد.»

و از آنجا که نهاد حکومت و نهاد خانواده از مهمترین و اثرگذارترین اجزاء هر جامعه متمدنی هستند، در اینجا برای رعایت اختصار و نمونه‌ای از چند حق یاد شده در رساله، تا حدی به این دو می‌پردازیم:

### حقوق متقابل حاکمان و مردم

طبیعی است که در آن دوران دشواری که توصیف شد، در دورانی که حقوق و ارزش‌ها نادیده گرفته شده و رعایت نمی‌شد، امام سجاد(ع) در تعالیم و ارشادات خود، مردم و حاکمان سیاسی معاصر خود را دور از مسیر اصلی آرمان‌های اسلامی می‌دید. از اینرو آن حضرت و دور نمای یک تعامل حقیقی برای تحقق

اندیشه‌ها و آرمان‌های الهی را جریانی دوسویه از سوی مردم و حاکمان سیاسی قلمداد می‌کرد و بر انجام حقوق و تکالیف متقابل این دو قشر مهم اجتماعی، تأکید می‌ورزید. امام(علیه السلام) حاکمان را در یک نگرش اجتماعی و الهی به رعایت حقوق مردم و مردم را بر رعایت حق حاکمان در نظام سیاسی متکی بر آرمان‌های اسلامی، اینگونه تشویق می‌فرمود:

«اما حق کسی که قدرت و سلطه سیاسی بر تو دارد، این است که فرمانبردارش باشی و در برابرش عصیان نکنی، مگر در آنچه که خدای را به خشم آورد، زیرا که در نافرمانی خداوند هرگز نباید از مخلوقی اطاعت کرد. و اما حق زبردستانی که تحت حاکمیت تو هستند، این است که بدانی؛ آنها به خاطر ضعفشان و نیرومندی تو زبردست شده اند. پس بر تو واجب است که درباره آنها دادگرانه عمل کنی و برایشان چون پدری دلسوز باشی و خطاهایی که از روی جهل مرتکب شده اند، بر آنها ببخشایی و در کیفر اعمال بدشان شتاب نکرده و خدا را به پاس توانایی ای که در امور آنان به تو داده، سپاسگزار باشی.»

چنانکه آشکارا می‌بینیم در فراز فوق آن حضرت کماً و کیفاً پاس حقوق زبردستان را بیش از زبردستان داشته است. لطفاً دوباره فراز بالا را بخوانید!

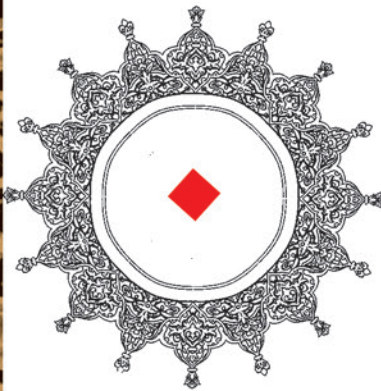
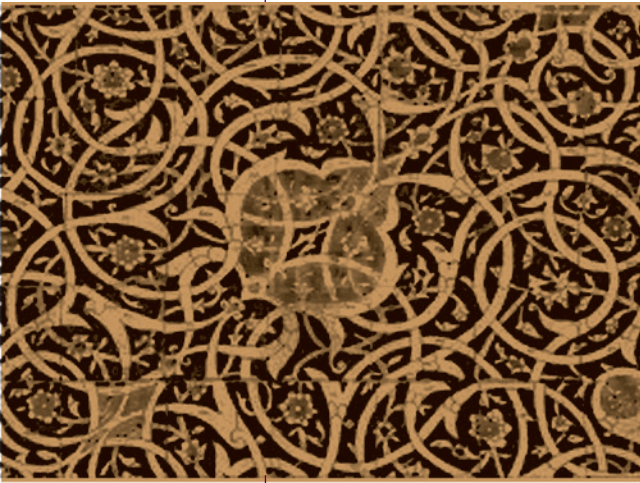
### نهاد خانواده و حقوق آن

امام سجاد(علیه السلام) چند مورد از حقوق را در رساله، چنانکه آوردیم به خانواده (پدر، مادر و...) ربط داده است. می‌دانیم که خانواده یکی از مهم ترین و اصیل ترین

آدمی در اسلام گاه حتی پیش از رسیدن به سن عقل و تکلیف و حتی پیش از تولد! (به شرط آنکه زنده متولد شود) دارای حقوق و امتیازاتی است (مانند تعلق ارث، وصیت و...) و اساساً تکلیف و مسئولیتی نیز که متوجه او می‌شود به خاطر داشتن همان حقوق و مزایا! است.



پیشوایان و فرادستان توست، سپس حقوق فرودستان و پس از آن حقوق خویشاوندان. اینها حقوقی است که از هر یک از آنها حقوق دیگری منشعب می‌شود: حق رهبران بر سه بخش است که واجب ترین آنها، حق کسی است که به نیرو و قدرت تو را رهبری می‌کند. پس از آن حق کسی است که پیشوای علمی توست و سپس حق کسی است که امور مالی تو را اداره می‌کند. هر پیشوا و رهبری، امام به شمار می‌رود. حق زبردستان تو نیز سه گونه است: از همه واجب تر حق کسانی است که بر آنها چیرگی داری. سپس حق کسانی است که از تو دانش می‌آموزند؛ زیرا جاهل، زبردست عالم است و پس از آن حق کسانی چون زنان و خادمان است که زیر نظر تو هستند. حقوق خویشاوندان بسیار و چونان سلسله نسب پیوسته است و هر که نزدیک تر باشد حقتش بیش تر است و مقدم بر همه حق مادر است. بعد به ترتیب، پدر و فرزند و سپس برادر و دیگر خویشان نیز هر یک که نزدیک تر است حقوق بیش تری دارد. سپس به ترتیب، حق آن که مولای تو است، آن که تو آزادش کرده ای، آن که به تو احسان کرده است، مؤذن نماز، پیشنماز، هم نشین، همسایه، رفیق، مال، بدهکار، طلبکار، معاشر، کسی که بر تو ادعایی دارد، آن که تو بر او ادعایی داری، کسی که با تو مشورت می‌کند، آن که تو با او مشورت می‌کنی، کسی که از تو اندرز جوید، آن که تو به او اندرز گویی، بزرگ تر، کوچک تر، کسی که درخواستی از تو دارد، آن که تو از او درخواستی داری، آن که با حرف یا عمل به تو بد کرده و یا با گفتار



بدینگونه حق کرامت انسانی یکی از حقوق اساسی و زیربنایی برای دیگر حقوق موضوعه بشری است. توضیح مطلب اینکه در آموزه‌های دینی و اسلامی تنها انسان است که سروری موجودات زمین و آسمان برای او مطرح است، و در قرآن تصریح شده که روح خدا در او دمیده شده و او شایسته تکریم و تعظیم و حتی سجده فرشتگان و مقام خلیفه‌اللهی قرار گرفته است.

حکمت قداستی که اسلام به خانواده بخشیده است، ارزش گذاری معنوی بر پیوند خانوادگی، زمینه سازی برای تقویت این رابطه، و پیشگیری از فروپاشی آن است.<sup>(۱)</sup> قداست ازدواج و خانواده، سد محکمی در برابر سوءاستفاده جنسی از زن به عنوان یک کالا یا ابزار فروش کالا، و در واقع مانع بردگی مدرن زن است. خطری که امروز نسل بشر را تهدید می‌کند، تقدس زدایی از کانون خانواده است.<sup>(۲)</sup>

پذیرفتن مجموعه ای از نقش‌ها در نهاد خانواده که در برهه ای خاص، سیری نسبتاً پایدار از روابط متقابل اجتماعی را به وجود می‌آورند، ساختار خانواده را شکل می‌دهد. برخی از ویژگی‌های ساختاری نهاد خانواده و مبنای حقوق و تکالیف آن در اندیشه امام سجاد علیه السلام و بویژه رساله حقوق چنین است:

#### ویژگی‌های نهاد خانواده

۱. مردان سرپرست خانواده اند: در اندیشه امام سجاد(ع)، مدیریت خانواده به شوهر اعطا شده است: «و اگر چه حق تو بر عهده او (زن) سخت تر و فرمان پذیری از تو در آنچه دوست می‌داری و ناپسند می‌شماری - تا جایی که گناه نباشد - بر او لازم تر است.» البته، سرپرستی مرد در خانواده، به معنای مطلق بودن فرمانروایی او در محیط خانواده نیست که به دلخواه فرمان دهد و زن همانند برده ای مطیع و تسلیم او باشد. روشن است که چنین مواردی مبتنی بر آیه کریمه «الرجال قوامون علی النساء..»<sup>(۳)</sup> نیز هست.

نهادهای جامعه به شمار می‌آید که در پی پاسخ گویی به یکی از نیازهای مادی اساسی که همان نیاز جنسی و تداوم نسل‌ها است، می‌باشد. خانواده قدرتمندترین کانون اثرگذاری و مؤثرترین مرکز برای سامان دهی اجتماع و عامل تشکل و نظام دهی به جامعه است. در دهه‌های اخیر، تهدیدها و آسیب‌هایی خانواده را به چالش کشیده و پیامدهای ناگواری برای آن به بار آورده اند. نادیده گرفتن یا انکار تفاوت‌های طبیعی زن و مرد بر اساس گرایش‌های افراطی فمینیستی، گسترش روابط آزاد جنسی، رفع محدودیت‌های ارتباط بین زنان و مردان در محیط‌های عمومی و افزایش فرزندان نامشروع، و خشونت‌های خانوادگی، از بارزترین تهدیدها و آسیب‌هایی هستند که جوامع امروزی را تهدید می‌کنند. این آسیب‌ها محصول گرایش‌هایی هستند که از پشتوانه نظریه‌های به ظاهر علمی برخوردارند و در حال گسترش در همه جوامع اند. اما خانواده آرمانی در اندیشه امام سجاد علیه السلام، چه ویژگی‌هایی دارد و برای رسیدن به آن چه راهکارهایی وجود دارد؟ با پاسخ به سؤال و این گونه پرسش‌ها، ویژگی‌ها و راهکارهای تحقق خانواده مطلوب از دیدگاه امام سجاد(ع) روشن خواهد شد.

«از دیدگاه امام سجاد علیه السلام، سعادت و کمال انسان در بندگی و قرب او تبلور می‌یابد و توحید محوری، مهم ترین ویژگی جامعه مطلوب و نهادهای تشکیل دهنده آن است. نهاد خانواده از منظر اسلام، دارای جایگاه و قداست ویژه ای است که قابل مقایسه با هیچ نهاد دیگری نیست.

بنابراین، همان گونه که برای تحکیم بنیاد خانواده، وجود یک سرپرست، ضروری است و بدون آن، خانواده به سستی و تزلزل می‌گراید، خودسری‌ها، خودکامگی‌ها، خودمحوری‌ها و اعمال زور و قدرت بی جا نیز بنیاد خانواده را متزلزل خواهد کرد. اسلام کوشیده است از طریق تلفیق قدرت ظاهری و قانونی با ویژگی‌های معنوی و اخلاقی ای همچون فروتنی، مهرورزی و گذشت، رابطه زن و شوهر را تا جایی که امکان دارد، تلطیف کند و از تبدیل شدن آن به یک رابطه زورمدارانه جلوگیری نماید. امام در راستای محدودسازی قدرت مردان، توسل به شیوه‌های تربیتی و اخلاقی را اولویت خود قرار داده است و بعد از توصیه به اطاعت زن از شوهر خود، مهرورزی و همدلی با زن را حق وی بیان می‌فرماید و از این طریق به تلفیق قدرت و حقوق و قانون با آموزه‌های اخلاقی می‌پردازد و از آسیب‌های احتمالی قدرت برای مرد جلوگیری می‌کند و بدین گونه الگویی مطلوب از مدیریت در این نهاد مقدس ترسیم می‌نماید.

۲. تأثیر آگاهی‌ها در پذیرش مسئولیت‌ها: از دیگر زمینه‌ها و عوامل بسیار مؤثر بر وضعیت خانواده، ارائه آگاهی‌ها و آموزش‌های لازم به دختران و پسران جهت احراز موقعیت همسری، و در مرحله بعد، موقعیت پدر و مادری نسبت به فرزندان، و ایفای نقش‌های متناسب با این موقعیت‌هاست. تردیدی نیست که موقعیت روابط خانوادگی، تا میزان بالایی به برخورداری هریک از همسران از پاره ای آگاهی‌ها و مهارت‌های مرتبط با نقش‌های زن و شوهری یا پدر و مادری بستگی دارد.

آشنایی با جهات گوناگون زناشویی، یکی از لوازم مهم ورود به این رابطه است. زن و مردی که به ازدواج تصمیم دارند، باید بدانند که زناشویی از سویی نویدبخش است و از سوی دیگر، مسئولیت‌ها و وظایف جدیدی را ایجاد می‌کند. تقویت عواطف، تأمین بهتر مصالح خانواده را به دنبال دارد؛ زیرا وقتی انسان کسی را دوست می‌دارد، تلاش می‌کند تا مصالح او تأمین شود و در هر جا که عواطف متقابل وجود دارد، همه افراد سعی در پیشرفت یکدیگر دارند. آنچه انسان را از این همدلی و همیاری بازمی‌دارد، خودخواهی و خودمحوری افراد است که به اساس خانواده لطمه می‌زند و بنیاد آن را سست و متزلزل می‌سازد.<sup>(۴)</sup> زن و مرد با توجه به تفاوت‌هایی که در آفرینش دارند، از طریق برآورده کردن نیازهای غریزی و روانی یکدیگر و در کنار هم قرار گرفتن، مکمل هم بوده و احساس لذت و آرامش می‌کنند.

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق، بر نقش عاطفی زن در قبال شوهر اشاره می‌کند: «و اما حق همسرت - که با پیوند زناشویی زبردست تو شده - این است که بدانی خدای

عزوجل او را مایه آرامش و راحتی تو ساخته است.» بنا بر آیه شریفه سوره روم و برخی روایات، مرد و زن بدون یکدیگر آرامش لازم را ندارند و هر یک نیازمند همدم و انیسی همچون طرف دیگری است. گرایش وجودی مرد نیز به زن مشهود است و گویی بدون آن گم کرده ای دارد و در اصل با وی انس گرفته و آرام می‌شود. در این سخن امام سجاد علیه السلام نیز به نقش آرامش بخش زن در خانواده اشاره شده و بر توجه به این ویژگی در هنگام انتخاب همسر تأکید شده است. حضور و آرامش زن در خانه موجب آرامش و آسایش خانواده می‌شود و قوه محرکه اعضای خانواده در داشتن روحیه ای شاداب و سرزنده و ابراز محبت میان آنهاست. ۳- ضرورت احترام به همسر و مدارا: آدمی به صورت فطری و طبیعی دارای کرامت و حرمت است و به همین دلیل باید از احترام برخوردار بوده، از تحقیر و ذلت و از دیدن و شنیدن سخنان ناصواب و رفتار ناباب به دور باشد. امام سجاد علیه السلام احترام به زن در محیط خانواده را یکی از حقوق زن دانسته‌اند که رعایت آن نقش مهمی در تحکیم روابط بین همسران دارد. آن حضرت می‌فرماید: «و اما حق زن و همسر آن است که اکرام و احترامش کنی و نسبت به وی مدارا کنی.»

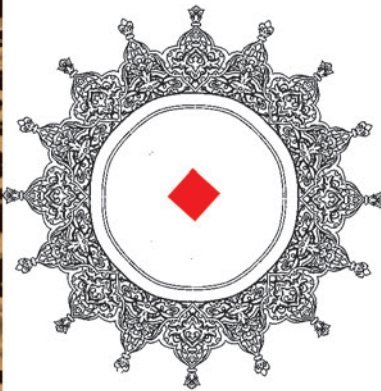
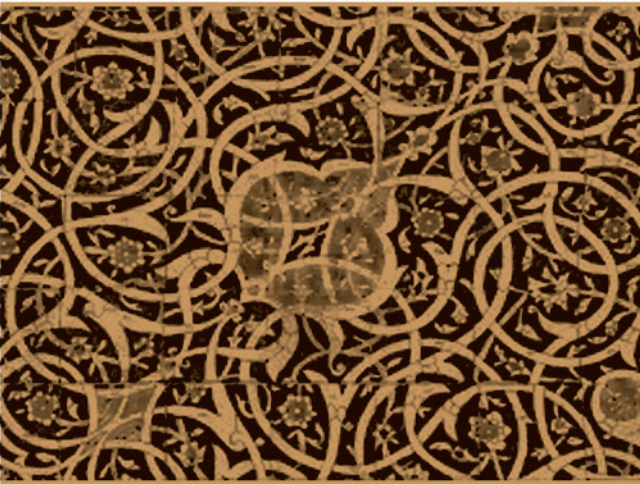
و بدینگونه و بر همین مبناست که در خانواده به معنای کاملتر آن، حرمت‌ها و حقوق مادر، پدر، همسر و فرزندان شناخته شده، مورد تعلیم و یادآوری و تأکید قرار می‌گیرد. در این راستا در رساله حقوق نخست به تفصیل بر حق مادر که آدمی را حمل کرده و از شیره جانش تغذیه کرده و .. مرارتهای بسیار دیگر او سخن رفته و سپس حق پدر، فرزند و برادر (و خواهد) مورد تبیین و تأکید قرار دارد که علاقه‌مندان را به دلیل رعایت اختصار به اصل آن رساله شریف و گرانقدر ارجاع می‌دهیم و برای تفصیل بیشتر می‌توان به مقاله یاد شده «خانواده آرمانی در اندیشه امام سجاد(ع)» در مجله معرفت شماره ۱۸۱ به قلم سعید مقدم مراجعه کرد.

### کرامت ذاتی انسان

تا کنون در موارد گوناگون حقوق اشخاص و اصناف انسانها، چنانکه دیدیم به کرامت و حرمت ذاتی انسان ارجاع و تأکید شد و از آنجا که این حق و اصل محوری، نقشی بنیادین در تبیین و تثبیت دیگر حقوق دارد به طور ویژه و در حد مجال کوتاه این مقال بدان می‌پردازیم:

به دلیل خلیفه بودن انسان (یا حضرت آدم ابوالبشر(ع)) از سوی خداوند<sup>(۵)</sup> و بویژه آیه شریفه لقد کرمانا بنی آدم... که تاج شرافت و عزتی بر تارک انسان است و بدلیل آیات دیگر و برخی روایات معتبر، انسان اشرف مخلوقات و نخبه کائنات است. شرافت ذاتی و بلکه اشرفیت انسان نسبت به موجودات





حقوق بشر زیربنا و اساس طرح حقوق شهروندی است، به این معنا که حقوق شهروندی هر چند ناشی از توافق بین دولت‌ها و شهروندان هر کشوری است، ولی در هر حال نباید ناقض و مخالف حقوق بشر و کرامت ذاتی انسان‌ها باشد

و چنانکه می‌بینیم این آیه شریفه با کمال تأکید نیز همراه است. علاوه بر آیات شریفه یاد شده به چند آیه دیگر هم می‌توان استناد کرد که به برخی از آنها به اجمال اشاره می‌کنیم. نخست آیه موسوم به فطرت است: فطرت الله الّتی فطر الناس علیها... (۹) و روشن است که این فطرت الهی که دین بر مبنای آن است، مهمترین وجه تمایز انسان از حیوانات و دلیل اشرافیت و شرافت ذاتی اوست. آیه دیگر آیه موسوم به امانت است: إنا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و حملها الانسان... (۱۰)

و پیداست که وقتی در آسمان بار امانت نتوانست کشید ولی انسان آن را بر عهده گرفت، جایگاه انسان ویژه و ممتاز است و همانکه حامل روح و نفخه الهی بود، حامل امانتی سترگ نیز هست و بنابراین نمی‌تواند موجودی محقر و نامکرم باشد.

آیه سوم آیه میثاق یا روز آست است: و إذ أخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم ألسنت بریکم قالوا بلی شهدنا... (۱۱)

این آیه نیز نشانگر آن است که آدمی طرف عهد و میثاق دیرین الهی است و چنین موجودی با چنان تکالیف مهم و سنگین نمی‌تواند، دارای حقوق خاص و صاحب کرامت و جایگاهی محترم نباشد.

خاکی، مستوجب دارا بودن امتیازات و حقوقی است. آدمی در اسلام گاه حتی پیش از رسیدن به سن عقل و تکلیف و حتی پیش از تولد! (به شرط آنکه زنده متولد شود) دارای حقوق و امتیازاتی است (مانند تعلق ارث، وصیت و ..) و اساساً تکلیف و مسئولیتی نیز که متوجه او می‌شود به خاطر داشتن همان حقوق و مزایا! است.

به عنوان مثال این که حتی فقط بک نفر تنها - برخلاف اکثریت و بلکه همه انسانهای جهان - می‌تواند عقاید، گفتار و رفتار دیگری داشته باشد تا جایی که منجر به فساد، تصرف، غصب و تعدی به حقوق و آزادی دیگران نباشد، لازمه حیثیت انسانی و آزادی و آزادگی ناشی از عقل و اختیار آدمی است.

بدینگونه حق کرامت انسانی یکی از حقوق اساسی و زیربنایی برای دیگر حقوق موضوعه بشری است. توضیح مطلب اینکه در آموزه‌های دینی و اسلامی تنها انسان است که سروری موجودات زمین و آسمان برای او مطرح است، و در قرآن تصریح شده که روح خدا در او دمیده شده (۶) و او شایسته تکریم و تعظیم و حتی سجده فرشتگان (۷) و مقام خلیفه‌اللهی قرار گرفته است.

در قرآن کریم آمده است: «لقد کرّمنا بنی آدم و حملنا فی البر و البحر... (۸) همانا ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را بر دریا و خشکی مسلط نمودیم و از چیزهای پاک روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم.»

### أحسن الخالقين وأحسن المخلوقين

و باز در قرآن کریم آمده است: «... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>(۱۳)</sup>

« در این آیه شریفه پس از اشاره به مراحل تکوّن و رشد جنین و دمیده شدن روح در آن، خداوند از خود به-عنوان «أحسن الخالقين» نام برده و خلق چنین موجودی به نام انسان را به خود تبریک گفته است. بدیهی است صفت «أحسن الخالقين» برای خداوند متناسب با صفت «أحسن المخلوقين» برای انسان خواهد بود، و نیز تبریک خداوند جز با کرامت ذاتی انسان سازگار نخواهد بود.»<sup>(۱۳)</sup>

جا برین عبدالله انصاری نقل می‌کند: «جنازه یک یهودی را از کنار ما عبور می‌دادند، ما جلوس کردیم اما پیامبر(ص) به احترام جنازه قیام کردند. به پیامبر(ص) عرض کردیم آن جنازه از آن یک یهودی بود؛ حضرت فرمودند: هنگامی که جنازه‌ای را مشاهده کردید قیام نمایید.»<sup>(۱۴)</sup> وقتی آن حضرت با اعتراض روبرو شدند فرمودند: «آیا او یک انسان نیست؟!» و حضرت امیر(علیه السلام) در نامه معروف خود به مالک اشتر<sup>(۱۵)</sup> در مورد حقوق مردم و برخورد با آنان فرموده- اند: «... فَأَتَهُمْ صَفْئَانُ: أَمَا لَكَ فِی الدِّینِ أَوْ نَظِیرَ لَكَ فِی الْخَلْقِ...؟» «همانا مردم دو صنف می‌باشند: یا برادران دینی و یا همنوعان تو می‌باشند.» بر این اساس آن حضرت اخوت در دین یعنی عقیده را در عرض و مساوی با انسانیت و همنوع بودن دانسته و هیچ ترجیحی از نظر حقوق برای صرف عقیده قائل نشده‌اند.

### انواع روایات بیانگر حقوق انسان

علاوه بر آنچه ذکر شد می‌توان برای اثبات حرمت و کرامت ذاتی انسان- بدون ملاحظه عقیده و فکر او- به چند دسته از روایات تمسک نمود:

۱- روایاتی که به طور مطلق دلالت می‌کنند بر توصیه به حسن البشّر- برخورد خوب- و حسن خلق با تمام مردم دنیا، اعم از مسلمان و غیرمسلمان (لجميع العالم)؛ بدیهی است هنگامی که حسن بشر و حسن خلق با تمام مردم مطلوب شارع باشد، به طریق اولی هتک حرمت آنان نیز مطلقاً مذموم و مرغوب عنه شارع خواهد بود، و قهراً بر کرامت ذاتی هر انسانی از جهت انسانیت دلالت خواهد کرد. برای تفصیل بیشتر به روایات ناب «حسن‌الخلق» و باب «حسن‌البشّر» کتاب کافی مراجعه شود.<sup>(۱۶)</sup>

۲- روایاتی که دلالت بر مدارا با مردم می‌کند بدون اینکه دلالتی بر تفاوت بین مسلمان و غیرمسلمان داشته باشند. در بعضی از این روایات مدارا با مردم نصف ایمان شمرده شده است، و در بعضی از آنها آمده: «خداوند به حضرت موسی(علیه السلام) خطاب کرد و گفت: سر خود را در

دل مخفی نما و در ظاهر حتی با دشمن من و دشمن خودت مدارا کن..»<sup>(۱۷)</sup>

این روایات نیز به طریق اولی دلالت بر قبح هتک حرمت مردم و حتی دشمنان حق می‌کند، و قهراً کرامت ذاتی هر انسانی از آنها به دست می‌آید. به روایات همین باب در کتاب کافی مراجعه شود.<sup>(۱۸)</sup>

۳- روایاتی که به طور مطلق دلالت می‌کند بر محبت نمودن و دوستی با مردم. این گونه روایات هم از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و هم از ائمه معصومین(علیه السلام) نقل شده است. پس نمی‌توان گفت مقصود از «ناس» فقط اهل سنت می‌باشند، زیرا در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اهل سنت به معنای کنونی مطرح نبوده است. دلالت این گونه روایات بر کرامت ذاتی مردم از جهت انسانیت آنان واضح است. به روایات این باب در کتاب کافی مراجعه شود.<sup>(۱۹)</sup>

۴- روایاتی که دلالت می‌کند بر مطلوبیت و مدح سلام کردن بر یهود و نصارا و دعا به آنان؛ از جمله: در روایتی از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است که از امام صادق(علیه السلام) سؤال شد چگونه به یهودی و نصرانی دعا کنیم؟ فرمودند: «بگوئید خدا برای تو مبارک نماید دنیا را.» در این زمینه نیز به کافی، کتاب العشره مراجعه شود.

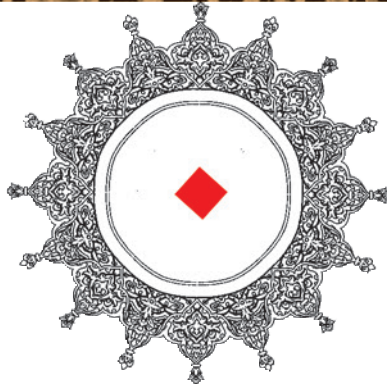
و آنگاه چنین موجودی است که با چنین لیاقت و استعدادی طبعاً دارای کرامت ذاتی و شرافت فطری و حقوقی مسلم خواهد بود.

از اینرو همه آدمیان صرف‌نظر از دین و مذهب و اعتقادات و اعمال و رفتار، دارای کرامت ذاتی هستند؛ هرچند انسان باتقوا در نزد خداوند دارای فضیلت و کرامتی بیشتر است. و در حقیقت هر انسانی دارای کرامت ذاتی است؛ اما انسان باتقوا علاوه بر کرامت ذاتی دارای کرامت ارزشی که با اکتساب به دست می‌آید نیز می‌باشد:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ»<sup>(۲۰)</sup> «باز ارزش‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما هستند.» ولی این کرامت ارزشی هیچ تأثیری در حقوق اجتماعی ندارد، و در حقوق اجتماعی همه انسان‌ها- صرف‌نظر از درجه ایمان و تقوای آنها- از این گونه حقوق بهره‌مند هستند.

### کرامت ذاتی، منشأ حقوق طبیعی

بدیهی است که کرامت ذاتی انسان که از قرآن و روایات استفاده می‌شود، نمی‌تواند بدون حقوق ذاتی برای حقیقت انسان- بدون ملاحظه عقیده او- تصور شود؛ زیرا کرامت نوعی ارزش دادن و ترجیح انسان از جهت انسانیت است و این اصل مستلزم آن است که انسان دارای حقوق فطری، طبیعی و اجتماعی از قبیل: حق حیات، حق آزادی اندیشه و بیان و نظایر آن باشد.



و شهروندان هر کشوری است، ولی در هر حال نباید ناقض و مخالف حقوق بشر و کرامت ذاتی انسان‌ها باشد.»<sup>(۳۱)</sup>

#### پانوشته‌ها:

۱. مقدم، سعید، خانواده آرمانی در اندیشه امام سجاد(ع)، مجله معرفت، شماره ۱۸۱.
۲. محمدی ری شهری، ۱۳۸۹، ص ۱۱-۱۲.
۳. سوره نساء، ۳۳.
۴. مصباح، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۷۳ و ۷۴.
۵. سوره بقره، ۳۰.
۶. سوره حجر، ۲۹ و ص ۷۲۰.
۷. سوره بقره، ۳۴.
۸. سوره اسراء، ۷۰.
۹. سوره روم، ۳۰.
۱۰. سوره احزاب، ۷۲.
۱۱. سوره اعراف، ۱۷۲.
۱۲. سوره مؤمن، ۱۴.
۱۳. رساله حقوق، آیت الله حسینعلی منتظری، ص ۳۴.
۱۴. صحیح بخاری، کتاب ۲۳، فی الجنائز، باب ۵۰، جلد ۱، ص ۲۲۸.
۱۵. نامه ۵۳ نهج البلاغه.
۱۶. کافی، کتاب الایمان و الکفر، ج ۲، ص ۹۹ تا ۱۰۴.
۱۷. همان، باب المداخه، ج ۲، ص ۱۱۶ تا ۱۱۸.
۱۸. همان، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۴۲ و ۶۴۳.
۱۹. برگرفته از رساله حقوق، آیت الله حسینعلی منتظری، انتشارات سربابی، ص ۳۵ تا ۳۸.
۲۰. سوره حجرات، ۱۳.
۲۱. همان، ص ۴۲.

برهمن اساس نمی‌توان صرف داشتن عقیده خاص را- گرچه حق باشد- دلیل بر امتیازدهی در اعطای حقوق اجتماعی و شهروندی دانست.

«از طرفی اگر عقیده منشأ حقوق برای انسان‌ها باشد، باید برحسب شدت و ضعف عقاید حقه افراد، حقوق آنان نیز کم و زیاد و ضعیف و قوی گردد؛ در صورتی که به یقین چنین نیست و شدت و ضعف عقاید حقه انسان‌ها تنها منشأ کرامت معنوی و ارزشمند بودن آنان نزد خداوند خواهد بود. از طرف دیگر باید گفت: همین کرامت ذاتی انسانی است که بنابر مکتب‌های مختلف حقوقی- اعم از مکتب‌های الهی و غیرالهی- زمینه پیدایش حوق گوناگون برای افراد انسان‌ها می‌شود. منتهی الامر هر مکتبی مطابق جهان بینی خاص خود به انسان می‌نگرد و او را مورد تجزیه و تحلیل کامل یا ناقص قرار می‌دهد.

#### حقوق انسان، زیربنای حقوق شهروندی

همچنین این کرامت ذاتی که امری است تکوینی، می‌تواند منشأ تشریح احکام عملی در اسلام باشد، به این معنا که کرامت ذاتی انسان در تشریح احکام کاملاً مورد ملاحظه قرار گرفته باشد. در غیر این صورت میان تکوین و تشریح ناسازگاری دیده خواهد شد؛ در حالی که در جای خود ثابت شده است که نباید بین تشریح و تکوین ناسازگاری وجود داشته باشد. از این رو می‌توان گفت قوانین دینی باید در راستای کرامت ذاتی بشر باشد. و اگر فرضاً در موردی تعارضی بدوی دیده شود باید به نحوی تفسیر شود که تعارض بدوی رفع گردد. لازم به یادآوری است، حقوقی که در متن به آنها اشاره شده اعم از حقوق بیشتر به معنای عام آن و حقوق شهروندی می‌باشد. رابطه بین حقوق بشر و حقوق شهروندی بین صاحب‌نظران مورد بحث و اختلاف نظر است که آیا رابطه عام و خاص مطلق است یا عام و خاص من وجه و یا تباین؟ نمی‌تواند رابطه بین آنها تباین باشد، زیرا بعضی از حقوق شهروندی مندرج است در حقوق بشر و برعکس. حقوق بشر حقوقی است که در حقیقت ذاتی انسان از آن جهت که انسان است می‌باشد، ولی حقوق شهروندی حقوقی است که پس از رشد جامعه انسانی و به وجود آمدن دولت و شهروند و یا توافق آنها مطرح شده است، از این رو ممکن است این حقوق در دولت‌ها و مردم مناطق مختلف، متفاوت باشد. همچنین در حقوق شهروندی برخلاف حقوق بشر تکالیفی در قبال آن حقوق مطرح می‌باشد. اما در عین حال می‌توان گفت حقوق بشر زیربنا و اساس طرح حقوق شهروندی است، به این معنا که حقوق شهروندی هرچند ناشی از توافق بین دولت‌ها

بخش دوم



نقد و بررسی

## حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی



حسن ملک زاده  
(محقق و نویسنده)

## فصل دوم:

### حقوق پنجگانه اقلیت‌ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

#### ۱. حق حیات

حیات یک جمع مانند گروهی اقلیت، در موجودیت افراد آن است. حق حیات اقلیت‌ها مستلزم منع از نسل کشی آنهاست. «لمکین» در تعریف نسل کشی می‌گوید! نسل کشی عبارت است از طراحی هماهنگ اقدامات مختلف با هدف نابودی بنیان‌های اساسی گروه‌های ملی و در نهایت، نابود سازی خود گروه. هدف این طرح ممکن است فروپاشی نهادهای سیاسی - اجتماعی، حیات فرهنگی و زبانی یا احساسات ملی، مذهبی و یا اقتصادی گروه‌های ملی و در نهایت، سلب امنیت، آزادی، سلامت و حتی زندگی افراد متعلق به این گروه‌ها باشد.

ماده ۲ کنواسیون منع از نسل کشی ژنوساید نسل کشی را شامل اقدامات زیر می‌داند:

۱. کشتار اعضای گروه،
۲. وارد آوردن صدمات شدید جسمی و روانی به اعضای گروه،
۳. ایراد ضربات و صدمات عمدی به گروه از طریق تغییر در شرایط زندگی با هدف نابودی،
۴. تحمیل اقدامات اجباری به گروه از طریق کنترل زاد و ولد،
۵. انتقال اجباری کودکان از گروه به سایر گروه‌ها.

در تمایز هدف نابودی گروه، مشخص‌کننده تفاوت نسل کشی با قتل است. هم چنین تنها اقداماتی نسل کشی نامیده می‌شود که با هدف نابودی بخشی از گروه یا کل آن صورت می‌گیرد، اما اقداماتی که با هدف منع حفظ گروه یا جلوگیری از توسعه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی گروه صورت می‌گیرد، نسل کشی محسوب نمی‌شود. همان طوری که در کنواسیون ژنوساید درج شده، حیات مفهومی مضیق است که لزوماً دلالت بر حق یک گروه برای توسعه و پیشرفت دارد.

بنا بر نظر و بنسبین حق حیات یکی از دو حقی است که اقلیت‌ها در حقوق بین الملل از آن برخوردارند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصول متعددی این حق به رسمیت شناخته شده است:

۱. بنابر اصل چهارم این قانون که بر حاکمیت اسلام بر کلیه قوانین تأکید دارد، از آن رو که اسلام

این حق را نسبت به اقلیت‌های دینی به رسمیت شناخته است، که اقلیت‌های مذهبی بدون هیچ شرایطی مشمول این حق‌اند.

۲. در اصل چهاردهم، همه افراد غیر مسلمان برخوردار از حق انسانی دانسته شده‌اند.

و از جمله اهم این حقوق، حق حیات است.

۳. بنا بر اصل بیست و دوم در فصل حقوق ملت، همه آحاد ملت ایران، به جز در مواردی که قانون تجویز نموده، از حق مصونیت در حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل برخوردارند.

از این رو می‌شود نتیجه گرفت قانون اساسی جمهوری اسلامی از صراحت کافی درباره شناسایی حق حیات برای کلیه اقلیت‌های دینی و مذهبی حتی اقلیت‌هایی که در اصول دوازده و سیزده نامی از آنان برده نشده، برخوردار است. هر چند که اسلام به صورت ابتدایی این حق را درباره غیر مسلمانان لازم الراحیه نشانخته است، ولی از طرفی، در برخورداری آنان از این حق به صورت ثانوی منعی را هم ایجاد نکرده است.

در واقع، مفاد اصل چهاردهم، صدور امان‌نامه عمومی برای کلیه غیرمسلمانانی است که در توطئه علیه اسلام و یا نظام شرکت ندارند.

#### ۱. حق حفظ هویت

حق حفظ هویت در واقع همان برخورداری اقلیت‌ها از حق حیات فرهنگی است.

نقش حیات فرهنگی در تداوم حیاتی اقلیت‌ها بسیار بیشتر از نقشی است که حیات فیزیکی افراد اقلیت در این حیات دارد. چه بسا ممکن است افراد اقلیت موجود باشند، ولی اقلیت به معنای واقعی موجودیت خود را به خاطر زوال حیات فرهنگی‌اش از دست داده باشد. اعطای حق دفاع از هویت به اقلیت‌ها، یعنی حق حفظ خصوصیات منحصر به فردی که باعث تمایز اقلیت‌ها از سایر اعضای خانواده بشری می‌شود، از وظایف مهم حقوق بشر است. هر چند که ماده اقلیت‌ها از بیانیه جهانی حقوق بشر حذف شده است، اما پاره ای از حقوق و آزادی‌های اساسی که در رابطه با حق هویت اقلیت‌ها می‌باشد، در آن بیان شده است، از جمله: حق آزادی فکر، وجدان و مذهب (ماده ۱۸)، حق آزادی عقیده و بیان (ماده ۱۹)، حق برگزاری اجتماعات صلح آمیز (ماده ۲۰)، حق تحصیل

### نقد و بررسی حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی



قانون اساسی  
جمهوری اسلامی از  
صراحت کافی درباره  
شناسایی حق حیات  
برای کلیه اقلیت‌های  
دینی و مذهبی حتی  
اقلیت‌هایی که در  
اصول دوازده و  
سیزده نامی از آنان  
برده نشده،  
برخوردار است.

(ماده ۲۶) و حق شرکت در حیات فرهنگی جامعه (ماده ۲۷) ماده ۲۷ میثاق ۲۷ میثاق حقوق سیاسی و مذهبی سازمان ملل نیز توجهی خاص و موکد بر این جنبه از حقوق اقلیت‌ها داشته است: «نباید حق برخورداری از فرهنگ، اعتقاد و عمل به مذهب یا کاربرد زبان مادری (از اقلیت‌ها) سلب شود».

براساس تفاسیری که از این ماده شده، کشورها فقط آزادی‌های ماده ۲۷ را به اقلیت‌ها اعطا می‌کنند و تمهیدی برای انجام اقدامات مثبت در راستای حمایت از فرهنگ اقلیت‌ها ندارند. در مبارزه میان فرهنگ اقلیت و اکثریت، کشورها الزامی برای کمک به طرف ضعیف این مبارزه نابرابر ندارند. به عبارتی تنها وظیفه جدیدی که بر عهده کشورهای عضو کنوانسیون رفع تبعیض براساس ماده ۲۷ گذاشته شده، «تحمل اقلیت‌ها» می‌باشد. در ماده ۶ اعلامیه امحای تمامی اشکال

نابردباری و تبعیض مذهبی، آزادی‌های مذهبی را که در راستای حفظ هویت اقلیت‌ها، چنین برشمرده است:

الف - عبادت یا اجتماع در ارتباط با دین یا عقیده و تأسیس و نگهداری مکان‌هایی برای این هدف،  
ب - تأسیس و نگهداری مؤسسات بشردوستانه و اعانه‌دهنده مقتضی،

ج - ساختن، به دست آوردن و استفاده از مقدار لازم و متناسب مواد و لوازم مربوط به مراسم و آیین‌های مذهبی یا عقیدتی،

د - نوشتن، نشر و پخش نشریات متناسب در این امور،  
ذ - تعلیم دین یا عقیده در مکان‌هایی مناسب برای این اهداف،  
و - درخواست و دریافت کمک‌های مالی داوطلبانه و سایر مشارکت‌ها توسط افراد و مؤسسات،

ز - تربیت، نصب، انتخاب یا تعیین جانشین رهبران دینی با توجه به شرایط و معیارهای آن دین یا عقیده.

ج - مراعات ایام استراحت، بزرگداشت اعیاد و مراسم بر طبق دین یا عقیده هر مرد.

ط - برقراری و حفظ ارتباط با افراد یا جوامع در امور مربوط به دین یا عقیده در سطح داخلی و بین المللی. علاوه بر این آزادی‌ها، آزادی در آموزش دین و مذهب اقلیت‌ها هم از لوازم حق حفظ هویت آنان است. «حق برخورداری از فرهنگ» که در ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی آمده، ناظر به چنین آزادی است؛ چنان که در ماده ۱۳ پیمان حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هم بدان تصریح شده است: کشورهای عضو بایستی حق والدین را برای آموزش مذهبی و اخلاقی فرزندانشان طبق اعتقادات خودشان محترم بشمارند. در ماده ۱۵ اعلامیه نابردباری هم چنین صراحتی وجود داشته و در ۵ بند به تفصیل به آن پرداخته شده است.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در چندین اصل حقوق

و آزادی‌های ناشی از حق حفظ هویت اقلیت‌ها دینی و مذهبی ذکر شده است:

۱. اصل دوازدهم

در این اصل از آزادی انجام مراسم مذهبی اقلیت‌های مذهبی که در این اصل از آنها نام برده شد، بر طبق فقه خودشان، و رسمیت تعلیم و تربیت دینی آنان سخن به میان آمده است. اما اقلیت‌های مذهبی که در این اصل نامی از آنها برده نشده، فاقد این آزادی و رسمیت‌اند.

۲. اصل سیزدهم

اصل سیزدهم هم از آزادی اقلیت‌های دینی که در این اصل به آنها تصریح شده است، البته در حدود قانون، گفته است؛ هم چنین از آزادی عمل این اقلیت‌ها در تعلیمات دینی بر طبق آیین خودشان.

۳. اصل بیست و هفتم

در اصل مزبور، به آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌های غیرمسلحانه به شرط عدم اختلال در مبانی اسلام تصریح شده است.

به هر حال نکاتی پیرامون بازتاب حق حفظ هویت اقلیت‌های دینی و مذهبی در این قانون وجود دارد:

۱. تحدید اقلیت‌های مذهبی و دینی در ادیان و مذاهبی که در قانون اساسی از آنها نام برده شد، یکی از کاستی‌هایی است که در قانون مزبور وجود دارد. گرچه این محدودیت نسبت به ادیان و مذاهب ساختگی شاید منطقی به نظر رسد، ولی اعمال آن به نسبت به آن اقلیت‌های که از سابقه ممتد حضور در ایران برخوردارند، توجیه لازم را ندارد. هر چند اگر تصریح موجود هم نبود، حاکمیت اصل چهارم در شمول این حق محدودیت‌هایی را، به وجود می‌آورد.

۲. قانون اساسی بدون نظر داشت به اصل چهارم آن، درباره رویکرد مثبت نسبت به حق حفظ هویت اقلیت‌های دینی و مذهبی ساکت به نظر می‌آید و با نظر داشت به اصل مزبور، با توجه به مجموع برداشت‌های که در ابواب مختلف فقهی وجود دارد، دولت نمی‌تواند درباره حق حفظ هویت اقلیت‌های دینی نقش حمایتی بیابد. هر چند که براساس فقه مصلحت، که گرایشی نوین‌یادی در فقه شیعه است، احتمال آن وجود دارد که در این برداشت‌ها تغییراتی به وجود آید؛ چرا که اعمال این محدودیت‌ها، از توانایی دولت ایران در حمایت از اقلیت مذهبی شیعه در سایر نقاط جهان، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، خواهد کاست.

۳. در این قانون، به آزادی اقلیت‌های دینی در تأسیس معابد جدید اشاره نشده است. در حالی که براساس اصل چهارم و حاکمیتش بر سایر اصول و قوانین، اقلیت‌هایی دینی در این زمینه با محدودیت مواجه خواهند شد. البته، ممکن است براساس

برداشت‌های نو و مصلحت‌گرا این محدودیت از بین برود.

۴. در اصل هفدهم، از روز جمعه به عنوان تعطیل رسمی هفتگی یاد شده است. اگر این عبادت، به معنای عدم رسمیت تعطیلات هفتگی اقلیت‌های دینی باشد، آنها با محدودیت‌هایی در حق حفظ هویت روبه رو خواهند شد. با توجه به اهمیت این تعطیلات در انجام عبادت‌ها اجتماعی، این محدودیت مانع حفظ هویت دینی اقلیت‌ها خواهد شد. و اگر هم عبارت از این جهت ساکت باشد، امکان رعایت تعطیلات اقلیت‌ها در قوانین عادی فراهم خواهد آمد.

#### ۴. حق عدم تبعیض

لفظ تبعیض تعریف نشده است، اما از منشور و اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌توان نتیجه گرفت که تبعیض عبارت است از رفتاری که ناقض اصل تساوی انسان‌ها و کرامت انسانی باشد. ماهیت مشخص اصل عدم تبعیض برخلاف حقوق بشر و آزادی‌های اساسی‌ای که کلی و تا مشخص است، آن را از زمره اصول مهم و توانمند حقوق و روابط بین‌الملل قرار داده است. طبق بند اول ماده پیمان حقوق سیاسی و مدنی، کشورهای عضو متعهد می‌شوند که حقوق کسانی را که در قلمرو آنها زندگی می‌کنند و در صلاحیت حوزه قضایی آنها قرار دارند، بدون هیچ گونه تمایزی از نظر نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقیده سیاسی، اصالت ملی یا اجتماعی، مالکیت، وضعیت تولد و غیره محترم بشمرند.

طبق میثاق حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هم کشورها موظفند که بدون قایل شدن به تبعیض، حقوق بشر را برای اتباع خود تضمین کنند.

به طور کلی در دید گروهی از کارشناسان، اصل عدم تبعیض، بخشی از اعلامیه جهانی حقوق بشر و از اجزای حقوق بین‌الملل عرفی است و در دید گروه دیگر از آنان، اصل عدم تبعیض، از اصول و قواعد لازم‌الرعایه حقوق بین‌الملل می‌باشد.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل عدم تبعیض، به طور اجمالی پذیرفته شده است. در این قانون، به صراحت تبعیض بر اساس رنگ، نژاد و زبان مردود شناخته شده است. اما درباره تبعیض بر اساس دین، ساکت است. هر چند که با به رسمیت شناختن احوال شخصی اقلیت‌های دینی در اصل سیزدهم، تبعیضی را که در فقه شیعه نسبت به حق ارث اقلیت‌های دینی وجود دارد، برطرف نموده است، مگر آن که گفته

شود این رسمیت با اصل چهارم قانون اساسی تحدید شده است، از این رو در زمانی که هر یک از پیروان اقلیت‌های دینی دارای وارث مسلمان باشد، براساس قانون ارث مسلمانان که مشتمل بر تبعیض براساس دین است، رفتار خواهد شد؛ هم چنین بنا بر صراحت اصل نود و یک، حقوقدانان غیرمسلمان، از حق شرکت در شورای نگهبان محروم شده‌اند.

برخلاف اقلیت‌های دینی، اقلیت‌های مذهبی از برابری کامل برخوردارند، به جز در یک مورد که بنا بر اصل یکصد و پانزدهم، منصب ریاست جمهوری به مسلمانان شیعه مذهب اختصاص یافته است.

#### ۵. حق تبلیغ

مسئله تبلیغات مذهبی باید از دو جنبه مورد مطالعه واقع شود:

نخست آن که از نظر ادیان، یکی از ابعاد مهم آزادی ابراز دین و عقیده و نیز به عنوان یکی از مصادیق آزادی اطلاعات به شمار می‌رود که در اسناد حقوق بشر و اعلامیه امحای نابدباری مذهبی مورد تأکید قرار گرفته است. دیگر آن که مقررات مربوط به محدودیت‌های آزادی اطلاعات و تبلیغات بین‌المللی مورد توجه قرار گیرند. حق تبلیغ یا عنوان حق ابراز دین و عقیده در دو سند حقوق بشری چنین آمده است:

#### ۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر

در ماده هیجده این اعلامیه، آزادی اظهار عقیده و ایمان از حقوقی دانسته شده که حق آزادی داشتن عقیده و مذهب در بردارنده آن است؛ همچنین در ماده نوزده آن هم از اشمال حق آزادی عقیده و بیان بر آزادی کسب اطلاع و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی سخن به میان آمده است.

۲. اعلامیه امحای تمامی اشکال نابدباری و تبعیض مذهبی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۸۱

در بند سه ماده یک این اعلامیه و هم چنین بند چهار ماده شش آن به شکل محدود از آزادی ابراز دین و عقیده سخن به میان آمده است.

حق تبلیغ صورت‌های گوناگونی دارد:

۱. در جهت شناساندن دین و مذهب مورد نظر به پیروان،

### نقد و بررسی حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی



در  
**قانون اساسی  
 جمهوری اسلامی ایران  
 در چندین اصل  
 حقوق و آزادی‌های  
 ناشی از  
 حق حفظ هویت  
 اقلیت‌ها دینی  
 و مذهبی  
 ذکر شده است.**

۲. در جهت دفاع از حقانیت خود در برابر انتقاد دیگران،

۳. در جهت توسعه پیرامون خود،

دو صورت نخست، لازمه شناسایی حق حفظ هویت اقلیت‌هاست. ولی صورت سوم، از حقوق اقلیت‌ها در رویکرد حداکثری است. بنابراین رویکرد، هر اقلیتی باید این حق را داشته باشد که به اکثریت تبدیل شود. ولی به هر حال، این صورت به خاطر مصالح و مفاسدی که در این بین است، مانند:

ا. تعارض با آزادی افراد در داشتن دین و عقیده و حفظ آن؛ البته این تعارض در زمانی خواهد که حجم تبلیغ به گونه‌ای باشد که به اجبار واکراه نزدیک شود، ب. مقاومت افراد و گروه‌های مذهبی، ت. تأثیر بر همزیستی میان پیروان،

ث. به خطر افتادن وحدت ملی کشور هر گاه که

دین از عناصر سازنده ملت باشد.

از همین رو حق تبلیغ هم در اعلامیه جهانی و هم در اعلامیه امحای اشکال نابداری با محدودیت‌هایی همراه شده است. این محدودیت‌های مجاز، در بند ۲ ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر برای حقوق و آزادی‌های اساسی تصریح شده است: هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود تابع محدودیت‌هایی هست که به وسیله قانون و صرفاً برای شناسایی و رعایت حقوق و آزادی‌های دیگران و برای مقتضیات اخلاقی، نظم عمومی و رفاه همگانی در یک جامعه دمکراتیک وضع شده است.

در اعلامیه نابداری مذهبی که عبارت به کار گرفته در آن در این زمینه، همانند میثاق سیاسی مدنی است، روش دیگری برای وضع محدودیت‌ها برگزیده شده و به جای وضع یک کلی درباره محدودیت‌ها، شیوه وضع محدودیت‌های خاص را به کار گرفته است؛ چنانکه در بند سه ماده یک آمده است:

۴. آزادی ابراز دین یا عقیده را نمی‌توان تابع محدودیت‌هایی قرار داد، جز آنچه به موجب قانون پیش بینی شده باشد و تنها برای تأمین آرامش، نظم، بهداشت عمومی یا اخلاق حسنه یا حقوق و آزادی‌های اساسی دیگران ضرورت داشته باشد.

هم چنین سیاست همزیستی به عنوان یکی از اهداف اصلی اعلامیه جهانی حقوق بشر ایجاب می‌کند حق تبلیغ، به صورت برابر در نظر گرفته شود؛ هم چنین بهتر است کاربرد آن جنبه اثباتی داشته و به جای آن که در تخریب و نفی دین و مذهب به کار گرفته شود، در تبلیغ خود و اثبات بهتر و به عبارتی با رویکرد مثبت انجام گیرد. در صورت لزوم نقد عقیده و مذهب دیگری، این نقد باید از فریب و تحریف عاری گردد.

به هر حال در قانون اساسی ایران صورت نخست حق تبلیغ برای همه اقلیت‌های دینی و مذهبی که در این قانون از آنها یاد

شده است، به عنوان تعلیم و تربیت دینی به رسمیت شناخته شده، ولی دیگر اقلیت‌های دینی و مذهبی ایران که این قانون از آنها نامی نبرده، از داشتن چنین حقی محروم‌اند.

در این قانون، به صورت دوم حق تبلیغ، درباره هیچیک از اقلیت‌ها دینی و مذهبی تصریح نشده است، اما می‌توان آن را از عبارت: «داشتن احترام کامل» که تنها در اصل مربوط به اقلیت‌های مذهبی آمده است، استفاده کرد. البته، شاید بتوان آن را از اصل چهاردهم این قانون که از رویکرد احسانی دولت درباره کلیه غیر مسلمانان سخن گفته، استنباط نمود.

اما صورت سوم حق تبلیغ، با مانعی جدی در این قانون روبه روست. براساس اصل چهار آن که بر حاکمیت اسلام بر کلیه قوانین جمهوری اسلامی تصریح دارد، این صورت تحقق نیافتنی به نظر می‌رسد؛ چرا که برداشت رایج از اسلام، تغییر دین را جرم تلقی نموده و برای آن کیفر سختی در نظر گرفته است. از این رو نمی‌توان این صورت از حق تبلیغ را از اصل بیست و چهارم که درباره حق آزادی بیان است، استنباط نمود.

البته، امروزه در قوانین جزایی کشورهای اسلامی، به جز سودان و موریتانی، در هیچ کشور اسلامی دیگری از ارتداد به عنوان جرم یاد نمی‌شود؛ چنان که بعد از تصریح بند یک ماده هیجده اعلامیه جهانی که به این موضوع پرداخته و حق آزادی داشتن عقیده و دین را مستلزم داشتن حق تغییر دین می‌داند: «هر فرد حق آزادی فکر و وجدان و دین را دارد»، این حق، شامل آزادی داشتن دین یا عقیده و نیز آزادی تغییر دین خواهد بود.

ناگفته نماند آنچه گفته شد، مربوط به تغییر دین بود، اما نسبت به تغییر مذهب چنین مشکلی در بین نیست. از این رو در برخورداری اقلیت‌های مذهبی از صورت سوم حق تبلیغ، مانعی از نظر فقه شیعه وجود ندارد. مگر آن که این صورت از حق تبلیغ با محدودیت‌های قانونی روبه رو شود.

#### ۱. حق تعیین سرنوشت

ماده اول هر دو پیمان حقوق سیاسی - مدنی و حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی با این عبارت آغاز شده است که: «کلیه افراد حق تعیین سرنوشت دارند» - این حق جهانی بوده و از عمومیت برخوردار است. به طوری که ماده یک تنها به قلمروهای استعماری محدود نمی‌شود و شامل کلیه افراد است. حق تعیین سرنوشت باید مطابق با سایر حقوق بین‌الملل باشد، به خصوص کشورها باید از امور داخلی سایر کشورها اجتناب کنند.

با توجه به این که حق تعیین سرنوشت با نسبت جمعیت و کشور ارتباط دارد، سه فرض درباره آن می‌توان داشت:

۱. در کل کشور نسبت اقلیت به اکثریت، اقلیت است. در این فرض، اقلیت با قلتی که دارد، بر فرض داشتن چنین حقی، تأثیر چندانی بر سرنوشت عمومی کشور نخواهد داشت. البته، در مواردی که اکثریت در آن وفاق دارند.



۲. در بخشی از کشور اقلیت در آن بخش باز اقلیت است. در این فرض هم زمینه چندان برای اعمال حق تعیین سرنوشت برای آنان وجود ندارد.

۳. در بخشی از کشور که اقلیت در آن از اکثریت برخوردار است. اگر فرض کنیم که در نظام حاکم بر کشور، بخش‌های آن نیز از حق تعیین سرنوشت نسبت به امور داخلی برخوردار گشته‌اند، در چنین فرضی حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها می‌تواند مؤثر واقع شود و در بهبود امور به نفع اقلیت‌ها کمک کند.

در اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها یاد شده است:

#### أ. حق تعیین سرنوشت عمومی کشور

بنابر عمومیت اصل پنجاه و ششم و اصل پنجاه و نهم، اقلیت‌ها از حق تعیین سرنوشت عمومی کشور برخوردارند و نیز بنابر اصل شصت و چهارم، اقلیت‌های دینی به طور محدود، و اقلیت‌های مذهبی به طور نامحدود، از حق نمایندگی در مجلس شورای اسلامی برخوردار شده‌اند. در اصل شصت و چهارم، زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده، و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده، و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده را انتخاب خواهند کرد. این در حالی است که اقلیت‌های مذهبی از چنین محدودیتی برخوردار نیستند و بسته به تغییر جمعیت می‌توانند از حق افزایش نماینده برخوردار شوند؛ هم چنان که آنها در انتخاب شدن از سوی مسلمانان شیعه مذهب هم دارای محرومیت نیستند.

#### ب. حق تعیین سرنوشت داخلی

با توجه به فصل هفتم، شوراها نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای در تعیین سرنوشت داخلی کشور دارند. هر چند که بنا بر اصل یکصدم، هیچ یک از اقلیت‌ها نه دینی و نه مذهبی از مشارکت در آن منع نشده‌اند ولی با تصریحی که در اصل دوازدهم در این باره وجود دارد، می‌شود محرومیت اقلیت‌های دینی را از داشتن چنین حقی استنباط نمود. در این اصل آمده که: «در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در مورد اختیارات شوراها، بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب»

البته شاید بشود گفت که این اصل، ناظر به واقعیت فعلی جمعیتی اقلیت‌ها بوده است. بر اساس این واقعیت، اقلیت‌های مذهبی در برخی از مناطق

کشور دارای اکثریت هستند، ولی اقلیت‌های دینی به لحاظ پراکندگی جمعیت کم خود، در هیچ منطقه‌ای دارای اکثریت نیستند. با چنین تفسیری آنها خواهند توانست با استفاده از حق تغییر اقامتگاه که در اصل سی و سه آمده، در بخش‌هایی از کشور تجمع نموده و دارای اکثریت گردند. البته، اگر فرض شود که اصل دوازده تنها در بیان شمول حق مزبور نسبت به اقلیت‌های مذهبی است، اقلیت‌های دینی از حق تعیین سرنوشت داخلی محروم خواهند بود و لو آن که در منطقه‌ای از مناطق دارای اکثریت شوند.

#### فهرست تفصیلی منابع

۱. حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد اول، کلیات و مبانی، دکتر ابوالفضل قاضی.
۲. حقوق اقلیت‌ها براساس قانون قرارداد دمه، عباسعلی عمید زبجانی، دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.
۳. حقوق بین‌الملل و حقوق اقلیت‌ها، پاتریک ترمزی، مترجمان آزیتا شمشادی - علی اکبر آقایی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تدوین جهانگیر منصور، نشر دوران، چاپ هفتم، ۱۳۷۹.
۵. ناپردباری مذهبی، محمد حسین مظفری، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، ۱۳۷۶.
۶. مجلس و پژوهش، ش ۲۶، مقاله هم‌سنجی دو قانون اساسی با یک اعلامیه جهانی، جواد زرین دست، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، بهمن و اسفند ۱۳۷۷.

#### پانویس‌ها:

۱. حقوق بین الملل و حقوق اقلیتها، ص ۲۷.
۲. همان، ص ۲۸.
۳. همان، ص ۳۰.
۴. همان، ص ۳۲.
۵. همان، ص ۱۳.
۶. همان، ص ۵۰.
۷. همان، ص ۵۰.
۸. همان، ص ۵۱.
۹. همان، ص ۵۹.
۱۰. ناپردباری مذهبی، ص ۱۹۲ و ۱۹۱.
۱۱. حقوق بین الملل و حقوق اقلیتها، ص ۶۲.
۱۲. ناپردباری مذهبی، ص ۱۹ و ۱۹۱.
۱۳. حقوق اقلیتها، ص ۱۶۵.
۱۴. حقوق بین الملل و حقوق اقلیتها، ص ۸۷.
۱۵. همان، ص ۹۲.
۱۶. همان، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۱۷. ناپردباری مذهبی، ص ۶۵.
۱۸. نشریه مجلس و پژوهش، ش ۲۶، مقاله هم‌سنجی دو قانون اساسی با یک اعلامیه جهانی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.
۱۹. ناپردباری مذهبی، ص ۱۸۹ و ۱۹۱.
۲۰. همان، ص ۶۶ (برداشت آزاد).
۲۱. همان، ص ۱۱۱.
۲۲. همان، ص ۱۱۲ و ۱۸۹.
۲۳. همان، ص ۷۲.
۲۴. حقوق بین الملل و حقوق اقلیتها، ص ۶۸ و ۶۹.

### نقد و بررسی حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی





رضا شبیرانی  
(مدرس دانشگاه  
فرهنگیان استان اصفهان)

## روابط و حقوق انسان از منظر دین

از دواج، تشکیل دهنده اجتماعی دیگر خواهد بود. و این تقدیری است الهی، که هیچ کسی را از آن گریزی نیست.

پس انسان برای تکامل خود و جامعه برای ترقیبش، نیاز مبرم به روابط و حقوق انسانی در خانواده و جامعه دارد تا بتواند با اندیشه‌ی درست، راه سعادت را پیدا کند. در مکتب انسان ساز اسلام، همه‌ی حقوق و روابط انسان نسبت به خود و خدای خود و دیگران به صورت اصولی و اساسی بیان شده است. نمونه بارز این حقوق و روابط در قرآن مجید و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) که توجهی و عمل به آن‌ها، انسان‌ها و جوامع انسانی را به سعادت و خوشبختی می‌رساند. یکی از نعمت‌های و حقوق بزرگ خداوند متعال برای انسان، سخن گفتن است که به وسیله‌ی این نعمت، ارتباط‌های اجتماعی با خانواده و جامعه و جهان برقرار می‌شود. قرآن کریم و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) که بیانگر راه و روش زندگی دنیایی و آخرتی انسان را توضیح می‌دهند، درباره‌ی یکی این حقوق مهم انسان نسبت به خود و دیگران شیوه و روش سخن گفتن را بیان می‌کنند که به بخش مختصری از آن، در ذیل پرداخته می‌شود. {...قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...} {سوره بقره آیه ۱۸۳: ... با مردم سخن خوب بگویید...} (۱). خداوند پیامبرانش را مستقیم‌ترین اندک {وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا} {سوره نساء آیه ۱۲۲: و از خداوند راستگوتر کیست؟} (۲) و در آیه ۸۷ از سوره نساء می‌فرماید {وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا} {و از خداوند راست گفترتر کیست؟} (۳) و در آیه ۶ از سوره مدثر چنین می‌فرماید {إِنَّ نَاسِئَهُ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا} {بی گمان عبادت شب درخیزش، دلنشین تر (سخت تر) و در گفتار استوارتر است.} (۴) این آیه‌ی شریفه راجع به اخلاص عمل در شب زنده داری است و اینکه بهترین موقع برای گفتار درست و صادقانه، همان شب هنگام است که بیشتر چشم‌ها و گوش‌ها خوابیده اند. علامه طباطبائی (رحمه الله علیه) می‌فرماید حادثه‌ی شب (اقوم قیلا) است، این است که نماز شب استوارترین و صائب‌ترین سخن است، برای اینکه در نماز شب حضور قلب بیشتر و سر و صدا خوابیده تر است. (۵)

۱. در آیات زیادی نسبت صادقین را به پیامبران داده است از جمله: {يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ} {این روزی است که راستگویی راستگویان به آنان سود خواهد رساند. قال النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم):

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان مدنی بالطبع است و به زندگی اجتماعی تمایل دارد. اگر به هر دلیل، تنها و دور از اجتماع بیفتد، دیری نخواهد پایید که فشارهای روحی و روانی، وی را، یا به دامان اجتماع باز می‌گرداند و یا راهی ورطه جنونش می‌کند. بنابراین تأمین برخی از نیازها و خواسته‌های انسان و در نهایت رشد و شکوفایی بعضی از استعدادهای بالقوه آدمی، متوقف بر روابط و حقوق اجتماعی خواهد بود.

از طرف دیگر، تشکیل اجتماع، به معنای برقراری رابطه متقابل بین افراد آن جامعه است؛ زیرا هویت واقعی یک اجتماع، چیزی جز همان مناسبت‌ها و روابط و حقوق بین افراد تشکیل دهنده آن نیست؛ به گونه‌ای که اگر میان افراد یک گروه، هیچگونه رابطه‌ای برقرار نباشد در واقع، آن گروه هیچ اجتماعی را تشکیل نداده اند. و با توجه به اینکه، چگونگی و تنظیم این روابط و حقوق در بازدهی و تأمین نیازهای آن جامعه نقش غیرقابل انکاری دارند، به گونه‌ای که گاه رابطه خاصی در اجتماع، موجب شکوفایی استعدادهایی می‌گردد، در حالی که ممکن است رابطه دیگر، مانع به ثمر رسیدن این استعدادها گردد. بنابراین تشخیص و تنظیم این مناسبت‌ها برای انسان هدفمند، امری ضروری و اجتناب ناپذیر خواهد بود.

با توجه با آنچه گفته شد، چنین به نظر می‌رسد که قدم اول در بر پایی اجتماع هدفمند، تدوین قوانینی است که حدود و چگونگی این روابط و حقوق را تعیین و تبیین کند.

شکی نیست که دین تنها مرجع مطمئن و ممکن، در تدوین و تبیین این مناسبت‌ها است. از آنجا که انسان از زمان انعقاد نطفه خواسته یا ناخواسته، در ارتباط با افراد، و محیط قرار می‌گیرد، لذا باید دین از همان ابتدای انعقاد نطفه انسان، و بعد از تولد و برقراری ارتباط‌های اختیاری با دیگران و سپس بلوغ و تا نهایت، پایان عمرش قوانینی را برای تنظیم این روابط و حقوق بیان کند.

حال با عنایت به مطالب فوق، در خواهیم یافت که نخستین اجتماعی که هر کس برای اولین بار آن را تجربه می‌کند خانواده است، زیرا نطفه انسان در بستر همین اجتماع خانواده منعقد می‌گردد، سپس رشد می‌کند، و فرزند در بدو تولد به اولین اجتماع یعنی دامان پر مهر مادر و پدر قدم می‌گذارد؛ و تا زمان بلوغ و کمی بعد از آن نیز در همین اجتماع رشد و نمو می‌کند و سپس خود با



صدقه ای که از پی آزاری باشد و خداوندی نیازی بردبار است} {<sup>(۱۵)</sup> یعنی با سخنی نیکو و یا آموزش خواستن برای نیازمندان، با آن‌ها برخورد کنید تا خود این دو امر موجب بهبود روابط و حقوق انسانی و ایجاد تعادل در جامعه گردد.

۵. سخن نیک با پدر و مادر در مورد پدر و مادر مواردی در قرآن کریم راجع به احسان به آن دو بیان شده است از جمله در آیه ۲۳ از سوره اسراء چنین می‌فرماید { فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا } {<sup>(۱۶)</sup> در آغاز بدترین کلمه که در عربی (اف) یعنی وای است، به آن‌ها بر زبان جاری نکن تا پیوندتان و پیوند آن‌ها با جامعه قطع نشود و بعد می‌فرماید: اگر درخواست و نیازی دارند، آن‌ها را از خود با سخنان تند و خشن دور نکن و در آخر می‌فرماید: با آنان که اصل وجودت از آن‌هاست با گفتاری بزرگ منشا نه برخورد کن تا این رفتار و شیوه‌ی شما برای دیگران الگویی باشد تا بنوانید دوام و بقای جامعه‌ی خود را تضمین کنید.

در خاتمه حق زبان از رساله‌ی حقوق امام سجّاد (علیه السلام) که شرحی بر موارد فوق است ذکر می‌شود. ۱. وَأَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَأِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى: وَاَمَّا حَقُّ زَبَانِ اِيْنِ اِسْتِ اَنْ رَا كِرَامِي تَرَا اَنْ بَدَارِي اَنْ اَدْنَامِ دَهِي.

۲. وَتَعْوِيْذُهُ عَلَيَّ الْخَيْرِ: وَبِهْ كَفْتَارِ نِيْكَ عَادَتَشْ بَدَهِي

۳. وَحَمَلُهُ عَلَيَّ الْاَدْبِ: وَبِرَادِبِ وَاَدَارَشْ سَاوِي.

۴. وَ اِجْمَامُهُ اِلَّا لِمَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَ الْمَنْفَعَةِ لِلدِّيْنِ وَ الدُّنْيَا: وَ اَنْ رَا كِرَامِ

نگهداری مگر در جایی که نیاز باشد، یا برای دین و دنیا سودمند افتند.

۵. وَاِعْفَاءُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّنْعَةِ الْقَلِيْلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي لَا يُؤْمَنُ ضَرَرُهَا مَعَ قَلْبِهِ عَائِدَتِيهَا: وَ اَنْ رَا اَزْ زِيَادَةُ كُوْبِي مَبْتَدَلِ وَ كَمِ فَايِدُهُ، كِهْ بَا وَجُوْدِ سُوْدِ اَنْدَكْشْ، اَزْ زِيَانَشْ دَرِ اِمَانِ نِيْسْتِيْمِ، بَا زِدَارِي.

۶. وَوَعْدُ شَاهِدِ الْعَقْلِ وَ الدَّلِيْلِ عَلَيْهِ: زَبَانِ كُوَاهِ عَقْلِ وَ دَلِيْلِ بَرِ اَنْ اِسْتِ.

۷. وَ تَرْتِيْبُ الْعَاقِلِ بِعَقْلِهِ وَ حُسْنُ مَسِيْرَتِهِ فِي لِسَانِهِ، وَ لَاقُوْهُ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ: وَ [نشانه‌ی] آراستگی عاقل همان رفتار نیک او در حق زبانش خوب به کاربردن زبان است. و هیچ نیرویی جز به وسیله‌ی خداوند والا و بزرگ نیست.

### پانویست‌ها:

۱. سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۸۳
۲. سوره نساء آیه‌ی ۱۲۲
۳. سوره نساء آیه‌ی ۸۷
۴. سوره‌ی مدثر آیه ۶
۵. المیزان جلد ۳ ص ۳۳۷
۶. نهج الفصاحه حدیث شماره‌ی ۸۱
۷. نهج الفصاحه حدیث شماره‌ی ۲۵۱
۸. نهج الفصاحه حدیث شماره‌ی ۱۱۳۷
۹. نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۵۳
۱۰. نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳
۱۱. سوره‌ی واقعه آیه‌ی ۲۶
۱۲. سوره طه آیه ۴۴
۱۳. سوره‌ی نساء آیه‌ی ۶۶
۱۴. سوره‌ی بقره آیه ۲۶۴
۱۵. سوره بقره آیه‌ی ۲۶۳
۱۶. سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۲۳
۱۷. رساله‌ی حقوق امام سجّاد حق انسان بر خود

أَحَبُّ الْحَدِيْثِ اِلَيَّ اَصْدُقُهُ. محبوب‌ترین سخنان نزد من؛ راست‌ترین آن‌هاست. (۲) قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): اَرْبَعٌ اِذَا كُنَّ فَيْكَ فَلَاعَلَيْكَ مَافَاتِكَ مِنَ الدُّنْيَا: صِدْقُ الْحَدِيْثِ، وَ حِفْظُ الْاَمَانَةِ، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ عَقْفُهُ مَطْعَمٌ. چهار چیز است که اگر آن را داری بر آنچه نداری غمی نیست: راستی در گفتار، امانتداری، منش نیکو، و بهداشت و پاک منشی در خوراک و درآمد. (۳) قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): تَحَرَّوْا الصَّدَقَ وَ اِنْ رَأَيْتُمْ اَنْ فِيْهِ الْهَلَكَةُ فَاِنَّ فِيْهِ النَّجَاةَ. به راستی و راستگویی آراسته گردید و گرچه، چنین پندارید که گاه در آن زبان و نابودی است، که نجات و رستگاری در راستی است. (۴)

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه بعد از ذکر ویژگی‌های افراد خردمند (اهل بیت علیهم السلام) چنین می‌فرماید: ... اِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا... اگر به زبان به سخن گشایند، راست گویند... (۵) و در نامه‌ی بسیار ارزشمند ۵۳ به مالک اشتر (رحمه الله علیه) چنین می‌نگارند (یامالک) اَلصِّقْ بِاَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصِّدْقِ... (ای مالک) به پرهیزکاران و راستگویان بپیوند... و در قسمتی دیگر از این نامه چنین می‌گویند: وَ اَبْتَعِ الْعِيُونَ مِنْ اَهْلِ الصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ... (۶) در بین کارگزارانت جاسوسانی از مردم راستگو و وفادار به خود برآنان بگمار...

با توجه به آیات و احادیث مذکور، یکی از راه‌های مهم ارتباط مردم با یکدیگر، کلام است که اگر انسان‌های معتقد به خداوند متعال در گفتارشان صداقت داشته باشند و به دنبال توجیه سخنان راست برای دروغ گفتن نباشند، این ویژگی مهم، در جامعه نهادینه می‌شود و جامعه روی سعادت و خیر بر آن حاکم خواهد شد. ۲. گفتار اهل بهشت در آیه ۲۶ از سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه و در آیات مشابه، یکی از ویژگی‌های اهل بهشت را بیان می‌کند که در آنجا سخنان بی‌بهره و سخنانی که منجر به گناه شود، نمی‌شنوند و فقط یک سخن، بهشتیان از همدیگر می‌شنوند و آن این است { لَا يَسْمَعُونَ فِيْهَا لَعْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا اِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا } { در آن سخن یاه و گناه آلودی نمی‌شنوند (هیچ سخنی نشنوند) جز گفته‌ی: درود، درود... (۷) یعنی شما اگر تمایل قلبی دارید که وارد آن جایگاه متعالی شوید، همین شیوه را در زندگی خود رفتار کنید. ۳. برخورد کلامی با دشمنان خداوند در آیه‌ی ۴۴ از سوره طه چنین بیان می‌شود { قَوْلًا لَّهٗ قَوْلًا لِّيْنًا لَعَلَّهٗ يَنْذَكُرُ اَوْ يَخْشَى } {؛ و با او با نرمی سخن گویند که او پندگیرد یا پهراسد. (۸) یعنی حتی اگر می‌خواهید با دشمن

ترین افراد با ربوبیت خداوند، در این مورد هم سخن شنوید، گفتارشان با نرمی باشد تا اگر او اهل عقل و اندیشه است، حرف شما را در آغاز گوش کند و سپس اگر دلش نرم است، بیدار شود و آن را بپذیرد در آیه ۶۳ از سوره‌ی نساء حتی راجع به منافقین می‌گوید: { ... وَقُلْ لَهُمْ فِيْ اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا لَّيْلًا } {... و به آنان سخنی رسا که در دلشان جایگیر شود، بگوی. (۹) یعنی با آن‌ها جدلی راه گشا نماتا اگر شعور و درک دارند از نفاق که بدترین درد یک جامعه است دست بکشند و صادقانه در گفتار و کردار رفتار کنند. ۴. گفتار نیک با نیازمندان جامعه ای که به دنبال سعادت و درستکاری است باید افراد ثروتمند به افراد ضعیف جامعه، صادقانه و خالصانه کمک کنند تا تعادل اجتماعی جامعه حفظ شود، حال اگر فرض برین نباشد که، افراد متمول به افراد فقیر کمک کنند و مرتب به آن‌ها طعنه و تمسخر بزنند، قرآن کریم در این آیه { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذَى... } { ای مؤمنان! صدقه‌های خود را با منت نهدان و آرزدن تباه نسازید، ... } (۱۰) چرا که این صدقه به درد جامعه نمی‌خورد و تعادل آن را برهم می‌زند و این کمک را رها کنید و در مقابلش اگر تمایل به کمک نداری با این سخن با آن‌ها برخورد کنید { ... قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا الْاَذَى وَ اللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيْمٌ } { گفتاری شایسته و گذشت بهتر است از

# نگاهی کوتاه به رساله الحقوق

# امام سجاده



احمد حیدری  
(پژوهشگر حوزه)

## سند و منابع نقل رساله

«رساله حقوق» عنوان حدیثی طولانی از امام سجاد(ع) است. این سخن طولانی امام سجاد علیهم السلام را ابن شعبه حرانی (۳۸۱ ق) در کتاب «تحف العقول»، محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به صدوق (۳۸۲ ق) در کتابهایش «من لا یحضره الفقیه»، «الخصال» و «المجلس» یا «الامالی» و ابو نصر حسن بن فضل بن حسن طبرسی (فرزند صاحب مجمع البیان، قرن ۶) در کتاب «مکارم الاخلاق» آورده اند. مؤلف «تحف العقول» این رساله را مانند سایر روایات کتاب، بدون سند آورده، اما مرحوم صدوق آن را با سند متصل روایت کرده است. صدوق در خصال سند خود را چنین نویسد:

علی بن احمد بن موسی از محمد بن ابی عبدالله کوفی از جعفر بن مالک فزاری از خیران بن داهر از احمد بن علی بن سلیمان جبلی از پدرش از محمد بن علی از محمد بن فضیل از ابو حمزه ثمالی از امام سجاد.

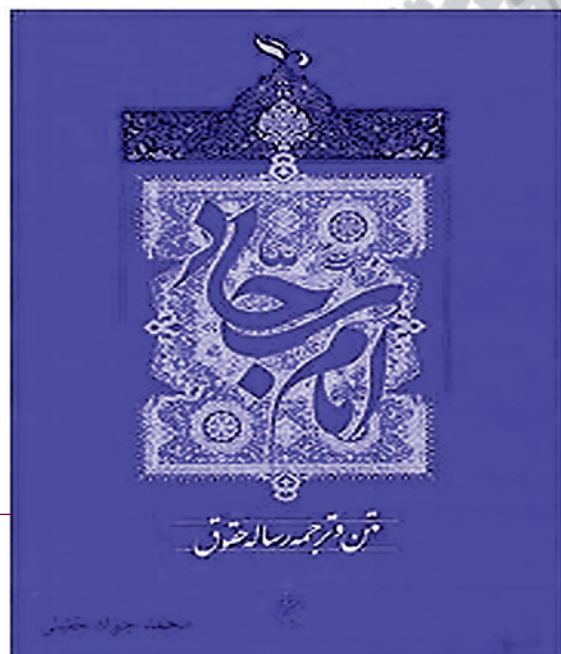
در من لا یحضر سند حدیث مرسل و به شرح زیر است:

اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار از سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

نجاشی رجالی معروف در معرفی ثابت بن ابی صفیه [ابو حمزه ثمالی] می نویسد: از کتابهای اوست رساله حقوق امام سجاد که خبر داد به ما آن را احمد بن علی از حسن بن حمزه از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن فضیل از ابی حمزه از امام سجاد(ع) البته نجاشی متن حدیث را ذکر نکرده است.

محدث نوری هم این حدیث را در مستدرک الوسائل ج ۱۱، ص ۱۵۴-۱۶۹ به نقل از تحف العقول ذکر کرده و در آخر آورده است:

سید بن طاووس در فلاح السائل گوید: در کتاب رسائل با سند خودمان روایت کردیم از محمد بن یعقوب کلینی که با سندش از امام سجاد نقل می کند که: - حق نماز این است که... بعد همین حدیث تحف را از حق نماز تا آخر آورده است و از نقل سید معلوم می شود این حدیث که به «حدیث حقوق» معروف بوده، به گونه نقل شده در تحف العقول در رساله های کلینی هم روایت شده و برای کسی که با روایات و نقل آنها توسط راویان انس دارد، ظاهر می شود که روایت نقل شده از صدوق در فقیه که با روایت نقل شده در تحف از حیث تفصیل و واژگان اختلافاتی دارند، یکی است و بعید است که امام یک بار این حقوق را به نحو مختصر برای بعضی اصحابش نقل کرده و بار دیگر به نحو مفصل برای بعضی دیگر بیان فرموده باشد و این اختصار از مرحوم صدوق و اختلاف واژگانی از ناسخان است. سخن نجاشی هم یکی بودن هر دو روایت را تایید می کند زیرا وی در ترجمه ابو حمزه ثمالی می نویسد: ایشان روایتی از امام سجاد در باب حقوق دارد که احمد بن علی از حسن بن حمزه از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن فضیل از ابی حمزه از امام سجاد ما را به آن خبر داد. این سند برتر و صحیح تر از سند صدوق در خصال به فضیل است و این اختلاف بسیاری که بین نقل تحف و فقیه است اگر در واقع روایت بود، حتماً نجاشی بدان تصریح می نمود زیرا در موارد مشابه روش نجاشی اشاره به وجود اختلاف نقل است. [معلوم می شود این اختلاف روایت نیست بلکه ناشی از روش صدوق در مختصر کردن روایات می باشد]. موارد دیگری هم در فقیه هست که نشان می دهد صدوق خبر طولانی را مختصر و کوتاه نقل کرده و قسمتی از خبر را نقل ننموده است مثلاً در کتاب توحید روایتی طولانی نقل می کند مبنی بر این که زندقی آیات متناقض را جمع کرده و به محضر امام علی رسیده و مطرح نموده است و همین روایت را صاحب احتجاج هم نقل کرده و نقل ایشان خیلی طولانی تر می باشد و معلوم می شود صدوق فراهایی از آن را نقل



نکرده است و روایت را مختصر کرده است.

### مقایسه روایت تحف و فقیه

در تحف العقول و خصال ابتدا در مقدمه ای، حقوق به اجمال ذکر شده و بعد به تفصیل شمارش شده‌اند ولی در فقیه رساله با عبارت: «و حق الله الاکبر علیک...» آغاز می‌شود و مقدمه تحف و خصال را ندارد. در امالی هم از حق نفس شروع می‌گردد. در عبارات تحف هم نسبت به فقیه مصادر بسط بیشتری دیده می‌شود اما این روایت در فقیه و خصال و امالی مختصرتر است. شماره حق‌ها در تحف العقول در هر دو مورد اجمال و تفصیل پنجاه حق است. اما در خصال و فقیه شماره حق‌ها پنجاه و یک حق است و حقی بنام حق حج بین نماز و روزه دیده می‌شود. البته در مقدمه خصال هم که حقوق به اجمال شمرده شده، از حق حج نامی نیست و نویسنده این روایت را در (ابواب خمسين و مافوقه) آورده و قبل از نقل روایت، عنوان زده: (الحقوق الخمسون التي كتب بها علي بن الحسين سيد العابدین (ع) إلى بعض أصحابه) ولی در تفصیل روایت با توجه به ذکر حق حج، شماره حقوق به پنجاه و یک می‌رسد. در آخر روایت تحف بر پنجاه بودن عدد حقوق شمارش شده، تصریح گردیده است.

### منظور از حق

واژه «حق» در معانی مختلفی استعمال شده که عبارتند از:

۱- حق به معنای واقعیت عینی و خارجی در مقابل باطل یعنی چیزی که واقعیت عینی خارجی ندارد مطابق این معنا، حق بر دو گونه است:  
الف - حق مطلق یعنی واقعیت عینی خارجی ثابت، تغییرناپذیر، غنی، متکی به ذات و مستقل. مطابق این معنا، حق منحصر در خدای تعالی است و فقط حق تعالی واقعیت عینی، ثابت، تغییرناپذیر، غنی، متکی به ذات و مستقل است. قرآن می‌فرماید: «ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ» این بدان سبب است که خدا خود حق است.

در آیه فوق ضمیر فصل همراه با معرفه بودن خبر به لام تعریف، مبین لسان حصر در آیه است.

ب - حق مقید یعنی واقعیت عینی خارجی که واقعیت، عینیت و ثبوت خارجی خود را از حق تعالی می‌گیرد و جلوه حق است مثل حق بودن بهشت و جهنم.

۲- حق در برابر تکلیف که در بحث حقوق مطرح می‌شود یعنی چیزی که به شخص تعلق دارد و او مالک آن است و اجازه تصرف و بذل و بخشش آن را دارد و قابل اسقاط هم هست و می‌تواند آن را از خود سلب کند یا به دیگری بدهد. در برابر حق به این معنا، تکلیف وجود دارد که وظیفه‌ای است بر عهده فرد در برابر خدا، خودش یا دیگران، حق در اینجا «له» و تکلیف «علیه» است.  
۳- گاهی حق به عنوان وصف فعل به کار می‌رود و حکایت از هدفمندی آن فعل و همراهی آن با هدف کلی خلقت و رسیدن به حق مطلق دارد. خداوند می‌فرماید: «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» «آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید».

کار غیر هدفمند یا مغایر با هدف کلی خلقت، در مقابل کار حق، باطل و عبث است.

۴- گاهی حق وصف کلام است. اگر واقعیت با خبر و کلام منطبق باشد،

آن را حق می‌گویند: «تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ»؛ «به خدا کلامی نسبت می‌دهید که واقع به آن مطابق نیست».

کلام را از آن جهت که واقع مطابق با آن است، «حق» و از آن جهت که مطابق با واقع است، «صدق و راست» گویند که در مقابل آن «کذب و دروغ» قرار دارد. در نامگذاری اول، نگاه ابتدایی به واقعیت است و در نامگذاری دوم نگاه ابتدایی به گزارش و کلام می‌باشد.

۵ - حق وصف دین هم واقع می‌شود و دین حق یعنی دینی که گزاره‌های آن مطابق با واقع بوده و دستورالعمل‌های آن انسان را به غایت و حق مطلق می‌رساند.

در این رساله منظور از حق، در حقیقت معنای دوم است اما نه نسبت به مخاطب؛ بلکه بر عهده مخاطب به سود دیگران. حقوق شمرده شده در این رساله حقوقی است که بر عهده مکلف است و مکلف موظف به رعایت و ادای آنها است. به عبارت دیگر این رساله در مقام شمارش حقوقی است که بر عهده انسان می‌باشد نه حقوقی که به او تعلق می‌گیرد.

اصولاً بسیاری از حقوق از نگاه دیگر تکلیف‌اند مثلاً بیعت کردن با معصوم یا فقیه شایسته برای تصدی حکومت و رهبری، گرچه از نگاهی حق انسان‌هاست و آنها حق دارند با چنین شخصیتی بیعت کنند و می‌توانند بیعت هم نکنند و یا با دیگری که شایسته نیست، بیعت کنند گرچه در قیامت معاقب خواهند بود، ولی به مقتضای ایمانی که آورده‌اند، موظفند که بیعت کنند و لذا در غالب بیانات دین بعد از این که مطلبی به صورت تکلیف بیان شد، بلافاصله بعد از آن قید «ان کنتم مؤمنین» و مشابه آن آمده است تا بدین صورت اعلام کند که شما اختیار دارید این کار را انجام دهید و هیچ زور و تحمیلی در کار نیست ولی اگر ایمان دارید و می‌خواهید رضای خدا و سعادت آخرت را کسب کنید، موظفید این کار را انجام دهید و چنان چه در صدد جلب رضای خدا و سعادت آخرت نیستید، انجام ندهید.

شاید از این جهت لسان دین بیشتر تکلیفی است که در صدد تربیت انسان‌ها و توجه دادن آنها به صراط بندگی است. تأکید بیش از حد بر حقوق انسان‌ها، آنها را به احساس استغنا و توانگری می‌رساند و این احساس استکبار می‌آورد که با هدف تربیتی قرآن و اسلام منافات دارد.

این حقوق منحصر به وظایف الزامی نسبت به دیگران نیست و شامل وظایف استحبابی نیز می‌شود. به علاوه این حقوق منحصر به احکامی نیست که عدم رعایت آنها گناه محسوب شود یا موجب اجرای مجازات دنیوی (حد و تعزیر شرعی) گردد، بلکه در بردارنده وظایف اخلاقی یک انسان موحد هم هست.

### محتوای کلی رساله

امام سجاد علیهم السلام در این رساله به بیان دسته بندی شده انواع حقوقی که مراعات آن بر انسان لازم است، می‌پردازند که می‌توان این حقوق را در سه دسته‌ی کلی: حقوق خداوند، حقوق خود شخص و حقوق

لحن رساله حقوق با لحن بیانیه هم متفاوت می‌باشد. اعلامیه‌های حقوق بشر و دیگر متون حقوقی لحن خشک آمرانه و تحکمی داشته و به اقلان اهمیت نمی‌دهند ولی لحن این رساله از ادبیات خشک رایج حقوقی و لحن آمرانه و تحکم آمیز دور بوده و بیشتر رویکردی اقناعی دارد و به همین دلیل این رساله پیش از آن که یک متن فقهی، حقوقی به شمار رود، منشوری اخلاقی، تربیتی است که می‌خواهد آسیب‌ها و کاستی‌های روابط اجتماعی را درمان و فضایی اخلاقی، انسانی بر فرد و جامعه حاکم کند.

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر با دیدی سکولار و مادیگرایانه به بررسی حقوق پرداخته است در حالی که رساله حقوق امام سجاد علیهم السلام با نگاهی معنوی، متعالی و جامع، حق خداوند، نفس و افراد جامعه را مورد بررسی قرار داده است.



دیگران بررسی کرد:

### ۱. حق الله

دسته‌ی اول حقوق، حقوق خداوند بر انسان است که انسان را احاطه کرده و در تمام لحظات و حالات مراعات آن‌ها بر انسان لازم است.

### اصل و منشأ حقوق

به بیان امام سجاد حقوق خداوند ریشه و منشأ تمام حقوق دیگری است که بر انسان واجب می‌گردد:

وَأَكْبَرُ حَقِّكَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا أَوْجِبَهُ لِنَفْسِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ حَقِّهِ [الله] الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحَقُوقِ وَمِنْهُ تَفَرَّعَ... فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَحْفَظَ لَكَ مَا تَحِبُّ مِنْهَا

بزرگترین حق از حقوق خداوند که اصل و منشأ حقوق دیگر می‌باشد، این است که او را به یگانگی بپرستی و از شریک قرار دادن غیر با او در مقام اولو‌هیت و ربوبیت خودداری ورزی و اگر خدا را خالصانه به یکتایی بپرستی، بر خود واجب ساخته امر دنیا و آخرت را کفایت کند و آنچه از این دو نشأه دوست می‌داری، برایت محفوظ گرداند.

این نکته را می‌توان یکی از فرق‌های بنیادی حقوق اسلامی و حقوق مدرن برشمرد. بنا بر این بیان، حقوق اسلامی مبتنی بر اصالت حق و مالکیت الهی بر عالم و توحید ربوبی است و حقوق مدرن مبتنی بر انسان محوری (اومانیزم) و نفی حق تشریح در عرصه‌های اجتماعی بشر می‌باشد.

### ۲. حق خود انسان (جوارح و اعمال)

نفس و اعضای انسان بر خود او حق دارند و فرد باید آن‌ها را رعایت کند. از آن جا که مالک حقیقی همه چیز حتی همه انسان‌ها خداست، انسان نسبت به بدن و نفس خود نیز به عنوان امانتی الهی، وظایفی دارد که حق نفس و اعضای بدن مانند زبان، گوش، چشم، پا و دست از آن جمله‌اند. حق این اعضا بر انسان این است که آن‌ها را در راه طاعت و حلال به کار گیرد و از به کار گیری آن‌ها در راه معصیت بپرهیزد.

در مکتب حقوقی امام سجاد علیهم السلام عبادات مانند نماز، روزه، صدقه و حتی قربانی حج نسبت به انسان ذی حق هستند و فرد حق آن‌ها را

نیز بایست ادا کند.

حق نفس، جوارح و اعمال روی هم رفته ۱۲ حق است که در این رساله شمارش شده‌اند.

### ۳. حقوق اجتماعی

دسته‌ی سوم حقوقی هستند که در ارتباط فرد با سایر افراد جامعه به وجود می‌آیند و می‌توان آن‌ها را حقوق اجتماعی نامید. این موارد عبارتند از: ۱. حق فرمانروا ۲. حق آموزگار ۳. حق مالک ۴. حق رعیت ۵. حق دانش آموز ۶. حق همسر ۷. حق برده و غلام ۸. حق مادر ۹. حق پدر ۱۰. حق فرزند ۱۱. حق برادر ۱۲. حق مولا بر بنده آزاد شده او ۱۳. حق بنده آزاد شده بر مولا ۱۴. حق احسان کننده ۱۵. حق مؤذن ۱۶. حق امام جماعت ۱۷. حق هم نشین ۱۸. حق همسایه ۱۹. حق دوست ۲۰. حق شریک ۲۱. حق ثروت ۲۲. حق بستانکار ۲۳. حق معاشر ۲۴. حق کسی که بر تو ادعایی دارد ۲۵. حق کسی که علیه او ادعا داری ۲۶. حق مشورت خواه ۲۷. حق مشاور ۲۸. حق نصیحت خواه ۲۹. حق نصیحت کننده ۳۰. حق بزرگ سالان ۳۱. حق خردسال ۳۲. حق سائل (درخواست کمک کننده) ۳۳. حق مسوول ۳۴. حق شخص شادمان کننده ۳۵. حق بدی کننده ۳۶. حق هم کیش ۳۷. حق اهل ذمه.

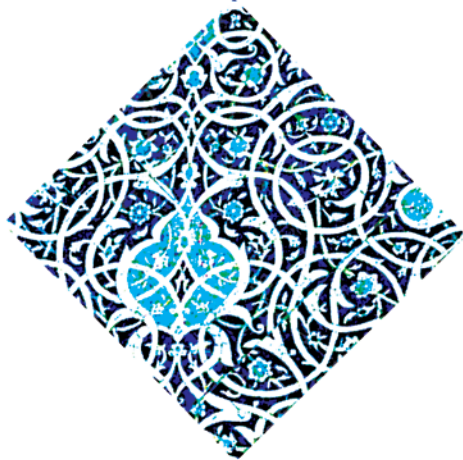
حقوق اجتماعی که در این رساله شمارش شده امروز تحت عنوان حقوق بشر مورد توجه ویژه قرار گرفته است. این که امام سجاد در ۱۴ قرن پیش که مساله حقوق بشر در هیچ جای دنیا شناخته شده نبود، به این تفصیل حقوق بشر را برشمرده، واقعا افتخارآمیز می‌باشد و نشانه‌ای از نشانه‌های حقانیت اسلام و ارزش و اهمیت حقوق بشر در این دین است.

### مقایسه رساله حقوق با اعلامیه حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ میلادی در پاریس امضا شد و با قبول بسیاری از کشورها جزء حقوق بین الملل نیز قرار گرفت، در سایه قتل، کشتار و تهدیدات جانی جنگ‌های جهانی اول و دوم تنظیم شده است و محتوا و روح کلی آن ناظر به احترام به حقوق اولیه‌ی انسان‌ها و برابری همه‌ی افراد بشر جهت دسترسی به حداقل‌های زندگی و حیات فردی و اجتماعی است. این اعلامیه در فضای نفی استبداد که در دوران جنگ جهانی بر اروپا و بسیاری از کشورها حاکم بود، نگاشته شده و ناظر به حقوق ابتدایی مردم در بهره مندی از یک زندگی حداقلی و برابر است.

با تأمل در مفاد اعلامیه حقوق بشر می‌توان دریافت انگیزه اصلی تدوین کنندگان آن تأمین زیرساخت‌های معنوی جهت زندگی مسالمت آمیز بشر در جوامع و حفظ حداقل‌های لازم بوده است و هر چند در مواردی با احکام اسلام تفاوت دارد اما در مجموع باید آن را گامی مثبت جهت پیشرفت جوامع دانست که دین اسلام بسیاری از مواد این اعلامیه را در لابلای احکام خود به صورتی مفصل تر و جامع تر بیان کرده است.

در مقایسه‌ی محتوایی این اعلامیه با رساله حقوق امام سجاد و سایر مفاد حقوقی اسلام، باید این مطلب را افزود که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر با دیدی سکولار و مادیگرایانه به بررسی حقوق پرداخته است در حالی که رساله حقوق امام سجاد علیهم السلام با نگاهی معنوی، متعالی و جامع، حق خداوند، نفس و افراد جامعه را مورد بررسی قرار داده است.



## پیوستگی حقوق و اخلاق

اعلامیه حقوق بشر رویکرد حق گرایانه صرف دارد و تنها به بیان حق اکتفا کرده و از مطرح کردن مخاطبین این حقوق خودداری یا غفلت کرده است در حالی که رساله الحقوق امام سجاد علیهم السلام به بیان صاحبان حق و هم مخاطبین آن پرداخته است.

لحن رساله حقوق با لحن بیانیه هم متفاوت می باشد. اعلامیه های حقوق بشر و دیگر متون حقوقی لحن خشک آمرانه و تحکمی داشته و به اقتناع اهمیت نمی دهند ولی لحن این رساله از ادبیات خشک رایج حقوقی و لحن آمرانه و تحکم آمیز دور بوده و بیشتر رویکردی اقناعی دارد و به همین دلیل این رساله پیش از آن که یک متن فقهی، حقوقی به شمار رود، منشوری اخلاقی، تربیتی است که می خواهد آسیبها و کاستی های روابط اجتماعی را درمان و فضایی اخلاقی، انسانی بر فرد و جامعه حاکم کند.

بحث حقوق و اخلاق در کنار هم قرار می گیرند؛ اخلاق در نظام حقوق اسلام بر خلاف نظام های حقوقی دیگر از حقوق جدا نیست زیرا جدا شدن این دو، هم حقوق را خشک و بی روح می کند و هم اخلاق را منزوی می سازد.

## فضای صدور رساله

یکی از ویژگی های دوران امام سجاد (ع) - از عاشورای سال ۶۱ تا ۹۵ (ه.ق) - یکه تازی و استیلای تام و تمام بنی امیه بر جهان اسلام است. این سلطه چنان جبارانه و مستبدانه بود که در واقع هر وقت مسلم بن عقبه، فرمانده لشکر یزید، مدینه را تصرف و غارت کرد، مردم مدینه را واداشت به عنوان بنده یزید با او بیعت کنند و یزید حق تصرف در جان، مال و ناموس آنان داشته باشد و هر کس از این گونه بیعت کردن سرباز زد، کشته شد. یعقوبی، مورخ معروف در جلد دوم تاریخ خود، این رویداد را چنین گزارش می کند: سپس مردم را گرفت که بیعت کنند بر آن که بندگان یزید بن معاویه باشند. مردی از قریش را می آوردند و به او گفته می شد: بیعت کن، نشان آن که بنده خالص یزیدی. می گفت: نه. پس او را گردن می زدند. ابن ابی الحدید هم در توصیف این ایام دهشتناک می نویسد: همان گونه که گله های شتر و اسبان را داغ می نهاند و علامت گذاری می کردند تا اشتباه نشود که این حیوان در مالکیت فلان شخص است، بنی امیه نیز به گردن های مردم داغ می گذاشتند که اینها بندگان معاویه، یزید و بنی مروان هستند.

## شرح ها و ترجمه ها

به دلیل جایگاه خاص و محتوای جامع این رساله، ترجمه ها و شرح های متعددی بر آن نوشته و منتشر شده است از جمله:

۱. رساله حقوق، سید سبط الحسن لکهنوی با تعلیقات. -
۲. رساله حقوق، تدوین عبدالهادی مختار، ناشر عبدالامیر سبیتی، کاظمین، -
۳. رساله حقوق، توفیق الفکیکی، -
۴. صاحبان حق در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، حمید محمدی راد، قم، دارالغدیر، ۱۳۷۸.
۵. منشور متعالی حقوق در اسلام (رساله حقوق وجود مبارک امام سجاد)، سید علی طباطبائی، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۹۲.
۶. آیینه حقوق (حقوق از دیدگاه امام سجاد (ع)) = شرح رساله الحقوق، قدرت الله مشایخی، ترجمه نثار احمد زینپوری، قم، انصاریان، ۱۳۸۸.
۷. رساله حقوق امام سجاد (ع)، ترجمه و تحقیق محسن عقیل، رضا جلیلی،

تهران، لاهوت، ۱۳۹۲.

۸. تفصیل الحقوق (شرح روائی علی رساله الحقوق للامام السجاد (ع))، محمدحسین الرمزی الطیسی؛ -

۹. رساله الحقوق عن الامام السجاد علیه السلام، الحسینی الجلالی، السید محمدرضا، دار زین العابدین لاحیاء تراث المعصومین، ۱۴۳۱ ه.ق.

۱۰. ترجمه و شرح رساله الحقوق امام سجاد علیه السلام، محمد سپهری، چاپ دوم، قم، دارالعلم، ۱۳۷۲ ش، ۱۹۵ ص، وزیری، فارسی.

۱۱. تاملات فی رساله الحقوق للامام علی بن الحسین (ع)، محمدتقی المدرسی.

۱۲. رساله حقوق امام علی بن الحسین (ع)، اسماعیل منصوری لاریجانی (تدوین و ترجمه)، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، -.

۱۳. سیری در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، سلسله گفتارهای حضرت آیت الله یثربی، قاسم نصیرزاده، قم، فرهنگ آفتاب، ۱۳۸۵.

۱۴. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، ترجمه علی شیروانی، تهران، دارالفکر، ۱۳۸۶.

۱۵. ترجمه رساله حقوقی امام سجاد (ع)، محمدرضا بهتاش، تهران، سبجان، ۱۳۸۹.

۱۶. رساله حقوق امام سجاد (ع) (حقوق و روابط اجتماعی)، ترجمه محمدجواد مولوی نیا، قم، نشر خرم، ۱۳۷۹.

۱۷. حقوق اخلاقی بر اساس رساله الحقوق امام سجاد علیه السلام، علی مشفق پور طالقانی، تهران، مؤسسه راستان ۱۳۸۰.

۱۸. مبانی قرآنی رساله الحقوق امام سجاد (علیه السلام)، حسینعلی عرفانی طلب، سبزوار، خمسة النجباء، ۱۳۹۲.

۱۹. رساله شریفه حقوق حضرت امام سجاد علیه السلام، ترجمه و شرح علی اصغری همدانی، قم، سلسله، ۱۳۹۰.

۲۰. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، محمدحسین افشاری، قم، مشهور، ۱۳۸۸ و...

این رساله تاکنون به زبان های انگلیسی، ارمنی، هندی، روسی، اردو، آلمانی، صربی، آلبانیایی، بلغاری، و... منتشر شده است.

البته غالب این ترجمه ها با حمایت مرکز بین المللی تبلیغ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و با همکاری رایزنی های فرهنگی در آن کشورها صورت گرفته است.



# تبلور عاشورا در فقه



در مصاحبه صفیر حیات

با آیت الله سید ضیاء مرتضوی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

**صفیر حیات** از طرف نشریه‌ی صفیر حیات در محضر شما هستیم. این نشریه به مباحث روز می‌پردازد و سعی می‌کند ان شاء الله مباحث روز را در قالب تئوری و نظری مطرح کند و دیدگاه‌های مختلف را به اطلاع جامعه‌ی علمی برساند.

در ارتباط با قیام امام حسین و نگرش فقهی به این قیام که در صحنه‌ی عمل برای جامعه و مکلفان اهمیت فراوان دارد در خدمت شما هستیم. از آنجایی که شما قبلاً به این موضوع پرداخته و تحقیق و کتابی به عنوان «عاشورا در فقه» منتشر کردید، به عنوان اولین موضوع خواستیم سابقه‌ی این کتاب و زمینه‌ای که در این موضوع احساس نیاز به تحقیق کردید، برای ما توضیح بدهید.

■ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَی سَیِّدِنَا وَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

همزمان با اولین کنگره‌ی «امام خمینی و فرهنگ عاشورا» در سال ۷۴ با دبیری حجّت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد خاتمی، روزنامه جمهوری اسلامی



که وقتی می‌گوییم از نگاه فقهی منظور ما چیست؟ یک زمان بحث ما گزارش بازتاب عاشورا در فقه سیاسی شیعه است و یک زمان در پی جواب این سؤال که آیا حرکت امام حسین (علیه الصلوة و السلام) امری قاعده‌مند است؟ می‌توانیم به آن تأسی کنیم؟ می‌تواند الگوی ما باشد؟

پرسش دوم در دایره‌ی کار فقه است و فقها باید تحلیل خود را از حرکت امام حسین ارائه بدهند که نهضت امام حسین اولاً بر پایه‌ی یک قاعده و یک منطق کلی پدید آمده است یا به اعتبار جایگاه امام؟ آیا حضرت چون واسطه تشریح هستند، در مقام پدیدار ساختن یک قاعده‌ی کلی بوده است؟

نکته‌ی دوم این که منطق و قاعده امام برای ما هم قابل فهم و استخراج هست؟

اگر فقیهان نتوانند به این دو سؤال جواب مثبت دهند، طبعاً حرکت امام حسین قابل تأسی نبوده و ابتر خواهد ماند و به اصطلاح تحت عنوان «قضیه فی واقعه» یا «قضیه‌ی مجمله»، قابل استناد فقهی نخواهد بود.

از طرف دیگر وقتی می‌گوییم آیا به حرکت امام حسین (علیه الصلوة و السلام) استناد شده، منظور ما اجزای حرکت و جزئیات واقعه نیست بلکه منظور ما توجه به کلیت حرکت است که از عدم بیعت با یزید شروع شده و در میانه راه پاسخ مثبت به دعوت مردم کوفه داده و مرحله‌ی سوم هم تا سر حد شهادت مقاومت کرده است.

آن‌گونه که بنده دنبال کردم، مدخل ورود فقها به این بحث کتاب الجهاد است. آن‌جا سؤالی مطرح است که در چه شرایطی آتش بس و ترک جنگ با دشمن جایز است؟ اول مسلمان‌ها موظف بودند اگر نیرویی حداقل یک دهم دشمن داشتند، بایستند: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» اما پس از مدتی قرآن «خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ» بر مسلمان‌ها تخفیف داد و نسبت را به یک دوم پایین آورد؛ یعنی اگر تعداد مسلمان‌ها حداقل نصف جمعیت دشمن باشد، باید بایستند ولی اگر کمتر باشد، دیگر وجوب ایستادن ندارد.

حالا که وجوب ایستادن ندارد، ایستادن جایز است یا اصلاً حرام است؟

فقهای ما در پاسخ به این سؤال با دو دسته دلیل مواجه شدند: یک دسته ادله که دعوت به صلح می‌کند مثل آیه «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»، و مثل سیره رسو الله در صلح حدیبیه و حتی صلح با نصاری نجران که پیامبر در این موارد کوتاه آمدند، وارد به مذاکره شدند، صلح کردند. این دست ادله به این معنا است که شما می‌توانید صلح کنید و به جنگ ادامه ندهید.

دسته دوم ادله‌ی ای است که شما را به ادامه جنگ با دشمن دعوت می‌کند مثلاً: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ

ویژه نامه‌ای منتشر کرد و اینجانب به نظرم رسید که موضوع حرکت امام حسین (علیه الصلوة و السلام) را از نگاه فقها بررسی کنم که آیا فقهای ما به حرکت امام حسین به عنوان یک دلیل فقهی پرداخته‌اند یا نه و اگر پرداخته‌اند نوع تحلیل فقهی آن‌ها چگونه است؟

حرکت امام حسین به اعتبار این که یک فعل بوده، در

سخن جمع قابل توجهی از فقها بازتاب یافته و برای ما طلبه‌ها مهم است که ببینیم فقها چه نوع نگاهی به قضیه‌ی قیام حضرت ابی عبدالله الحسین داشته‌اند.

این بود که این موضوع محل بررسی قرار گرفت و در قالب یک

مقاله مبسوط و بعد هم در قالب کتابچه‌ای تحت عنوان «عاشورا در فقه» منتشر شد.

در همان زمان استاد معظم حضرت آیت الله صانعی (دام ظلّه) مقاله را ملاحظه فرمود و با توجه به صبغه فقهی ایشان، با اقبال و استقبال و بزرگواری ایشان هم مواجه شد.

با توجه به تازه بودن این نگرش، طبیعی بود که مقاله در آن کنگره و در افکار عمومی مورد استقبال قرار گرفت. بعد هم با یک بازنگری در ویژه نامه امام حسین (ع) در مجله‌ی حکومت اسلامی منتشر شد.

نقطه‌ی محوری کار علاوه بر گزارش سیاق مباحث فقهی در منابع و متون گذشته، نوع تحلیل و نگاهی بود که از حضرت امام خمینی در این مقاله ارائه شد؛ به رغم این که ایشان کتاب استدلالی فقهی در موضوع جهاد ندارند ولی از مجموع سخنان و نوشته‌های ایشان، تلاش شد نوع نگاه ایشان نشان داده شود که تحلیلی کاملاً متفاوت از سایر فقها بود.

### صغیریات

به نظر می‌رسد که کربلا و عاشورا به عنوان یک منبع فقهی از همان ابتدا کم و بیش مورد توجه فقها بوده است. خواستیم ببینیم اولین فقهی که کربلا را از این زاویه نگاه کرده و به کربلا استناد نموده و آن را به عنوان یک الگو و اسوه عملی در فقه ارائه داده، کدام بزرگوار است؟

مناسب است که من به یک مقدمه‌ی اشاره کنم

حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) نه فقط در مسیر نهضت و انقلاب خودشان از حرکت امام حسین استفاده کردند و آن را به عنوان الگوی عملی معرفی کردند، بلکه با استفاده از آثاری که بر جای گذاشتند به خوبی می‌شود فهمید که حرکت امام حسین (علیه الصلوة و السلام) را قاعده‌مند و قابل تأسی می‌دانستند.

وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ» سست نشوید، دعوت به صلح و اشتهای نکنید در حالی که شما دست برتر دارید و خدا هم با شما است. یا «فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» مفاد این آیات این است که ماه حرام که پایان یافت، هر کجا که مشرکین را یافتید با آن‌ها کارزار کنید و بکشید.

قیام سید الشهداء (علیه الصلاة والسلام) به مثابه یکی از ادله جواز جنگ است با آن که با ملاک یک به دو نمی‌سازد. فقهایی که خواستند به دسته‌ی اول و به ملاک یک به دو عمل کنند با این پرسش مواجه شدند که پس قیام امام حسین چه؟! و آنان که خواستند حرکت امام حسین را ملاک قرار دهند با این سؤال مواجه شدند که ملاک یک به دو یا آیه دعوت کننده به صلح یا حتی آیه شریفه: «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» چگونه می‌شود؟

اولین فقهی که از نگاه فقهی وارد شده، جناب سید مرتضی است، ایشان مثل شیخ مفید و شیخ طوسی که نگاه کلامی داشته‌اند معتقد است که حرکت امام حسین (علیه الصلاة والسلام) با سرانجام پیش‌بینی شده و حتمی شهادت نبوده بلکه بر این اساس بوده است که احتمالاً پیروز می‌شود یا با توجه به رفتار دشمن که به دین پشت کرده‌اند، اگر قیام نکند و تسلیم شود، با دست خود دلت و ننگ را خریده است و در نهایت هم قطعاً کشته خواهد شد؛ پس با توجه به دو احتمال قیام را برگزید: «كَانَ بَيْنَ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ، الْفَوْزَ بِالْحُكْمِ الْإِسْلَامِيِّ أَوْ الشَّهَادَةِ وَالْمَيْتَةِ الْكَرِيمَةِ» و از این باب الگویی برای جامعه شد. خلاصه این که یقین به شهادت در میان نبود و اگر تسلیم می‌شد حتماً کشته می‌گشت.

### صفیر حیات فقهای دیگر این نگاه را

پذیرفتند یا آن را نقد و تعدیل کردند؟

■ فقه‌های بعدی نوعاً معتقد شدند که حضرت سرانجام این حرکت را که چیزی جز شهادت می‌دانست، جناب شیخ الاسلام طبرسی -صاحب تفسیر مجمع البیان- که فقیه و صاحب کتاب «المؤتلف» است، در تفسیر خود ذیل آیه شریفه «وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» می‌فرماید: از این آیه استفاده می‌شود که هر اقدامی که خطر جانی در پی داشته باشد، حرام است، در صورت احتمال خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر جایز است، در صورت احتمال خطر صلح با دشمن هم جایز است مثل صلح حدیبیه، پذیرش حکمیت در صفین و صلح امام حسن (علیه الصلاة والسلام)؛ بعد به عنوان شبهه و اشکال این سؤال را مطرح می‌کنند که اگر کسی بپرسد حرکت امام حسین (علیه الصلاة والسلام) را که خطر جانی داشت، چگونه باید تحلیل کرد؟

ایشان در جواب دو احتمال مطرح می‌کنند:

اول این که امام گمان می‌کرد در صورت قیام او را به جهت قرابت و نسبتی که با پیامبر دارد، نخواهند کشت. دوم این که گمان داشت اگر تسلیم شود این زیاد او را به وضع فجیعی خواهد کشت، لذا مقاومت را ترجیح داد.

همین جا اشاره بکنم احتمال این که حضرت گمان به زنده ماندن داشت یا یقین به شهادت نداشت، علاوه بر مخالفت با شواهد تاریخی، با روایات هم مخالف است زیرا در روایات چندی تأکید شده که ایشان سرانجام خود را می‌دانست، از جمله روایتی صحیح السند از امام باقر (علیه الصلاة والسلام) که حضرت از این که برخی شیعیان به علم امام توجه ندارند، انتقاد می‌کند. در آن جلسه حمران بن اعین شیبانی برادر زراره وقتی علم امام را شنید، پرسید پس قضیه قیام علی بن ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) چه می‌شود؟ این‌ها خروج کردند و قیام کردند و دچار قتل و کشت و کشتار شدند؟

امام (علیه الصلاة والسلام) خطاب به حمران فرمودند که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمْرَهُ وَ حَتْمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ» خدای تبارک و تعالی چنین سرنوشتی را بر این بزرگواران مقدر کرده بود، حتمی کرده بود منتها با اختیار خودشان. بعد حضرت فرمود: «فَبَقَدْ عَلِمَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَامَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ يَعْلَمُ صَمَتٌ مَنْ صَمَتَ مِنَّا».

این به روشنی نشان می‌دهد که یک علم و آگاهی پیشینی از ناحیه‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین رسیده بود که شما چنین سرنوشتی خواهید داشت، ائمه‌ی دیگر هم که سکوت کردند براساس همین علم قبلی است.

این روایت و روایات دیگری نشان می‌دهد که برخلاف آنچه که مثل جناب سید مرتضی و جناب طبرسی فرمودند؛ حضرت از سرانجام حرکت خودشان آگاه بودند.

■ در مقابل سید مرتضی و طبرسی و فقهایی که قائلند امام حسین یقین به شهادت نداشتند و مصداق آیه «وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» نشدند؛ بسیاری از فقها معتقدند که امام از همان ابتدا عالم به سرانجام بوده است. این گروه برای حل شبهه «وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» چه راهی را رفتند؟

■ یکی از آن فقها، جناب علامه حلی است. ایشان در تذکرة الفقها و منتهی المطلب، مقتضای جمع بین آن دسته از ادله که دعوت به صلح می‌کند و آن دسته که دعوت به جنگ می‌کند، را مانند سایر موارد تعارض ادله، تخییر می‌داند، یعنی اگر مسلمان‌ها در قیاس با دشمن حداقل یک به دو باشند، آیه شریفه ایستادگی را الزام کرده است و حق صلح

بر بسیاری از مردم یا کل مردم مشتبه می‌شد: «لا یمتنع أن یری إمام الحق وجوب جهاده و إن علم أنه یتشهد» از نظر شرعی و موازین فقهی چه اشکال دارد که امام حق وظیفه‌ی خود بداند که در برابر چنین شخصی و در چنین صورتی بایستد، ولو می‌داند که به شهادت می‌رسد؟

شما وقتی می‌گویید: واجب تخییری است؛ یعنی دو طرف آن مصلحت دارد، ایشان می‌فرماید: در چنین شرایطی از کجا می‌گویید که صلح دارای مصلحت بوده است؟

ایشان می‌فرماید: وقتی کسی مثل امام حسین در شرایطی مثل مقابله با یزید قرار می‌گیرد ولو یقین به کشته شدن خود هم داشته باشد، چه اشکال دارد که با علم به شهادت ایستادگی وجوب داشته باشد؟

ایشان در رد واجب تخییری علامه حلی یک وجه دیگر را هم ذکر می‌کند که امام حسین (علیه الصلوة و السلام) وقتی تن به کشته شدن داد که راهی غیر از آن نداشت، از سر ناچاری بود، به تعبیر سید مرتضی «كَانَ بَيْنَ أَحَدَى الْحَسَنِينَ»: تفاوت گفته‌ی سید مرتضی با محقق کرکی این است که سید مرتضی مطرح می‌کند که امام حسین دید اگر بایستد یا کشته می‌شود یا پیروز؛ ولی محقق کرکی می‌فرماید: حضرت دید که اگر خود را تسلیم بکند، باید ذلیلانه بمیرد بنابراین قتل شرافتمندانه را ترجیح داد.

الگوی کلی این است که اگر مسلمان‌ها در شرایط عادی بودند باید بایستند و در شرایط غیر عادی نباید بایستند اما اگر یک شرایط ویژه‌ای مثل شرایط امام حسین پیش آمده است که دین در خطر است، در این جا چه بسا ایستادن ولو به قیمت کشته شدن واجب باشد.

جناب صاحب ریاض (سید علی طباطبایی) بالاتر از این را فرموده است. ایشان وقتی خواسته سخن علامه حلی را نقد کند، تصریح کرده اقدام امام حسین براساس حکم تخییری درست نیست، برای این که ما نمی‌دانیم صلح هم مصلحت داشته است. شاید مصلحت تنها در جهاد بوده است، ولو منجر به شهادت ایشان بشود. ایشان از نظر تاریخی یک چیزی را در فقه آوردند، می‌گویند که: پس از صلح امام حسن (علیه الصلوة و السلام) صلح دوباره‌ی امام حسین مایه‌ی اضمحلال مذهب می‌شد.

و نکته‌ی نهایی ایشان این است که احیای دین و حفظ مذهب بالاترین مصلحت است که مصلحت حفظ جان در برابر آن قرار نمی‌گیرد. لذا سید الشهداء کاری را کرد که باید می‌کرد.

پس تحلیل چهارم را از جناب صاحب ریاض داریم تحت عنوان دفاع از اصل دین و حفظ مذهب. این تحلیل چهارم بر خلاف نظر علامه‌ی حلی است که تخییر مرگ افتخار

ندارند، ولی اگر کمتر از این بود، ایشان قائل به تخییر شده است. یعنی مسلمان‌ها می‌توانند جنگ را ادامه بدهند ولو به کشته شدن آن‌ها بینجامد و می‌توانند صلح کنند و می‌گوید: «و كَذَلِكَ فَعَلَ سَيِّدُنَا الْحُسَيْنَ (علیه السلام)» یعنی اگر مسلمان‌ها در شرایطی قرار گرفتند که نیروی آن‌ها کمتر از ملاک وجوب است، اگر خواستند مثل امام حسن (علیه الصلوة و السلام) صلح می‌کنند یا مثل امام حسین جنگ را ادامه می‌دهند از این حیث که شهادت و کشته شدن در راه خدا را ترجیح می‌دهند چنانچه که آن ده نفری که پیامبر فرستاده بود سراغ قبیله رجیع - جز یک نفرشان - در برابر صد نفر ایستادند و همه کشته شدند و پیامبر هم رفتار آن‌ها را تخطئه نکرد که نباید خود را به مهلکه می‌انداختند.

در میان فقها من هیچ کسی دیگری ندیدم که تصریح به گفته علامه حلی بکند، تنها شهید ثانی وقتی این گفته را نقل می‌کند، رد نمی‌کند، این مقدار همراهی می‌کند که تلویحاً نظر ایشان را می‌پذیرد.

محقق ثانی، صاحب جامع المقاصد [محقق کرکی] توجیه سومی را متعین می‌داند که امام مخیر بود بین قتل ذلیلانه یا قتل شرافتمندانه و قتل شرافتمندانه و شهادت را ترجیح داد. دیدگاه «ترجیح قتل شرافتمندانه» در دو مرحله شکل گرفته است. مرحله اول رد سخن جناب سید مرتضی؛ که حرکت امام (علیه الصلوة و السلام) را با سرانجامی غیر قطعی و غیر یقینی می‌داند.

مرحله دوم رد نظر علامه حلی که قائل به تخییر بود. محقق کرکی می‌خواهد بگوید: اگر مسلمان‌ها می‌بینند نیرو به اندازه‌ی کافی ندارند - یعنی نسبت یک به دو - و بی‌جهت با دست خود دارند خود را به مهلکه می‌اندازند، این جا نه تنها صلح جایز بلکه واجب است؛ آن وقت کسی اگر به حرکت امام حسین استدلال بکند، در جواب انتخاب قتل شرافتمندانه را مطرح کرده است.

ببینید جناب طبرسی گفتند حرکت امام حسین با آیه‌ی «لَا تَلْفُوا» تنافی ندارد، چون علم یقینی به سرانجام شهادت نداشتند.

علامه‌ی حلی در این مورد به صورت مطلق قائل به تخییر بین صلح و جنگ شد.

محقق کرکی در رد نظر علامه‌ی حلی می‌فرماید: در شرایط یقین به شکست و مصلحت بودن صلح، صلح واجب است. بعد در جواب این که چرا امام حسین که یقین به شکست داشت، صلح نکرد؟ می‌گوید از کجا می‌گویید که مصلحت در صلح بوده است؟ شاید امام حسین می‌دانست که اگر با یزید صلح بکند، یزید کسی نیست که ملتزم به صلح خود باشد یا این که مذهب تشیع خیلی ضعیف خواهد شد به گونه‌ای که

آمیز بود و بر خلاف نظر محقق کرکی است که می‌فرمود وقتی امام حسین(علیه الصلوة والسلام) مقاومت کرد که دیگر چاره‌ای به غیر از این نداشت. ایشان می‌فرماید: نه، از اول اصلاً چنین وظیفه‌ای را برای خود می‌دید لذا قبل از این که حتی حرکت بکند، بخواهد به شرایط مثلاً میدان جنگ هم برسد، امام می‌دید اگر با یزید بسازد و صلح بکند دین در خطر است، از اول بدون این که مجبور به تن دادن به کشته شدن باشد، این راه را انتخاب کرد.

**صفر حیات** آیا در بین فقهای ما کسانی بودند که حرکت امام حسین را یک حرکت فردی و تکلیف خاص تصور کنند که قابل الگوگیری نباشد؛ به این معنا که امام حسین یک تکلیف ویژه و اختصاصی داشته و ما نمی‌توانیم حرکت امام حسین را درک بکنیم و الگو قرار بدهیم؟

■ مرحوم شهید استاد مطهری، در بحث تحریفات عاشورا این بحث را مطرح می‌کنند که تحریفات دو نوع است؛ تحریف لفظی داریم و تحریف معنوی؛ تحریف معنوی آن است که بگوییم هدف امام(علیه الصلوة والسلام) از کشته شدن این بوده است که مثلاً ضامن گناهان امت جد خود باشند. اگر ما آمدیم حرکت امام حسین(علیه الصلوة والسلام) را یک حرکت مخصوص خود دانستیم که منطق آن برای ما قابل فهم نیست و سهم ما از حرکت امام حسین(علیه الصلوة والسلام) فقط احیای مجالس او، گریه و رسیدن به فضیلت سوگواری شد، این هم از مصادیق واضح تحریف است.

ظاهراً فقیه والا مقام جناب صاحب جواهر به رغم مراتب علمی و فقهی بسیار والایی که دارند، در بحث عاشورا تکلیف خاص و غیبی را مطرح کرده است.

جناب صاحب جواهر روش تظاهر ادله را در اجتهاد فقهی دارند. تلاش می‌کنند هر چه را که بر مدعای خود شاهد و مؤید و دلیل می‌بینند، در استدلال‌هایشان ذکر کنند.

جناب صاحب جواهر بر خلاف علامه حلی که در شرایط ناکافی بودن عده و یاران مقتضای جمع بین دو دسته ادله را تخییر می‌دانست، مقتضای جمع میان ادله را وجوب صلح می‌داند از این رو اگر کسی از جناب ایشان سؤال کند که پس چرا امام حسین در این صورت ایستادگی کرد؟ ایشان در جواب می‌گویند ما هستیم و دو دسته دلیل و تردیدی نیست که در جمع بین این دو دسته باید آن دسته از عمومات و اطلاعات و ادله‌ای را اخذ کرد که صلح در چنین شرایطی را واجب می‌داند زیرا آیه‌ی شریفه فرمود: وقتی توان شما از یک به دو کمتر بود دیگر تکلیفی نداری. این را که بگذاریم کنار آیه «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» نتیجه می‌شود: نه این که فقط تکلیف ندارید، بلکه حرام است که خود را در مهلکه بیندازید. پس مقتضای جمع میان ادله بدون تردید وجوب صلح است. بعد

این سؤال مطرح می‌شود که حرکت امام حسین(علیه الصلوة والسلام) را چه کار بکنیم؟ ایشان می‌فرمایند در مورد حرکت امام حسین(علیه الصلوة والسلام) اولاً راز قیام را ما نمی‌دانیم زیرا در شرایطی مثل شرایط امام حسین قواعد فقهی می‌گوید: وجوب صلح؛ پس چرا حضرت قیام کردند؟ ما نمی‌دانیم «أنه من الأسرار الربانية والعلم المخزون» این از اسرار و علم مخزون خدایی است.

دوم این که امام حسین(علیه الصلوة والسلام) تکلیف ویژه دارد، سراغ تکلیف خود رفته است و آن را انجام داده است «علی أنه له تکلیف خاص قد قدم علیه و بادر إلى إجابته و هو معصوم من الخطأ» این تکلیف خاصی برای امام(علیه الصلوة والسلام) بوده و امام هم عصمت از خطا دارد؛ «لا يعترض علی فعله و لا قوله» کسی حق اعتراض به رفتار و گفتار آن بزرگوار را ندارد؛ بنابراین «فلا يقاس علیه من كان تکلیفه ظاهر الأدله» دیگران که تکلیف آن‌ها ظواهر سایر ادله است و اخذ به عموم ادله، اطلاق ادله و وظیفه‌ی فقهی آن‌ها اقتضا می‌کند که بین ادله را با مرجحات ظنیه یک دسته را ترجیح بدهند، ترجیح هم در این جا تردیدی نیست که «کونها هنا علی القول بالوجوب» باید قائل به وجوب صلح بشویم، ما باید به این ادله نگاه بکنیم، کاری به رفتار امام حسین نداشته باشیم. این که چرا حضرت ایستادند تا سر منزل شهادت به رغم این که می‌دانستند -چون صاحب جواهر از کسانی هستند که معتقد هستند امام(علیه الصلوة والسلام) سرانجام حرکت را می‌دانست- اولاً ما وجه آن را نمی‌دانیم، یک سر و سری امام(علیه الصلوة والسلام) با خدا داشته است؛ علاوه بر این که حضرت یک تکلیف ویژه‌ای دارد، ائمه‌ی معصومین را نباید با دیگران قیاس کرد یا قیام سید الشهداء را نباید با غیر آن قیاس کرد.

این دو تا نکته‌ی جدیدی است که در تحلیل فقهی جناب صاحب جواهر اضافه شده است.

البته ایشان براساس همان روش کلی که دارد، بی‌اعتنایی کامل به نکته‌هایی که در مثل سخن محقق کرکی یا صاحب ریاض آمد، نکرده و گفته شاید قیام به خاطر این بوده است که چاره‌ای غیر از آن نداشته است. علاوه این که در قیام امام حفظ دین جد بزرگوارشان و روشن شدن کفر طرف مقابل «و بیان کفرهم لدى المخالف والمؤالف» هم بود، جنبه‌ی افساگری هم داشت. این هم نکته‌ی جدیدی است که ایستاد و ایستادگی کرد و عملاً نشان می‌داد که دشمن مقابلش -یعنی یزید و بنی امیه- به هیچ چیزی پایبند نیست، این‌ها کافر هستند. موافق و مخالف فهمیدند که ماهیت این‌ها چیست.

نکته‌ی دیگری که اضافه می‌کند این که آیه‌ی شریفه وقتی می‌فرماید: «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» افاده‌ی



آن‌ها مشکل بوده است. به نظر ما هنر امام خمینی (رحمة الله علیه) همین جا است که در عین حالی که حرکت امام حسین (علیه الصلوة و السلام) را برای تشکیل حکومت می‌داند، در عین حال امام (علیه الصلوة و السلام) را آگاه به سرانجام شهادت می‌شمارند و بین این دو تا تنافی ندیدند. ایشان از یک طرف بر این باورند که حکومت اسلامی در تراز حاکمیت و مدیریت امام حسین (علیه الصلوة و السلام) آن قدر ارزش دارد که کسی مثل امام حسین (علیه الصلوة و السلام) در مسیر آن حرکت نکند ولو می‌داند عملاً نمی‌تواند به آن دست پیدا نکند.

علاوه بر این ایشان یک منطق کلی هم در بحث‌های ولایت فقیه خود دارند؛ در نجف اشاره کردند یک نهضت، یک حرکتی که شروع می‌شود، لزوماً نباید توسط شروع کنندگان به نتیجه برسد. ایشان مثال می‌زند که حالا ما یک حرکتی را شروع می‌کنیم، ۵۰ سال، صد سال دیگر ممکن است دیگران بیایند آن را به نتیجه برسانند. بنابراین از نظر امام با توجه به اهمیت و جایگاه حکومت اسلامی و این که باید کسی در تراز امام حسین (علیه الصلوة و السلام) در رأس آن قرار ببرد، اگر حرکتی برای تشکیل حکومت شروع شود ولو قرن‌ها بعد دیگران بیایند و آن را به نتیجه برسانند، آن اندازه دارد که امام حسین به رغم علم به شهادت برای آن حرکت کند.

ایشان می‌فرماید: «او مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت بکند به بیعت. تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد».

امام حسین (علیه الصلوة و السلام) در نامه‌ای که توسط مسلم بن عقیل به مردم کوفه نوشت خیلی علنی و آشکار می‌فرماید شما امام می‌خواهید، رهبر می‌خواهید، من هم به سوی شما حرکت می‌کنم.

کوفیان هم که از امام (علیه الصلوة و السلام) دعوت کردند، گفتند ما امام نداریم، «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ» ما رهبر نداریم، ما حتی در نماز جمعه و جماعت مثلاً آن امیر یا حاکم کوفه حاضر نمی‌شویم، دار الاماره نمی‌رویم و منتظر

حرم است. ما وقتی می‌توانیم از این ظاهر آیه دست بکشیم که یقین داشته باشیم هیچ مصلحتی در صلح نباشد. بنابراین تا آنجایی که بنده دیدم ممکن است حالا دیگرانی هم فرموده باشند، فقط جناب صاحب جواهر است که قیام حضرت را از اسرار الهی و تکلیف خاص می‌داند و فرمایش ایشان به رغم عظمتی که این فقیه دارند - قابل قبول نیست.

### صغریات حضرت امام

(رضوان الله تعالی علیه) در انقلابی که شروع کردند، از همان ابتدا خیلی نگاه زیادی به انقلاب امام حسین داشتند و انقلاب امام حسین را الگوی خود معرفی می‌کردند. نگاه فقهی امام به قضیه کربلا چگونه بوده است و ویژگی‌های این نگاه و تفاوت‌های عمده این نگاه با نگاه‌های دیگران را برای ما بیان بفرمایید.

■ حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) نه فقط در مسیر نهضت و انقلاب خودشان از حرکت امام حسین استفاده کردند و آن را به عنوان الگوی عملی معرفی کردند، بلکه با استفاده از آثاری که بر جای گذاشتند - ولو کتاب جهاد در فقه استدلالی ندارند - به خوبی می‌شود فهمید که حرکت امام حسین (علیه الصلوة و السلام) را قاعده‌مند و قابل تأسی می‌دانستند. حرکت امام حسین را برای همان هدفی می‌دانستند که پذیرش آن برای خیلی‌ها دشوار است یا به صراحت نفی کردند و آن حرکت برای تشکیل حکومت اسلامی بوده است. آن نقطه‌ی محوری نگاه امام خمینی (رحمة الله علیه) به حرکت امام حسین این است که هدف حضرت تشکیل حکومت اسلامی بوده است. حالا من جملات را هم اگر خواستید اشاره می‌کنم.

این نکته‌ای است که برخی نویسندگان دیگر هم در گذشته مطرح کردند ولی فرق اساسی امام خمینی (رحمة الله علیه) با دیگران این است که آنها نتوانستند بین این هدف و بین این که حضرت آگاه به سرانجام شهادت بودند، جمع بکنند و پذیرش حرکت برای تشکیل حکومت با علم به کشته شدن برای

عزاداریها و مجالس ما باید در راستای اهداف امام (ع) باشد، اگر ما در عزاداری خود طوری رفتار کردیم که چهره‌ی زیبای دین را در چشم دیگران زشت جلوه دادیم، یا عزاداری‌های ما در خدمت ظلم قرار گرفت، این عزاداری دیگر احیای امر ائمه (علیهم السلام) نیست.

آمدن شما هستیم.

حضرت امام در جای دیگر می‌فرمایند که: «سید الشهداء (سلام الله علیه) تمام حیثیت خودش را، جان خودش را و بچه‌های خودش را، همه چیز را داد در صورتی که می‌دانست قضیه این‌طور می‌شود؛ کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بیرون آمدند و به مکه آمدند و از مکه آمدند بیرون،

بالاترین فرد که ارزش او بیشتر از هر چیز در دنیا است، وقتی که بامصالح جامعه معارضه کرد، این فرد باید فدا بشود. سید الشهداء روی همین میزان آمد و رفت خودش و انصار و اصحاب خود را فدا کرد که فرد باید فدای جامعه بشود».

ایشان در تحریر دارند:

«لو كان في سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب أعلى



الله كلمتهم خوف ان يصير المنكر معروفا و المعروف منكر ايجب عليهم اظهار علمهم و لا يجوز السكوت و لو علموا عدم تأثير إنكارهم في ترك الفاعل و لا يلاحظ الضرر و الحرج « اگر در سکوت علمای دین و رؤسای مذهب خوف این باشد که منکر معروف بشود، معروف منکر بشود باید آن را که از دین و شریعت می‌دانند اظهار بکنند. نگویند برای ما خطر دارد یا حالا چه ثمری دارد مثلاً ولو بدانند فایده‌ای به حال معصیت کار جائر و ظالم ندارد و او دست نمی‌کشد، باز همخ باید بگویند و در این‌جا دیگر کسی نباید ملاحظه‌ی ضرر را بکند.

اصل چهارم هم این است که ایشان تصریح کردند عاشورا الگویی برای همه است. یعنی آن را قاعده‌مند می‌دانند. امام خطاب به روحانیون می‌فرمایند: «برای مردم روشن بکنند و بفهمانند به همه که مسئله‌ی مجاهده‌ی در راه اسلام آن است که او کرد. می‌داند که با یک عده‌ی قلیل کمتر از صد نفر نمی‌شود مقابله با یک همچون ظالمی دارای همه چیز کرد»

یا در جای دیگر ایشان دارند که مگر نه آن است که دستور آموزنده کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا - که البته این‌جا یک مسامحه‌ای است این روایت و چیزی نیست - باید سرمشق امت اسلامی باشد؟ قیام همگانی در هر روز و در هر

حرف‌های ایشان را می‌شنود همه را، می‌بیند که ایشان متوجه بوده است که چه دارد می‌کند. این‌طور نبود که آمده است ببیند که چه می‌شود، بلکه آمده بود حکومت هم می‌خواست بگیرد. اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آن کسانی که خیال می‌کنند

که حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده است، خیر این‌ها برای حکومت آمدند برای این که باید حکومت دست مثل سید الشهداء باشد. مثل کسانی که شیعه‌ی سید الشهداء هستند باشد».

مجموعه‌ی سخنان امام خمینی در تحلیل حرکت امام حسین به نظر حقیر چهار تا اصل را به دست می‌دهد. یکی همین که حرکت امام حسین برای تشکیل حکومت بوده است.

نکته‌ی دوم این که ایشان معتقد هستند حضرت سرانجام حرکت را می‌دانستند، شواهد هم بر این فراوان است.

سوم این که مصالح عالیّه همواره تقدّم دارد ولو جان امام حسین، فرزندان امام حسین خیلی عزیز است و مصلحت والا و بالایی است اما وقتی این در برابر مصلحت بالاتری که حفظ دین باشد قرار گرفت، آن مصالح مقدّم است.

یکی از فرمایشات ایشان این است: «تمام انبیاء برای اصلاح جامعه آمدند، تمام و همه‌ی آن‌ها این مسئله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد،

سرزمین.

باز ایشان می‌فرماید: عاشورا قیام عدالت خواهان با عددی قلیل و ایمانی و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ‌نشین و مستکبران غارتگر بود و دستور این است که این برنامه سرلوحه‌ی زندگی در هر روز و در هر سرزمین باشد».

به نظر می‌رسد حرکت امام حسین(علیه الصّلاة و السّلام) مجموعه‌ای از این عوامل را در خود قرار داده است که هر یک از این عوامل به تنهایی می‌تواند حرکت حضرت را توجیه فقهی و شرعی بکند.

یک نکته‌ی پایانی اگر اجازه بدهید عرض بکنم، عزاداریها و مجالس ما باید در راستای اهداف امام(ع) باشد، اگر ما در عزاداری خود طوری رفتار کردیم که چهره‌ی زیبای دین را در چشم دیگران زشت جلوه دادیم، یا عزاداری‌های ما در خدمت ظلم قرار گرفت، این عزاداری دیگر احیای امر ائمه(علیهم السّلام) نیست.

امام حسین(علیه الصّلاة و السّلام) حتّی در میدان جنگ هم درصدد هدایت است، درصدد جذب افراد است تا می‌شود یک نفر بیشتر هدایت بشود. با دشمن هم وقتی مواجه می‌شود مهربانی می‌کند، سپاهیان حر را آب می‌دهد، با عمر سعد مذاکره و گفتگو می‌کند با این که می‌داند که حرف دشمن چیست، اما باید حرف خود را هم بیان بکند تا بلکه این فضا را فضای آرامی بکند، فضای مساعدی بکند، شاید در دل دشمن تأثیر بگذارد؛ شاید این باعث بشود که ضرر مقابله کمتر بشود لاقبل با بازماندگانش رفتار بهتری داشته باشند. لاقبل به دیگران نشان داده بشود ما رفتیم گفتگو هم کردیم، چیزهایی را هم پیشنهاد کردیم ولو می‌دانستیم که دشمن نخواهد پذیرفت اما خیلی‌ها این را باور نمی‌کردند؛ اگر امام حسین(علیه الصّلاة و السّلام) با همین هدف که نشان بدهد ببینید من حداقل همراهی را کردم به اصطلاح کوتاه آمدم، راه حل‌هایی که به جنگ ختم نمی‌شد پیشنهاد دادم با این که می‌دانستم ماهیت دشمن به گونه‌ای است که نمی‌پذیرد منتها برای این که شخص ثالث، دیگران بشنوند و ببینند؛ این چه اشکالی دارد؟ چنین مذاکره‌ای حتّی اگر هیچ فایده‌ای نداشته باشد جز همین، این یک امر عقلایی است.

#### پانوشته‌ها:

۱. سوره‌ی انفال، آیه ۲۵.
۲. همان، آیه ۶۶.
۳. همان، آیه ۶۱.
۴. سوره‌ی محمّد، آیه ۲۵.
۵. سوره‌ی توبه، آیه ۵.
۶. سوره‌ی بقره، آیه ۱۹۵.
۷. سوره‌ی بقره، آیه ۱۹۵.
۸. سوره‌ی بقره، آیه ۱۹۵.
۹. جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۳، ص ۴۶۷.
۱۰. سوره‌ی بقره، آیه ۱۹۵.
۱۱. سوره‌ی بقره، آیه ۱۹۵.
۱۲. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۱، ص ۱۷۲.
۱۳. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۷۳.

**امام حسین(علیه الصّلاة و السّلام) حتّی در میدان جنگ هم درصدد هدایت است، درصدد جذب افراد است تا می‌شود یک نفر بیشتر هدایت بشود. با دشمن هم وقتی مواجه می‌شود مهربانی می‌کند، سپاهیان حر را آب می‌دهد، با عمر سعد مذاکره و گفتگو می‌کند با این که می‌داند که حرف دشمن چیست، اما باید حرف خود را هم بیان بکند تا بلکه این فضا را فضای آرامی بکند.**

#### صغیریات اگر نکته‌ای باقی مانده که ما

از آن غافل بوده‌ایم و برای تکمیل بحث لازم است، بفرمایید.

■ به نظر می‌رسد اگر همان‌طور که از تحلیل‌های استاد شهید آیت الله مطهری هم برمی‌آید و از مجموع آن چیزی که در تاریخ کربلا آمده است، قیام حضرت سید الشّهداء(علیه الصّلاة و السّلام) را باید یک قیام چند وجهی شمرد. یعنی همین‌طور که گاه تعبیر می‌شود که حرکت امام(علیه الصّلاة و السّلام) یک مکتب بود؛ مجموعه‌ای است که آغاز و انجام و اهداف آن مشخص و اجزایی را در خود نهفته است و این هدف‌هایی که مثلاً تشکیل حکومت، حفظ دین، امر به معروف و نهی از منکر، این‌ها اموری نیست که با همدیگر تعارض و تخالفی داشته باشد. یک حرکت چند وجهی است که به فرض، امام می‌دانستند به هدف تشکیل حکومت نمی‌رسند اما سایر عوامل در جای خود در حدّی است که به تنهایی بتواند حرکت امام(علیه الصّلاة و السّلام) را توجیه بکند. یعنی فرض بکنید اگر در شرایطی قرار گرفتیم که کسی خود را به عنوان خلیفه و نماینده‌ی اسلام، خلیفه‌ی رسول الله جا زده است و جامعه‌ی بی‌خبر هم چنین تلقی نسبت به او دارد و نتیجه‌ی رفتار و گفتار او هم چیزی جز تحریف در دین و بدعت‌های بزرگ در دین نخواهد بود؛ و برای افشای او راهی جز دادن خون نیست، این لازم می‌شود. یا معروف و منکر به حدّی از اهمیت است که ملاحظه‌ی حرج و ضرر را نباید کرد.



# نهضت سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> اهداف وانگیزه‌ها



عبدالله امینی پور  
(نویسنده و محقق)



باطلی است، از آن رو که با اعتقاد و هدف امام حسین(ع) همخوان نیست.

این گونه تفسیرها برخاسته از غرض و مرض است و توسط حاکمان برای مردم فریبی و انحراف اذهان طرح شد تا سلطه و حکومت آنان ادامه یابد و تاثیر قیام حسینی از محدوده مورد نظر و خواست حاکمان فراتر نرود. این تفسیرها از زمان حاکمان اموی آغاز شده، در ادامه، در سخنان و نگاه‌های برخی مورخان دیده می‌شود، نیز مستشرقانی که با مکتب امام و اهل بیت آشنا نیستند و معنای حقیقی امامت را درک نکرده‌اند.

### ۱. انگیزه اختلاف قبیله و عشیره

در برخی کتابهای تاریخ و گفته‌های شرق شناسان بدین نکته بر می‌خوریم که انقلاب حسینی، اوج مبارزه میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه و ادامه اختلاف‌هاشم و امیه بود. هر یک از این دو تیره می‌کوشید بیشترین بهره از جاهت و زعامت مکه و حجاز و بیت‌الله الحرام، و دیگر امتیازات را از آن خود کند. پس از پیدایش اسلام سلطه، زعامت و نفوذ اجتماعی به بنی‌هاشم منتقل شد - از آن رو که رسول الله از این تیره بود - و بنی‌امیه شکست‌خوردند و در حاشیه قرار گرفتند ولی همواره تلاش داشتند امتیازات از دست رفته را، بازگردانند - از این رو منافقانه و با کراهت و ناخوشایندی ایمان و اسلام آورده، مترصد فرصتی بودند که بر تخت و عرش چنگ زنند. چنین فرصتی در زمان معاویه به دست آمد و وی نفوذ و پیروگی امویان بر جامعه عربی را بنیان نهاد.

کسانی که معتقدند قیام حسینی به سبب اختلاف قبیله‌ای است، درگیری‌های امام علی(ع) و امام حسن(ع) با معاویه و درگیری امام حسین(ع) با معاویه و یزید را ادامه همان درگیری‌های هاشمی - اموی می‌دانند و به شعرها و قصایدی از جمله اشعار «اخطل» و نیز اشعار یزید مانند «لعبت هاشم بالملک...». استناد می‌کنند.

از نظر جامعه‌شناسی چه بسا چنین تحلیلی می‌تواند درست باشد، زیرا به رغم پیدایش اسلام، هنوز نظام قبیله‌ای - نه امت - حاکم بود و شیوخ عرب و قبایل، طبقه حاکم بر جامعه عربی بودند. به رغم آن که دین اسلام، بر ارزشهای عقیدتی تاکید داشت و مؤمنان را برادر و همگان را امت واحد می‌خواند، اما نظام، یا بهتر است بگوییم سلطه قبیله و عشیره حاکم بود. سنت‌ها، باورها و طبع و مزاج قبیله، اقدامات و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را جهت می‌داد و حکام و شیوخ، به هر سمت و سویی که می‌خواستند، جامعه را می‌کشاندند، مثلاً معاویه به عشایر مضر و یمن گرایش داشت و می‌کوشید برای تثبیت حکومت و رسیدن به اهداف و اغراض خود، از این قبایل استفاده کند، از این رو عطا و بخشش وی متفاوت بود و برخی عشیره‌ها را به خود نزدیک می‌کرد و بعضی را می‌رانند.

### نقد تحلیل

این تفسیر قبیله‌ای را نمی‌توان پذیرفت، زیرا منکر وجود

اهداف و انگیزه‌های قیام حسینی موضوعی است که تحلیل‌گران، تفسیر و بیان گوناگونی درباره آن ارائه داده‌اند. برخی که بیشتر از سوی حاکمان جور و مستشرقان بیان شده است، نادرست و با مبانی اعتقادی امام حسین(ع) سازگار نمی‌باشد و دسته‌ای دیگر درست و با عقاید شیعه سازگار است اما میزان درستی و انطباق آن با انگیزه امام حسین(ع)، بسته به تحقیق و ارزیابی علمی است.

نویسنده در این مقاله بر اساس دسته بندی فوق، قیام با انگیزه «اختلاف قبیله و عشیره» و «شخصی» را نقد و بررسی کرده آنها را به‌عنوان تحلیل‌های نادرست، مردود می‌شمارد. وی در بخش دیگر، قیام با انگیزه «غیبی» و «سیاسی» را قابل قبول دانسته، معتقد است نمی‌توان آنها را به عنوان تنها انگیزه قیام حسینی مورد پذیرش قرار داد.

نویسنده در نهایت قیام به انگیزه «رسالت دینی» را جامع اهداف و انگیزه‌های قیام امام حسین(ع) دانسته و آن را بر اساس شواهد تاریخی تحلیل و بررسی کرده است.

نهیضت امام حسین(ع) مکتبی است که دارای ابعاد و جوانب گوناگون و در بردارنده تمامی معانی دلاوری، فداکاری و ارزشهاست. با مطالعه و بررسی این نهیضت می‌توان در حد توان به آموزه‌های والای انسانی و آسمانی دست یافت. در این باره صاحب نظران، تفسیر و بیان گوناگونی دارند که امری شگفت نیست، زیرا از شخصیت‌های برجسته و والا و اقدامات آنان، تعبیر و تفسیرهای مختلف می‌شود، چنان که در باره بزرگمردان تاریخ اسلام و کارهای سترگی که انجام داده‌اند، نقطه‌نظرهای مختلفی وجود دارد. از شمار شخصیت‌های مانای جهان اسلام، امام حسین(ع) و نهیضت وی است که انگیزه و اهداف قیام ایشان، چند گونه بیان شده است.

یکی از مطالب مهم قیام حسینی، شناخت انگیزه و عوامل است. هر پژوهشگر مسائل اجتماعی و تاریخی از خود می‌پرسد: هدف امام از جنبش و حرکت خود چه بود؟ کدام دگرگونی اجتماعی مورد هدف بود؟ و به اصطلاح فلاسفه، علل غایی که امام را واداشت دست‌به‌چین انقلاب بزرگ و مانایی بزند، چه بود؟ انقلاب حسینی، دارای برخی ویژگی‌های منحصر به فرد است که مانند آن را در تاریخ انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی سراغ نداریم، حتی پیامبران و اوصیا اقدامی مشابه امام حسین(ع) نموده‌اند، چنان که به ظاهر عملیاتی انتحاری و شهادت طلبانه است! امام از آن رو که معصوم، عقل کل و دارای بالاترین بینش و خرد است، چگونه به چنین عملیاتی دست زد؟!

### تحلیل‌های نادرست

اغلب دو گونه تفسیر در مورد انقلاب حسینی مطرح می‌شود: نخست، آنچه مستشرقان و برخی مسلمانان گفته‌اند، چنان که برخی حاکمان معاصر امام بدین رای معتقدند، اما تحلیل و تفسیر



**نهضت**  
سیدالشهداء (ع)  
اهداف و انگیزه‌ها

عنصر ایمان و باور مذهبی در قیام حسینی بوده، اقدامات نبوی و علوی را برخاسته از گرایش‌های قومی می‌داند. برآیند این نظریه، عدم ایمان به نبوت پیامبر و ولایت امامان است. تحلیل عشیره‌ای با عقیده اسلامی ناهمخوان و با حقانیت اهل بیت ناهمگون است. اگر واقعیت‌های تاریخی را بررسی کنیم، می‌فهمیم این نظر مؤید و پشتیبانی ندارد.

پژوهشگری که غیر جانبدارانه به تاریخ اسلامی بنگرد، درمی‌یابد انگیزه قیام حسینی، احساسات قبیله‌ای به جا مانده از جاهلیت نبود، زیرا پیامبر نخستین کسی است که با قبیله‌گرایی مبارزه نمود و خود در عمل، هر پیوند قبیله‌ای را برید و معیار ارزش را تقوا و پارسایی قرار داد. سلمان فارسی را محمدی خواند و صهییب رومی را از خود دانست اما عموی خود ابولهب را کافر شمرد! آیا دلیلی روشن‌تر از این یافت می‌شود که کردار و اندیشه رسول خدا، وابسته به گرایش‌های عشیره‌ای نبود؟! افزون بر کردار شخصی پیامبر، وحی الهی و ارزش‌های دینی، چنین اعتقادی را بر نمی‌تابد. اگر امام حسین (ع) در صدد قیام قبیله‌ای بود می‌بایست در میان عشیره و منطقه خود یعنی حجاز برخیزد، نه آن که با گروهی اندک، در غربت و دور از وطن بخروشد. کوفه و بصره زادگاه عشیره‌ای امام نبود و امام احساسات و عواطف عشیره و قبیله خود را بر نیانگیخت و از آن یاری نگرفت.

نه آغاز حرکت از زادگاه امام بود و نه قیام کنندگان و انقلابیون، حجازی و هاشمی بودند. بیشتر یاران امام از بنی‌هاشم نبودند، چنان که دعوت کنندگان و کسانی که نامه نوشتند و در آغاز با فرستاده امام پیمان بستند، هاشمی نبودند. عقیده و غیرت دینی دوستداران امام، اینان را وا داشت امام را به کوفه فرا خوانند و دست‌یاری به سوی امام دراز کنند.

پس انگیزه، عقیده و ایدئولوژی بود، نه قبیله و عشیره! چنان که در سخنان امام در طول قیام، به مطالبی در باره اختلافات قومی بر نمی‌خوریم، بلکه امام تصریح دارد برای اصلاح امت شوریده است، نه به سبب اختلافات عشیره و اقارب.

### خاستگاه تحلیل

چرا چنین تحلیلی نادرستی شنیده می‌شود؟ از جمله پیامدهای نهضت امام حسین (ع)، به مخاطره افتادن پایه و اساس حکومت ناهق وقت و سلطه و حکومت‌ستمرگرانه دیگر سلاطین بود. این رژیم‌ها می‌دیدند امام، ضمیر و وجدان بیدار امت و خروشنده علیه کیان قدرتمندان فاسد و ظالم است.

از این رو می‌بایست تحلیل و تفسیری ناصواب از نهضت عرضه می‌کردند تا بدان توجیه، هدف اصلی قیام را بیوشانند، تا امت نگوید: امام حسین (ع) بدان سبب قیام کرد که اینان را شایسته و سزاوار خلافت و حکومت نمی‌دانست. برای تحریف قیام حسینی، چنین تحلیل نادرستی ارائه دادند و آن را اختلاف پسر عموها (هاشمی و اموی) بر سر آب و خاک و امتیازات معرفی کردند.

### ۲. انگیزه شخصی

دومین تحلیل و ارزیابی نادرست از قیام امام، وجود انگیزه‌های شخصی است. امام جوانمرد بود و دلآوری و شجاعت پدر را به ارث برده بود و نمی‌توانست بپذیرد ظلم و ستمی در جهان رخ دهد. امام روحیه انقلابی داشت، و به سبب وجود همین ویژگی‌های شخصی و شخصیتی، دست‌به‌قیام بر ضد یزید زد. این نگرش می‌کوشد بگوید: چنان که امام علی (ع) برای یک لحظه هم با معاویه سازش نکرد و مصلحت‌اندیشی نمود، حسین (ع) هم مانند پدر، تن به تعافل و نادیده گرفتن ناجوانمردی‌های یزید نداد.

طلحه و زبیر به امام علی (ع) - پس از آن که به خلافت رسید - پیشنهاد کردند: معاویه را همچنان حاکم بر شامات بدارد و وقتی وی خلافت امام را پذیرفت و بیعت نمود، آنگاه وی را عزل کند. اینان می‌گفتند: مصلحت نیست در آغاز خلافت امام، تمامی والیان عثمان بر کنار شوند و ابقای موقت آنان ضروری ندارد و بهتر از نصب حاکمان جدید است. بگذاریم وضع چنان که بوده، باشد و از اینان بیعت‌بست‌نیم تا نتوانند بیعت‌شکنی کنند یا پیراهن عثمان را بر افرازند و بدین بهانه مردم را فریب دهند و گمراه کنند و با امام - چنان که در صفین دیدیم - بجنگند. اما امام علی (ع) نپذیرفت مصلحت‌اندیشی کند و حتی یک لحظه سازش نماید و از آغاز، کار انقلابی کرد و تمامی فاسدان و گمراهان را کنار زد. امام حسین (ع) روحیه انقلابی پدر را به ارث برده بود، از این روی نیز تن به سازش و تسلیم نداد، اما امام حسن (ع) تن به صلح داد، چون روحیه پدر را نداشت!

### نقد تحلیل

نگرش مزبور - چون دیدگاه پیشین - قابل‌پذیرش نیست، زیرا منافی اعتقاد ماست. شیعه معتقد است امامان در فعالیت اجتماعی خود فرقی ندارند و عملکردشان یکی است: «الحسن و الحسين سبطان من هذه الامة امامان ان قاما او قعدا».<sup>(۳)</sup>

امامان با هم تفاوت جسمی دارند، اما در جنبه رهبری و اجتماعی تفاوتی میانشان نیست و همگی نور واحدند. افزون بر این، اگر به تاریخ مراجعه کنیم، شواهدی خواهیم یافت که برداشت «انگیزه شخصی» را رد می‌کند. می‌دانیم امام حسین (ع) با امام حسن (ع)، به مدت ده سال در زمان معاویه بود و اقدامی ننمود، با این که کسانی وی را به شورش و انقلاب

می‌گوید: وقتی حاکم اموی مدینه از امام خواست تا یزید بیعت کند امام یک یا دو شب مهلت خواست، آن‌گاه به زیارت مرقد پیامبر رفت و در آن جا خواب او را در ربود. در رؤیا رسول خدا(ص) را دید امام از وی خواست او را نزد خود ببرد، اما پیامبر فرمود: «خدا خواسته است تو را کشته راه خود ببیند و چنین تقدیر کرده که در سرزمین کربلا کشته شوی.»<sup>(۳)</sup>

در گزارش دیگری گفت و گوی محمد بن حنفیه با امام را شاهدیم که سید بن طاووس آن را چنین بازگو می‌کند: «در شبی که امام می‌خواست به کوفه رود، محمد بن حنفیه به او عرض کرد: برادر! مگر و فریب کوفیان را می‌شناسی و می‌دانی با پدر و برادرت چه کردند. می‌ترسم همان گونه با تو برخورد کنند! اگر صلاح می‌دانی بمان که محترم‌ترین و عزیزترین کس در حرم خواهی بود. امام فرمود: خوف آن دارم که در حرم، یزید مرا بکشد و من نخستین کسی باشم که حرمت بیت الله الحرام را پایمال کنم. ابن حنفیه گفت: اگر چنین دغدغه‌ای داری، به یمن یا نواحی دیگر برو. امام فرمود: در این باره خواهم اندیشید. سپیده دم امام عزم رفتن کرد.

خبر به ابن حنفیه رسید و در پس امام افتاد و زمام ناقه‌ای را که امام سوار بود گرفت و گفت: مگر وعده ندادی در آنچه توصیه کردم بیندیشی؟ پس چرا با تعجیل، آهنگ کوچ داری؟! فرمود: پس از آن که از تو جدا شدم، رسول خدا را در رؤیا دیدم که فرمود: بیرون شو که خدا خواسته تو را کشته در راه خود ببیند! ابن حنفیه گفت: انا لله و انا الیه راجعون! اما چرا اهل بیت را در این حال همراهت می‌بری؟! امام فرمود: نیز پیامبر فرمود: خدا خواسته اسیرشان ببیند!»<sup>(۴)</sup>

این گزارش بر آن دلالت دارد که قیام حسینی، مشیت غیبی و الهی بود و امام ناگزیر از پذیرش این تکلیف بود. از دیگر شواهد، نامه امام به محمد بن حنفیه است. ابن بابویه در کامل الزیارات، متن نامه را چنین می‌نویسد: «...هر که به من پیوندد، شهید می‌شود و هر که به من نپیوندد، به فتح و رستگاری کامل نمی‌رسد.»<sup>(۵)</sup>

تمامی اینها نمایانگر آن است که هدف امام، شهادت و اسارت بود، زیرا خدا و رسول به او چنین فرمودند، چنان که مستندات و شواهد دیگری بر انگیزه غیبی و تکلیف شاق و ویژه امام معصوم هست.

منطق امام با محمد حنفیه و نزدیکانش انگیزه قیام را از طرح و برنامه‌ریزی برای اقدامی دینی یا اجتماعی و یا سیاسی دور می‌کند، و گرنه چرا امام نفرمود: من نقشه ریخته‌ام و هدف معینی از این عملیات دارم و با وجود شرایط، به آن خواهیم رسید؟!

### نقد نگرش

این نگرش که برخی سخنوران و نویسندگان آن را مطرح

دعوت کردند و بدین منظور نامه‌هایی از عراق دریافت داشت و کسانی مانند سلیمان بن سرد خزاعی، از آن سامان نزد وی آمدند و درخواست کردند رهبری شورشیان را بر عهده گیرد، اما امام(ع) نپذیرفت و راه و روش برادر را پیمود. چنان که پس از صلح برادرش، انقلابیونی که از قیام امام حسن(ع) نومید بودند و نمی‌دانستند صلح ایشان کم‌اهمیت‌تر از قیام حسینی نخواهد بود، از امام حسین(ع) خواستند دست‌به‌قیام‌زند و به عراق آید، اما امام اینان را از خود راند و بر کار برادر صحنه گذاشت، و این نشان می‌دهد مورد مشورت برادر بزرگتر بود و تشخیص هر دو در آن زمان، صلح و کوتاه آمدن بود.

پس گرچه انگیزه و روحیه ظلم ستیزی در قیام مؤثر بود ولی این انگیزه و روحیه مختص امام حسین(ع) نبود و امام حسن(ع) نیز در این زمینه مانند برادر ظلم ستیز بود ولی به لحاظ شرایط محیط بود با وجود روحیه ظلم ستیزی به خاطر مصالح مهم‌تر با معاویه مصالحه کند.

### تحلیل‌های قابل قبول

در برابر دو نظر گذشته، نظریات قابل پذیرشی هست که با عقیده ما برخوردی نداشته، چندان مورد تردید نیست. گرچه میزان درستی یا برتری نسبی نظریاتی که از این پس خواهیم گفت، بسته به تحقیق و ارزیابی است، زیرا ممکن است برای نهضتی اسلامی، نظریه و نگرشی درست‌باشد، اما قیام حسینی در پی این هدف نبود: یا این هدف علت اصلی قیام نبوده است. نظریات قابل قبول سه گونه است که در آثار شیعی باز گو شده و برخی مشهورتر است، اما هر سه نظریه با اندیشه مذهبی همخوان است: نظریه غیبی، نظریه سیاسی و نظریه رسالت دینی.

### ۱. انگیزه غیبی

این نظریه می‌کوشد ثابت کند انگیزه قیام الهی امام، بر اساس اوامر عالم غیب بوده است. امام از آن رو که معصوم و مرتبط با عالم غیب بود، توسط خدای سبحان مکلف به این قیام شد. بنابراین، نهضت حسینی، تکلیفی خاص برای معصومی خاص بود که با ماورا مرتبط بود و در این تکلیف احدی با ایشان شریک، نبود از این رو وظیفه‌ای شاق و بزرگ بود.

بنا بر این نگرش، انگیزه نهضت، امتثال امر عالم غیب است، نه انگیزه سیاسی، اجتماعی یا دینی چنان که باید گفت: تکلیف الهی خاصی برای امام، در آن برهه زمانی است.

طرفداران این نظریه معتقدند تکلیفی که بر دوش امام بود و آن را به انجام رساند، آثار و دستاوردهای بسیاری در تاریخ اسلامی دارد، اما این آثار، انگیزه قیام نبوده، و شاید مورد نظر امام نیز نبوده است، بلکه امام به انجام تکلیف غیبی خاص خود می‌اندیشید.

مستندات و شواهد این نگرش، برخی نصوص موجود از امام است که در ظاهر مشعر این معناست. مانند گزارشی که



نهضت امام حسین(ع) مکتبی است که دارای ابعاد و جوانب گوناگون و در بردارنده تمامی معانی دلاوری، فداکاری و ارزشهاست. با مطالعه و بررسی این نهضت می‌توان در حد توان به آموزه‌های والای انسانی و آسمانی دست یافت.



نهضت  
سیدالشهداء (ع)  
اهداف و انگیزه‌ها

کرده‌اند، ظاهراً درست و تمام نیست، به چند دلیل:

الف. کردار اوصیا به مقتضای حال بشر است؛

اگر این گونه باشد، قیام حسینی، منافی طبع و طبیعت بشری است و از عهده آدمی بیرون است که دست به چنین جنبشی زند. گرچه شیعه معتقد است پیامبران و امامان ثقل امانت‌های گرانقدر عالم غیب بر روی زمینند - رشته پیوند عالم عرش به فرشتند - یکی از دو ثقل اکبرند و واسطه میان خدا و بندگانشند - اما در همان حال بشرند و در اعمال خویش، به ویژه فعالیت‌های اجتماعی، خاستگاه بشری دارند.

سزاوار نیست پیامبران و امامان را موجوداتی چون فرشتگان و از عالم غیب دانست که طبیعت و احکام ویژه‌ای دارند، بلکه اینان نیز بشر و مانند سایر انسانها بوده، عمل و اقداماتشان - به ویژه فعالیت‌های اجتماعی شان - بشری است و انگیزه انسانی دارد:

«قل انما انا بشر مثلکم...»<sup>(۴)</sup>

اگر اعمال و فعالیت‌های امامان و پیامبران، بشری و از روی طبع آدمی نبود، نمی‌توانستند بشر را دگرگون کنند، زیرا دگرگون کردن آدمی، جز با راه و روش انسان خاکی ممکن نیست، گرچه منبع و مصادر آن، غیبی و از سوی خدا باشد، اما راه و مسیر دگرگونی، به مقتضای حال بشر است، از این رو آیه تاکید دارد:

«و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون.»<sup>(۵)</sup>

جز بشر نمی‌تواند الگوی تربیت ربانی و الهی باشد، حتی اگر موجودی غیبی و فرشته‌ای بخواهد بر زمین فرود آید و راهنمای بشر گردد، می‌باید در راه و روش خاکی بگنجد، تا بتواند در مردم تاثیر نهاده، بشر را اصلاح کند.

اگر بپذیریم امام حسین(ع) از آن رو که معصوم بوده، تکلیف خاصی داشته و انگیزه قیام وی، قابل فهم و درک عقل بشر نیست، با نظریه طبیعی و بشری بودن اعمال و رفتار پیامبران و امامان همخوانی ندارد. گذشته از این امام در قیام، به خود بسنده نکرده، هر که را آمادگی داشت، فراخواند:

«هر که به من نپیوندد، به رستگاری کامل نمی‌رسد.»

امام با سخن خود در پی تحریک مردم و همت گماشتن برای انجام امری فقط غیبی نبود، زیرا اگر چنین بود، تنها خود می‌توانست بدن اقدام ورزد اما اگر به دنبال آن بود که هر مقدار می‌تواند - حتی چند نفر - بسیج کند، معلوم می‌شود انگیزه‌های جز امر غیبی در کار بود. امام می‌خواست مردم با او همراهی

کنند و چنین شد و ۷۲ نفر همراه او شدند که همگی بشر و غیر معصوم بودند. اینان آدمیان خاکی بودند که از منطق و جنبش و موضع‌گیری امام تاثیر پذیرفتند. اگر انگیزه امام غیبی و غیر قابل فهم برای انسان عادی بود، چگونه امام توانست اینان را تحریک نماید؟

انگیزه غیبی، قابل فهم برای مردم نبوده، چون به حکمت و علت آن پی نمی‌برند، نامعقولش می‌خوانند و آن را عملیات انتحاری و افکندن خود به هلاکت می‌دانند، از این رو نمی‌توانند با آن همراهی کنند و در این راه جانفشانی نمایند. کمتر کسی پیدا می‌شود به خاطر امری نامفهوم که حکمت و فلسفه آن را نمی‌داند، از جان و مال خود در گذرد، بلکه بدان ایمان حقیقی نخواهد داشت و دل و دینش با آن نخواهد بود، اما یاران امام داوطلبانه همراه ایشان رفته، فوق تصور و اندیشه، از جان گذشتگی کردند! اگر بپنداریم قیام، انگیزه و علل غیبی داشت و جز معصوم آن را نمی‌دانست، چگونه یاران امام به آن تن داده، به چنین سطحی از فداکاری رسیدند؟!

#### ب. امام قیام خود را وظیفه همگانی می‌دانست

نگرش غیبی با سخنان امام متضاد است. به گفت و گوها، خطبه‌ها و فرمایش‌هایی از امام، در عاشورا و پیش از آن، در مکه و جاهای دیگر بر می‌خوریم که تصریح دارد جنبش حسینی، انگیزه‌های عقلانی و قابل فهم بشری داشته، جامعه می‌تواند آن را درک کرده و بپذیرد، چنان که این انگیزه‌ها را می‌توان برابر مردمان مطرح کرد، که امام این کار را نمود.

امام سخنان بسیار دارد که در آن انگیزه‌های نهضت و سبب قیام خود را بیان کرده، می‌کوشد انگیزه‌های قابل فهمی را ارائه دهد (که خواهد آمد).

در نامه‌هایی که امام برای کوفیان نوشت، به روشنی از برپایی عدل و داد سخن گفته است:

«پیشوای عادل، کسی نیست جز آن که سنت را برپا دارد. امامت و خلافت حق ما بود که دیگران گرفتند و ما سکوت کردیم مبادا امت دچار تفرقه گردد، اما ما به خلافت سزاواریم.»

این فرمایش انگیزه دیگری برای قیام بازگو می‌کند که: ولایت و امامت و خلافت می‌بایست در دست صاحبان و شایستگان شرعی آن باشد که امامان معصوم‌اند، نه امثال یزید و پیشینیان وی! سخن امام روشن و قابل طرح برای همگان است و مردم می‌توانند پی به ماهیت قیام ببرند، و این دلیلی دیگر بر ضد نگرش غیبی است.

#### ج. قیام عاشورا قابل پیروی است

اگر نگرش غیبی را بپذیریم، دیگر قیام حسینی نمی‌تواند تاثیرگذار و سازنده برای بشریت و انسانیت باشد، زیرا آن چه غیبی و ویژه امامت امام است، نمی‌تواند آموزنده برای مردم و نسلها باشد و حتی در ضمیر و وجدان معاصران امام تاثیر بنهد، چه رسد

بفهماند شهید خواهد شد و اینان نیز اگر می‌خواهند همراهی کنند، بدانند به شهادت خواهند رسید، اما اعلام این مطلب، با اعتقاد به نگرش غیبی متفاوت است. چه بسا کسی بداند پایان قیامش کشته شدن است، اما انگیزه‌اش اهدافی باشد که توسط هر مسلمانی قابل اجراء است، گرچه دستیابی به آن، بسته به شهادت باشد، که مفهومی عقلانی و قابل درک است. بسیاری کسانی که دست‌به‌انقلاب و قیام می‌زنند با این که می‌دانند سرانجامشان مرگ و شهادت است.

روایات مورد استدلال نگرش غیبی، بر آنچه ادعا می‌شود، دلالت ندارد زیرا، انگیزه قیام برای همگان قابل درک و فهم است که عبارت است از: حفظ اسلام از هر خطر تهدید کننده، و این نیز منوط به اقدامی دشوار و سنگین بوده، جز آنان که قلبشان مالمال از ایمان است، قادر به انجام آن نیستند زیرا اقدامات مشکلی از جمله از جان گذشتگی و ایثار دار و ندار را می‌طلبند.

روایات مزبور دلالت دارد امام می‌دانست یا آماده بود فرجامش شهادت باشد، چنان که به همگان - حتی آنان که به او نپیوستند - می‌فرمود: پایان این راه، شهادت است. اگر می‌توانید و آمادگی شهادت در راه خدا را دارید، بسم الله، و گرنه، دشمنان فقط مرا می‌خواهند. این مطلب را حتی شب دهم محرم به یارانش فرمود و دستور داد چراغ را خاموش کنند تا هر که می‌خواهد، برود، اما این بدان معنا نیست که امام حق انتخاب راه و مقصد نداشت و سرنوشتی ویژه و محتوم و جبری داشت. امام آگاهانه و به انتخاب خویش و به سبب اهداف دینی که داشت، دست‌به‌قیام زد و شهادت را پذیرفت.

#### معنای صحیح تفسیر غیبی

قیام حسینی، بسیار عظیم بود، گرچه انگیزه و علل آن قابل فهم بود و همگان می‌دانستند این قیام در پی تربیت دینی و رشد بینش بشر برای رسیدن به مرحله‌ای است که بتواند بار سنگین مسئولیت را بر عهده گیرد و چون امام و یارانش، از جان گذشتگی کند. پس مسئله، قابل فهم برای بشر و در ارتباط با تکلیف حفظ اسلام و دفع خطرهایی بود که دین را تهدید می‌کرد. در این صورت نمی‌توان به بهانه آیه «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكة» بر امام ایراد گرفت، زیرا این اصول در برابر امری اهم (حفظ دین) رنگ می‌بازد.

حفظ دین وظیفه‌ای همگانی بوده، مختص امام معصوم نیست و هر که قدرت و امکانات بیشتری داشته باشد، بیشتر تکلیف دارد که دین را پاس بدارد حتی اگر خون خود و یارانش در این راه ریخته شده، موقعیت اجتماعی‌اش در خطر قرار گیرد. یاران پیامبر و ائمه در این راه، خون خود را در

به آن که اثر آن تا به حال باقی بماند!

اگر مردم، فهم عقلانی و بشری از قضیه‌ای نداشته باشند (چه رسد به آن که بگوییم حکمی خاص بوده) خود را مورد خطاب و مشمول آن ندانسته، از خود می‌پرسند: چه دلیلی دارد با آن همصدا و هم‌نوا شوند یا چگونه آن جریان می‌تواند بر مردمان عادی تأثیر بنهد و ایشان را برانگیزاند؟! تأثیر گذاری منوط بر حفظ جنبه بشری قضیه است.

آری، انسان متأثر می‌شود و بر امام حسین(ع) می‌گریزد، اما از قیام او درس و عبرت نمی‌گیرد و آن را الگوی رفتاری به شمار نمی‌آورد و نمی‌فهمد خود نیز دارای مسئولیت دینی - اجتماعی است، زیرا می‌پندارد آنچه امام انجام داد، جریانی خاص و موضوعی ویژه بود، چنان که پیامبر احکام و تکالیف ویژه‌ای داشت، که حکمی خاص است و احدی نمی‌تواند طبق آن عمل کند، حال آن که نهضت حسینی از بزرگترین عوامل تأثیرگذار و سازنده بر جوامع اسلامی، و نسلی پس از نسل دیگر بوده، هنوز اثر خود را نهاده، الگو و سازنده است، به خصوص در جنبه سیاسی، که هرگونه سلطه ظالمانه را رد کرده، ذلت و خواری را بر نمی‌تابد. همان خواری و ذلتی که حاکمان ستمگر برای مردم و جامعه می‌خواستند.

اگر قیام حسینی، تکلیفی غیبی و خاص ایشان بود، دیگران دلیلی نداشتند از آن تأثیر پذیرفته، بدان تاسی کنند، اما آنان چون خود را مکلف می‌دانستند احکام الهی و شریعت اسلامی را اجرا کنند، از نهضت عاشورا پیروی کردند و خود را سزاوارتر از هر کس برای از جان گذشتگی و فداکاری دانستند.

وقتی انسانی چنان با عظمت، در راه اجرای احکام الهی و زدودن خطر انحراف و گمراهی امت، جان و مال، خاندان و عیال خود را فدا کند، چرا دیگران، به کمتر از این، فداکاری و ایثار نمایند؟! از این رو جنبش حسینی، الگو و سرمشق دیگران بوده، همه نهضت‌های رهایی‌بخش، از این قیام درس گرفته و هیچ کدام انگیزه آن را غیبی و ویژه امام نمی‌دانستند.

#### نقد روایات نگرش غیبی

روایات مورد استشهاد این نگرش، از لحاظ سند مخدوش است. روایت سید بن طاووس در لهوف، در مصادر نخستین و پیش از سید یافت نمی‌شود. لهوف در پایان قرن هفتم نوشته شده، در سند روایت، شخصی است که حتی نزد سنن متهم است و اشکال‌هایی بر رجال روایت دیگر هم وارد است. حتی اگر این روایات، مشکلی در سند نداشته باشد، مؤید نظریه غیبی نیست، زیرا نهایت آن است که بگوییم امام می‌دانست پایان نهضت، شهادت وی و یارانش است و (بر حسب روایت کامل‌الزیارات) می‌خواست به مردم

■ امام برای بیان حل مشکل حقیقی مردم راه حل تغییر حکومت را پیشنهاد می‌کرد و بیان می‌نمود قیامی که بدان دست‌خواهد زد، در پی سرنگون کردن حکومت جائر است، اما به خاطر پیاده کردن احکامی که روح اسلام به شمار می‌آید و جز قیام و برپایی حکومت، راهی نیست که بتوان رسالت را به سرانجام رساند.



نهضت  
سیدالشهدا (ع)  
اهداف و انگیزه‌ها

جنگ‌ها و غزوات از کف داده، در مقام تثبیت و تاسیس دین و رسالت، جان فشانی کردند، چنان که امام حسین (ع) برای ابقای آن و دفع تهدیدها و خطرهای کوشیده، امت را از گمراهی و کجروی بازداشت. از این رو گفته‌اند: اسلام را محمد (ص) به وجود آورد و حسین (ع) ماندگار کرد. کاری چنین سترگ و باز دارنده از کثروی، جز از امام بر نمی‌آمد، از این رو در عالم غیب مقدر بود امام بدان دست‌یازد و این چنین شد که این قیام، بر تمامی اقدامات اصلاح‌گرایانه پیامبران و صالحان، برتری یافت، چون بالاترین میزان از خود گذشتگی و ایثار را به نمایش گذاشت و مورد عنایت خاص در عالم غیب بود. نقش غیب در قیام حسینی بدین حد که بر شمردیم، محذوری نداشته، انگیزه‌ها و علل آن را از دایره بشری بیرون برده، قابل فهم بوده، از نظر بشر معقول به شمار می‌آید.

در این باره و به عنوان نمونه زنده، وضع کنونی برخی کشورها را می‌توان مثال زد که ظلم و ستم چنان فراگیر شده که امکان هر گونه قیام و اعتراض گسترده یا حتی محدود را گرفته است و هیچ کس نمی‌تواند در برابر این وضع، شوریده و خیزش کند مگر آن که تربیت شده یا الهام گرفته از مکتب حسینی باشد. بنابراین، مقصود، انسان‌های استثنایی هستند که از عالم غیب بدانان الهام شود دست‌به‌قیام زنند. امام حسین (ع) در راه کربلاگاه دچار حالتی شگفت‌شده، می‌شنید منادی می‌گوید: این گروه می‌روند و مرگ پشت‌سر آن‌هاست! (۸)

ارتباط امام با عالم غیب، ثابت می‌کند او انسانی کامل و معصوم بود و مورد عنایت خاص عالم غیب و ماورا بود، حتی پیش از قیام، چنان که در نصوص دینی است: حضرت آدم و دیگر پیامبران، بر حسین (ع) گریسته‌اند، نیز فرشتگان آسمانی گریه کرده‌اند. این احادیث می‌فهماند قیام حسینی، بیشتر از آن که ریشه و اثر در حیات بشری داشته باشد، در آسمان و ملکوت جا دارد. فداکاری و از جان گذشتگی او در راه خدا، ارزشمندترین عمل انسانی، در پیشگاه خدا به شمار می‌آید که هیچ پیامبر و وصی بدان توفیق نیافته است و لذا در عالم غیب مورد عنایت خاص قرار گرفته است.

## ۲. تفسیر سیاسی

دومین نظریه و تحلیل قابل پذیرش، انگیزه‌های سیاسی است. بنابراین قیام حسینی، اقدامی بشری است و اهدافی اجتماعی - سیاسی دارد، که عبارت است از: دست‌یابی به خلافت و برپایی حکومت الهی و اسلامی.

هدف امام، زعامت و رهبری الهی و برگرداندن حقی که

غصب شده بود می‌باشد.

مدافعان این نگرش می‌گویند: امام برای دست‌یابی به هدف خویش، برنامه‌ریزی کرده بود، چنان که اندیشوران و خردمندان برای هر اقدام و فعالیت اجتماعی نقشه می‌کشند. امام در پی حکومت‌بود و مقدماتی که تدارک دیده بود، او را بدین هدف می‌رساند. از این رو انقلاب حسینی بر ضد ستم و طغیان و باطل و به منظور سرنگون کردن حکومت‌بود. امام از آغاز و به هنگام خروج از مدینه به سمت مکه و عراق، در این اندیشه بود و با حساب عادی می‌دانست بر حکومت دست‌خواهد یافت، چنان که پیامبر (ص) می‌دانست در جنگ احد - با نقشه‌ای که کشیده و تدارکاتی که آماده کرده پیروز خواهد شد، اما به سبب پیشامد سوء، مسلمانان شکست خوردند. امام حسین (ع) هنگامی که به سوی عراق به راه افتاد، مانند پیامبر (ص) بود که برای جنگ احد می‌رفت یا چون امام علی (ع) بود که برای جنگ با امویان و معاویه به صفین می‌رفت. همان انگیزه و هدفی که امام علی (ع) داشت، امام حسین (ع) را واداشت به عراق برود.

از زمان امام حسن (ع) و پس از آن، شیعیانی در عراق بودند که امام را دوست می‌داشتند و تربیت‌شدگان مکتب امام علی (ع) بودند. اینان امام را به انقلاب و سرنگون کردن رژیم حاکم فرا می‌خواندند و آماده بودند در رکاب امام بجنگند. از این رو امام انگیزه‌های معقول داشت و چون جد و پدر برای براندازی نظام کفر و دست‌یابی به حکومت، به راه افتاد، اما مشیت الهی و پیشامدها و دگرگونی‌هایی که رخ داد، امام را از رسیدن به اهدافش باز داشت، چنان که امام علی (ع) بر اهدافش در جنگ صفین دست نیافت، بلکه نتیجه جنگ برخلاف اندیشه و نقشه امام بود و به پیروزی معاویه، و پیدایش خوارج و پس از آن، جنگ نهروان انجامید.

## نقد نگرش سیاسی

این نظریه آن گونه که مطرح شد، درست نبوده و نیازمند تصحیح و پاک‌سازی است.

معتقدان این نظریه نمی‌گویند که امام، سلطه‌طلب و در پی حکومت و امارت بود، زیرا چنین ادعایی خلاف منطق امام بوده، متناسب مقام و شان والای ایشان نیست، بلکه مقصودشان این است که امام در صدد تصدی حکومت‌بود تا احکام خدا را اجرا کند، زیرا اجرای احکام الهی جز با تصدی خلافت و حکومت ممکن نبود. از این رو هدف سیاسی امام، انگیزه‌های شرعی داشت و براساس تکلیف دینی بود. او می‌خواست به مسئولیت رهبری خود عمل کند، چنان که پیامبر، حکومت مدینه و مکه را برای اقامه حکومت اسلامی می‌خواست نه این که می‌خواست سلطان و حاکم باشد.

امام می‌خواست حکم خدا را برپا کند که مستلزم آن بود ولی امر مردم باشد، چنان که ولی امر تشریح و قانونگذاری بود. چنین ولی تشریحی می‌بایست والی بوده، زمام امور را به دست گیرد

و مبسوط‌الید (صاحب اختیار) باشد تا بتواند کارهای لازم را به فعلیت رسانده، به مسئولیت رهبری عمل کند. بنابراین به انگیزه انجام تکلیف شرعی و بر دوش گرفتن مسئولیت امامت، در پی حکومت بود.

معتقدان به نگرش سیاسی می‌افزایند: امام از آغاز حرکت، وصول به این هدف (به دست‌گیری حکومت و برگرداندن آن به صاحبان شرعی‌اش) را دنبال می‌کرد و مانند هر انسانی برای دستیابی بر هدف خود نقشه کشیده بود اما در راه وقتی به عراق رسید و در نتیجه برخی اتفاقات، امر بر عکس شد و امام فهمید به هدفش نمی‌رسد و کوفیان تغییر عقیده داده‌اند، سرنوشت امام بدان وضع فاجعه‌آمیز دچار شد که شاهد بودیم. امام علی (ع) می‌فرماید:

«عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود.»<sup>(۹)</sup>

چون امام نقشه کشید، مستلزم آن نیست که حتماً به هدف برسد، چنان که امام برای نابودی تخت و تاج معاویه و شکست وی در صفین نقشه کشید، اما نتیجه به نفع معاویه بود، زیرا بازی قرآن بر سر نیزه کردن را اجرا کرد. امامان در فعالیت اجتماعی خود، بشر بودند (مگر در برخی حالات که مرتبط به عالم غیب می‌شدند) از این رو گاه در رسیدن به هدف خود، موفق و گاه ناموفق بودند. شکست ایشان بدان معنا نیست که فکر و اندیشه‌ای در سر نداشتند و برنامه ریزی نکرده، شرایط و مقدمات را فراهم نیاورده بودند، بلکه پیشامدهای سوء آنان را از وصول به هدف و نتیجه باز می‌داشت.

### امتیاز نگرش سیاسی بر غیبی

الف. تفسیر سیاسی، نهضت را مسئله‌ای اجتماعی و قابل فهم برای عموم قرار می‌دهد، نه قضیه‌ای غیبی و مبهم و خاص معصوم.

ب. ثابت می‌کند نهضت، مذهبی و دینی بود و به سبب مسئولیت اسلامی و تکلیف سیاسی (که متوجه هر مسلمان است) انجام شد، و هدفی مشخص داشت که به دست‌گیری حکومت باشد، چنان که معلوم می‌گردد تصدی حکومت از احکام اصولی است. دین فقط مجموعه تکالیف و احکام فردی مثل نماز و روزه نیست، بلکه مسئولیت‌ها و تکالیف دیگری هم دارد، از جمله مسئولیت‌های سیاسی. بنابر این مسلمان چنان که روزه می‌گیرد و نماز می‌گزارد، مکلف است در تحقق حاکمیت الهی هم بکوشد.

امام در پی انجام این تکلیف بود. امام می‌توانست مانند بقیه فقط به انجام تکالیف شرعی فردی بسنده کند و زنده بماند و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی را وا نهد، اما از آن رو که فعالیت اجتماعی سیاسی از واجبات مهم و اساسی شرعی است، جان و مال و اهل و عیالش را در این راه فدا کرد. کار

امام در مقابل سعی سلاطین بود که می‌کوشیدند مردم را از فعالیت سیاسی باز دارند و بیاورانند که دین از سیاست جدا است. این شگرد از زمان امویان به کار گرفته شد، نه آن که چیز تازه‌ای باشد. حاکمان جور می‌خواستند حکومت ملک طلق خودشان باشد و هیچ مزاحمی نداشته باشند که به انگیزه دینی و انجام تکلیف شرعی، اینان را زیر نظر گرفته، تیغ نقد و انتقاد را برگردنشان نهد.

### دلایل‌های نگرش سیاسی

۱. فرستادن مسلم به کوفه. اگر امام در پی شهادت بود و می‌دانست فرجامش مرگ است، چرا مسلم را به کوفه فرستاد؟! امام می‌خواست پی به وضع و حال مردم ببرد. مسلم گزارش داد:

«وارد بر لشکری آماده خواهی شد.»<sup>(۱۰)</sup>

فرستادن مسلم بدان معناست که امام گمان بسیار داشت دعوت کوفیان، واقعی و جدی باشد و زمینه نبرد برای نابودی نظام حاکم فراهم باشد.

۲. سخنان امام که می‌نمایاند هدف سیاسی داشت.

طبری می‌گوید که امام فرمود:

«اهل بیت و اوصیای پیامبر، سزاوارترین مردم برای جانشینی پیامبر بودند، اما مردمان حسادت ورزیده، حقشان را غصب کردند و ما به خاطر

جولوگیری از تفرقه، دم فرو بستیم اما می‌دانستیم خود به خلافت سزاواریم... من فرستاده خود را با این نامه به سوی شما [کوفیان] می‌فرستم و به کتاب خدا و سنت نبی می‌خوانم. سنت مرده و بدعت زنده شده است. فرمانم را بشنوید و به گفته‌ام عمل کنید تا به راه درست هدایتان کنم.»<sup>(۱۱)</sup>

این نوشته می‌فهماند امام در پی رسیدن به حکومت بود و می‌خواست رژیم ظالم را سرنگون کند و حق از دست رفته را بازستاند، زیرا پیاده کردن احکام الهی و شریعت، راهی جز به دست گرفتن حکومت نداشت.

۳. در نامه‌ای دیگر نوشت:

«مسلم در نامه‌اش به من خبر داده که شما [کوفیان] بر رای و نظران استوارید و برای یاری ما گرد آمده‌اید، تاحقمان را بستانیم...»<sup>(۱۲)</sup> «به زودی رو به سوی شما خواهیم نهاد. به جانم سوگند که پیشوا کسی نیست جز آن کسی که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و دین حق را بپذیرد و اصلاح ورزی کند.»<sup>(۱۳)</sup>

مقصود امام آن است که پیشوای کنونی (یزید) شخصی صالح و برپادارنده عدالت نیست و من که چنین هدفی دارم،





**نهضت**  
**سیدالشهداء (ع)**  
**اهداف و انگیزه‌ها**

سزاوار حکومت و رهبری‌ام تا قرآن و سنت را به پادارم و عدالت را برقرار کنم.

۴. در خطبه روز عاشورا کوفیان پیمان شکن را سرزنش نمود و فرمود:

«از ما یاری خواستید و ما به شتاب آمدیم اما بر ما شمشیر کشیدید و آتشی را که برای دشمنان ما افروخته بودید بر سر ما ریختید و همراه دشمنان شدید. دیگر امیدی به شما نیست.»

سخن امام می‌رساند هجرت وی از مدینه با هدف برپایی حکومت عدل، به درخواست مردم بود. تمامی شواهد بر شمرده، نگرش سیاسی را تایید می‌کند. علامه مجلسی در جلد ۴۵ بحار به نقل از تنزیه الانبیای سید مرتضی، مطالبی را نقل می‌کند که بر این نگرش تاکید دارد:

«عذر امام برای خروج از مکه با اهل و عیال و حرکت به طرف کوفه چه بود- در حالی که دشمنان بر آن جا چیره بودند و امیر مبسوط الید یزید در آن جا بود علاوه که امام برخورد خائانه کوفیان با پدر و برادرش را دیده بود، نیز کسانی امام را از رفتن باز می‌داشتند و امام از کشته شدن مسلم خبر دار شد، اما باز با گروهی اندک در مقابل لشکری عظیم، دست به قیام زد و بیعت و امان را نپذیرفت... عذر امام آن بود که گمان بسیار داشت به حق خود خواهد رسید و تکلیف شرعی وی بود چنین قیام سخت و سفتی کند. امام به سبب پیمان و عهد کوفیان عازم آن دیار شد... اما گمان نمی‌برد کوفیان عهد شکنند و دست از یاری اهل حق بکشند و آن امور باور نکردنی پیش آید...» (۱۴)

### نقد نگرش سیاسی

به رغم امتیازات این نگرش و شواهدی که در دست است، نمی‌توان بدین نگرش معتقد بود، به دلیل:

۱. برخی از شواهد ذکر شده، می‌تواند مطابق نظریه سوم (نگرش رسالت دینی) هم تفسیر شود. مدلول این نصوص این است که امام پیوسته می‌فرمود: حق باید به دست اهلش برگردد و حاکمیت و خلافت از آن شایستگان است و حاکمان کنونی، ظالمانی‌اند که کتاب خدا و عدالت را به پا نمی‌دارند و می‌باید سرنگون شوند- اما سخن امام بدان معنا نیست که انگیزه واقعی ایشان منحصر آن بود که بر حکومت دست یابد و نمی‌دانست یا گمان نمی‌برد شهید خواهد شد- بلکه امام می‌خواست امت را در طول تاریخ، در مسیر صحیح قرار دهد و به حرکت خویش معنای معقولی بدهد و محتوا و انگیزه اسلامی‌اش را در قالب انگیزه سیاسی بیان کند.

مشکل جامعه آن روز جنبه سیاسی و اجتماعی داشت، نه این که مردم در اجرای احکام شرعی فردی مشکل داشته باشند، زیرا روزه و نماز و حج و... به جا می‌آورند و معاویه بر فراز منبر مسجد کوفه گفت: ای مردم! برای روزه و نماز و حج و... با شما نجنگیدم. (۱۵) بلکه حکومت و رهبری منحرف، مشکل مردم بود که در درازمدت به مسخ رسالت و دین، حتی در احکام فردی، می‌انجامید. امام پی به این مشکل برده، می‌دانست تمامی شریعت را دستخوش تحریف و بدعت خواهد کرد، از این رو برای آن که از این وضع جلوگیری کند و راه اصلاح را نشان دهد، دم از حکومت و زعامت زد.

امام برای بیان و حل مشکل حقیقی مردم راه حل تغییر حکومت را پیشنهاد می‌کرد و بیان می‌نمود قیامی که بدان دست خواهد زد، در پی سرنگون کردن حکومت جائر است، اما به خاطر پیاده کردن احکامی که روح اسلام به شمار می‌آید و جز قیام و برپایی حکومت، راهی نیست که بتوان رسالت را به سرانجام رساند.

بنابراین، مطرح کردن حاکمیت و این که حاکم می‌باید به کتاب خدا عمل کند و عدالت را به پا دارد، راه و عنوانی برای انقلاب دینی است (گرچه بدانند به حکومت نمی‌رسد و شهید می‌شود). امام می‌خواست امت آگاه شود که ریشه خطر کجاست و اگر وضع کنونی ادامه یابد، کار به کجا خواهد کشید. وظیفه امام آگاه کردن مردم و مطرح کردن حق خلافت برای معصومان بود هر چند در راه انجام این وظیفه به شهادت برسد. بنابراین سخنان امام نمی‌فهماند وی فقط برای رسیدن به حکومت نقشه می‌کشید و هدفی دیگر نداشت.

۲. نگرش سیاسی با سخنانی دیگر امام همخوانی ندارد (مانند: شاء الله ان یراک قتیلا و...). گرچه معتقدان نگرش سیاسی کوشیده‌اند در سند این روایات تردید ایجاد کنند، اما باید گفت باز شواهد دیگری بر شهادت هست، چنان که هر ناظر آگاهی، فرجام وضع موجود را چنان می‌دید.

اگر امام فقط به حکومت می‌اندیشید و گمان یا علم به پیروزی داشت، نقش زنان و کودکانی که همراه برد چه بود؟ بلکه چنان که در آخرین و سومین نگرش خواهیم گفت به همراه بردن اهل و عیال برای آن بود که امام احتمال می‌داد یا علم داشت به شهادت می‌رسد (و به حکومت نمی‌رسد و اصلا در پی حکومت نبود) و می‌خواست افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهد و اعتبار حاکمان را ساقط کند، تا مظلومیت امام آشکار شده، همگان پی به ماهیت پلید و غیر انسانی دشمن ببرند.

چنان که باید گفت اگر هدف امام (ع) فقط سیاسی بود، وقتی دانست مسلم کشته شده و همگی دست از حمایت وی برداشته‌اند می‌بایست از راه برگردد، اما به حرکت خود ادامه داد، چنان که اگر از آغاز می‌دانست قیام وی نتیجه‌بخش نبوده، وی را به حکومت



خویشتن دوستی می‌نامند و محرک اساسی هر چیزی است، شوق و دوستی و عاطفه است، نه فقط اندیشه.

هر چقدر هم که فکر و اندیشه، درست و سالم و قوی باشد، نمی‌تواند تاثیرگذار و باعث دگرگونی جامعه شود مگر آن‌که بتواند در سرای وجدان فردی جا کند. از این رو پیامبران توانستند تاریخ بشریت را تغییر دهند، اما فلاسفه نتوانستند، زیرا فقط اندیشه و استدلال و اصطلاح دارند، که گرچه گاه کمتر از سخنان پیامبر نیست، اما چون فقط با عقل سخن می‌گویند و نمی‌توانند از عالم عقل به عالم قلب آیند، نمی‌توانند احساسات و وجدان و فطرت آدمیان را برانگیزند.

### ب. الگوهای تربیتی محسوس

آدمی از آن رو که حسی است، بیشتر از محسوس اثر می‌پذیرد (تا معقول) و از الگویی محسوس که برابر خود دارد، بیشتر درس می‌گیرد تا مفهومی عقلی. اگر می‌خواهید مفهومی مثل امانت‌داری، برابری یا فداکاری را به کسی بیاموزید، گاه مفهوم آن را توضیح می‌دهید و می‌گویید جزء صفات پسندیده است، یا ضد آن چه پیامدهای سوئی دارد، و گاه برای وی انسانی را نمونه می‌آورید که این صفات پسندیده را داشته است و ثمرات آن را - هم خود و هم دیگران - دیده‌اند. در این صورت، تاثیر بیشتری بر شنونده گذاشته، در تربیت وی موفق‌ترید، زیرا برابر خویش الگویی انسانی می‌یابد (شنیدن کی بود مانند دیدن) این حالت‌بدان سبب است که آدمی، گرایش حسی دارد، از این رو امامان بر تربیت عملی و عینی تاکید دارند:

«کونوا للناس دعاة بغير السننکم.»<sup>(۱۷)</sup>

اگر پیامبران و امامان به میزان بسیاری در دعوت خود موفق بوده‌اند، از آن رو است که نمونه عینی انسانهای شایسته بوده‌اند.

### پ. بیماری خمود و فسردگی

بیشتر گفتیم اگر دین بخواهد دگرگونی اجتماعی به وجود آورد، مطابق طبع و راه بشر و ابزار انسانی است نه راه‌های غیبی:

«ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و لیسنا علیهم ما یلبسون.»<sup>(۱۸)</sup>

از طرف هر انقلابی در آغاز، در دل دوست‌داران و هواداران خود جا و جاذبه دارد و این شوق و اشتیاق آنان را به جان‌بازی برای تحقق آرمان‌های انقلاب فرا می‌خواند اما با پیروزی شدن انقلاب نقاط ضعف روحی بشری ظهور می‌کند و باعث خمود و ایستایی می‌شود.

علت وجود نقاط ضعف، ترکیب ساختاری آدمی، از گرایش‌های فرشی و عرشی است، چنان که وی نفس

نمی‌رساند، دست از قیام می‌شست، به ویژه کسانی مانند فرزاد که به امام اطلاع دادند که مردم در دل ایشان را دوست دارند، اما در عمل بر ضد وی‌اند، و امام گفته وی را تکذیب نکرد.

چون امام باز نگشت، معلوم می‌شود هدفی بزرگتر از دست‌یابی بر تخت و عرش داشت. وی فقط به آن مقطع زمانی نمی‌اندیشید بلکه می‌خواست کاری کند که در تمامی زمانها و تاریخ امت ماندگار باشد (کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا).

در برخی فرمایش‌ها، امام علت خروجش را، قصد کشتن وی توسط امویان می‌داند و می‌فرماید حتی اگر بر پرده کعبه آویزان شود، او را خواهند کشت -<sup>(۱۶)</sup> یعنی امام برای حفظ جان خویش و حمایت از اهل بیتش، مدینه را ترک می‌کند. پس ابتداء در صدد دست‌یابی بر حکومت نیست و علت خروج را چنین نمی‌گوید، بلکه فشار به خود را جهت بیعت بازگو می‌کند.

اگر چنان باشد که معتقدان به نگرش سیاسی می‌گویند، امام می‌بایست قیام می‌کرد، چه امویان می‌خواستند او را بکشند یا نمی‌خواستند - یعنی امام دو گزینه بیش نداشت: به دعوت نامه‌های کوفیان لبیک نمی‌گفت و امت را به حال خود می‌گذاشت و به هند یا یمن و یا هر جای دیگر می‌رفت (که بر خلاف شرع و مسئولیت‌شرعی و ترجیح سلامت فرد بر سلامت جمع بود) یا به شهادت می‌رسید و از این راه هدف تاریخی‌اش را محقق می‌ساخت، چنان‌که شواهدی دیگر - جز آنچه بر شمردیم - هست که امام شهادت را نصب‌العین خود قرار داده، تمام هدفش - یا دست کم یکی از دو هدفش - شهادت بود (اگر تقدیر الهی بر پیروز نشدن وی بود).

### ۳. تفسیر رسالت دینی

نظریه دوم، رسالتی سیاسی را برای امام بر شمرد - یعنی برپایی حکومت الهی، اما گفتیم این نگرش - به رغم نقاط مثبتی که دارد - تمام واقعیت نهضت‌حسینی نیست، بلکه تفسیری جزئی و مرحله‌ای است که انگیزه قیام را محدود می‌کند، گرچه انگیزه‌های شرعی و درست است و می‌تواند برای آن جانفشانی کرد، اما معتقدیم امام هدفی برتر و فراتر داشت که پس از ذکر مقدماتی، بدان اشاره می‌کنیم.

### الف. تبدیل مفاهیم ذهنی به ایمان قلبی

اندیشه‌ها و ارزش‌های دینی و انسانی اگر فقط مفهوم و نظریه و در چارچوب ذهن و عقل و ادراک باشد، نمی‌تواند حرکت‌آفرین باشد. بنابراین می‌بایست از عالم ادراک ذهنی به قلب و عاطفه و وجدان آید، زیرا قلب است که حرکت‌زا است، نه عقل مجرد. آن‌چه روان‌شناسان «حب ذات» و

■ امام برای نمایاندن شدت و حدت رذالت و پستی حاکمان، و برای آگاهی و ارتقای بینش مردم، نیز زدودن غبار از چهره دین، حتی طفل شیرخوارش را با خود به میدان جنگ برد، چنان‌که به هنگام نبرد، عمامه رسول خدا را بر سر نهاد و به شکل و شمایل ایشان بود، تا عینا نشان دهد پیرو خط رسول خداست.





**نهضت**  
**سیدالشهدا (ع)**  
**اهداف و انگیزه‌ها**

مطمئنانه و اماره را با هم دارد که گاه گرایش‌های فرشی بر وی چیره شده، فترت و رخوت بر وی دست می‌دهد، در نتیجه اراده وی ضعیف شده، از پس حل مشکلات بر نمی‌آید، چنان که ممکن است دل و دینش بر باد رود. گاهی این رخوت‌ها در افراد است ولی گاهی این رخوت امت را فرا می‌گیرد. نگرش شهید صدر از مجموع آنچه گذشت، می‌توان به نگرش سومی در باره اهداف و انگیزه‌های قیام حسینی دست‌یافت که شهید سید محمد باقر صدر بدان معتقد بود. وی گفته است:

«امام حسین با خطر خمود و ایستایی جامعه اسلامی رو در رو شده بود که خاستگاه آن سقیفه بود، و برای رفع چنین رخوتی، اقدامی سترگ و ماندگار لازم بود که امام بدان دست زد.»<sup>(۱۹)</sup>

اگر پیامدهای سقیفه بررسی شود، معلوم می‌گردد عامل بروز هوا و هوس‌های بسیاری چون آن سلطه‌طلبی و حب ریاست و امارت بود. مسلمانان گرچه پیشتر همراه پیامبر در جنگ و جهاد شرکت می‌کردند و رسالت اسلامی را بنیان نهادند، اما پس از وفات ایشان، شور و اشتیاق خود را کم‌کم از دست دادند و تبدیل به کسانی شدند که به دنبال مال و منال، قدرت و حکومت‌بودند، در نتیجه از مسیر اسلامی - دینی منحرف شدند. این انحراف، تا رهبری اسلامی کشانده شده، حق اهل بیت غصب گردید. اما مردم می‌پنداشتند وضع موجود اسلامی است، چون در دستگاه رهبری و حکومت، برخی صحابه بودند که از رسول خدا (ص) نقل روایت و حدیث می‌کردند، مردم می‌گفتند ما از طریق اینان به گفته و کرده رسول خدا دست می‌یابیم، پس آنچه می‌کنند، برابر با فرمایش و خواسته پیامبر است. از این رو فعل اینان مانند قولشان معتبر و قابل پذیرش است.

پس از این در مبادی امامت و ولایت و ساختار حکومت اسلامی، انحراف پیش آمده، به طور مثال، اعمال عثمان که به روشنی ضد اسلامی بود، به عنوان اجتهاد خلیفه (که گاهی هم خطا می‌کند) اما معذور است، تلقی شد! گرچه امام علی (ع) کوشید تا آن‌جا که توان دارد رسالت اسلامی را از انحراف باز دارد و بیماری عمومی را درمان کند. امام ارزش‌های والای اسلامی را همچون عدالت‌بار دیگر یادآور شد و در عمل چنان بر اجرای آن اصرار کرد که برخی پنداشتند امام تند روی می‌نماید و مصلحت‌اندیشی نمی‌کند! امام با این کار می‌خواست چهره مخدوش شده دین را بیبراید و اسلام واقعی را بنمایاند. امام

حسین (ع) نیز با حاکمی رو در رو بود که ظاهری دینی داشت و استفاده ابزاری از دین کرده، مردم را فریب داده، احکام اسلامی را تحریف می‌نمود.

نزد مردم هم امام (ع) و هم معاویه، صحابی پیامبر بودند و نمی‌دانستند گفته و کرده کدام درست و اسلامی است اما معاویه با حيله و فریب توانسته بود چنین جلوه دهد که اختلاف وی با امام، درگیری و اختلاف قرائت و نظر دو صحابی یا درگیری دو قبیله است که تفاوتی ندارد کدام حکومت کنند. از این رو حتی برخی کسان که همراه امام با معاویه می‌جنگیدند، می‌پنداشتند امام به خاطر دست‌یابی بر حکومت، با معاویه می‌جنگد! و جنبه‌های حقیقی نبرد برای عموم مردم روشن نبود، چنان که خیلی‌ها نفهمیدند امام حسن (ع) با صلحش در پی رسوا و افشا کردن ماهیت پنهان معاویه بود. پس از اقدامات امام علی (ع) و امام حسن (ع) بود که چالش حاکمان و حکومت‌ها با دین آشکار شد، چنان که معاویه خودگفت:

«ما حاربتکم لتصوموا او تصلوا انما حاربتکم لاتامر علیکم و کل شرط شرطه للحسن تحت قدمی هذین.»<sup>(۲۰)</sup>  
آنچه معاویه پس از صلح انجام داد و شیعیان علی (ع) را کشت و خون‌ریخت و جنگ‌ها کرد و فتنه‌ها نمود، چهره پوشیده وی را نمایند.

تا اینجا مردم دیگر حاکمان ناحق خود را شناخته، حق را از باطل تشخیص می‌دادند، اما مساله‌ای دیگر رخ نمود. پس از آن که ماهیت معاویه معلوم گشت، کوشید شگرد و ترفندی دیگر به کار گیرد که به فساد کشاندن وجدان و سرکوب اراده مردم با تطمیع یا تهدید بود - یعنی پس از آن که تزویر به کار نیامد، متوسل به زر و زور شد. مثلاً «زیاد» که از یاران امام علی و والی فارس بود، در دامن دشمن افتاد نه بدان خاطر که معتقدات و باورهای مذهبی‌اش را از دست داد، بلکه هدایا و وعده‌های معاویه او را فریفت. وی هنگامی که توسط امام، والی شد، شخص عادل و درستکاری بود، اما بعداً عواطف و خواهش‌های نفسانی‌اش، بر فکر و منطق و خردش چیره شد و با این که حق را می‌شناخت، اما از آن سر برتافت.

تاریخ نشان می‌دهد معاویه در بیست‌سال حکومت‌خود، بیشتر افراد امت را چنین فاسد کرد و به فکر زراندوزی و جاه و مقام‌پرستی انداخت به طوری که جز عده‌ای شیعه خالص بقیه گرفتار شدند.

امام حسین (ع) در برابر امتی بی‌اراده قرار گرفته بود که با این که حق را تشخیص می‌داد، اما در پی مصلحت‌اندیشی و مقام و عطا بود، چنان که عمر بن سعد در عاشورا به امام که از سبب جنگ با ایشان پرسید گفت: به خاطر ملک ری و باغ و بوستان‌های آن‌جا با تو می‌جنگم! عمر سعد می‌دانست حسین (ع)، زاده پیامبر (ص) و سزاوار و شایسته خلافت است، اما خواهش‌های

و می‌خواست راه او باقی و مانا باشد و همگی در هر زمان که به چنین وضعی گرفتار آمدند، از وی پیروی و تاسی کنند، چنان که شاخص اصلی انتفاضه و جهاد کنونی امت، قیام و نهضت حسینی است، نیز انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، از قیام حسینی سرمشتق گرفت.

### نتیجه

با توجه به مقدمات سه گانه‌ای که گفتیم (الف و ب و پ) می‌توان به نگرش سومی درباره اهداف و انگیزه قیام حسینی رسید: انگیزه امام حسین(ع) از بین بردن حالت دنیاطلبی، ظلم‌پذیری، فساد، رخوت و سکوت حاکم بر جامعه اسلامی آن روز و آینده بود تا همیشه به امام تاسی کنند و در قبال ظلم و ستم و فساد حساسیت نشان دهند و برای مبارزه با آنان و از بین بردن آن اقدام نمایند. حتی اگر به قیمت جانشان تمام بشود.

### پانویست‌ها:

- ۱) کفایة الاثر فی النص علی الائمة، خزازی قمی، ص ۱۱۷، ج بیداری قم، ۱۴۰۱.
- ۲) امالی صدوق، ص ۲۱۷، ج مؤسسه البعثة، ۱۴۱۷.
- ۳) اللهوف فی قتلی الطفوف، علی بن موسی بن طاووس الحسینی، ص ۴۰، ج مهر ۱۴۱۷.
- ۴) کامل الزیارات، ص ۱۵۷، ج مؤسسه نشر الفقاهة، ۱۴۱۷.
- ۵) سوره کهف، آیه ۱۱۰.
- ۶) سوره انعام، آیه ۹.
- ۷) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۸۲، ج دارالمفید.
- ۸) مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۶.
- ۹) نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۱۱، حکمت ۲۵۰.
- ۱۰) مقتل امی مخنف، ص ۱۱۸، ج کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، ۱۳۹۸.
- ۱۱) تاریخ الامم و الملوک، ابن جریر طبری، ج ۴، ص ۲۶۶، ج مؤسسه الاعملی.
- ۱۲) همان، ص ۲۹۷.
- ۱۳) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۹.
- ۱۴) تنزیه الانبیاء، سید مرتضی، ص ۲۲۷ - ۲۳۱، ج دارالاضواء، ۱۴۰۹.
- ۱۵) الغدیر، ج ۱، ص ۳۲۶.
- ۱۶) ارشاد، ج ۲، ص ۷۶.
- ۱۷) مستدرک الوسائل، محقق نوری، ج ۱، ص ۱۱۶، ج آل البیت.
- ۱۸) انعام، ۹.
- ۱۹) نقل به مضمون از آن شهید در جلسه سخنرانی.

نفسانی‌اش وی را از همراهی با امام باز می‌داشت. دیگر قاتلان و کسانی که به جنگ با امام آمده بودند، نیز چنین وضعی داشتند (قلوبهم معک و سیوفهم علیک). این حال و روز، یعنی آن که وجدانها توسط دستگاه حاکمه، فاسد شده، بدین وسیله توانسته بود بر گرده مردم سوار شود و ایمان و اراده‌شان را برباید. در چنین وضع و حالی نمی‌شد به کلام و نظریه بسنده کرد و رفع خطر و بیماری فرا گیر امت، جز با اسوه و مقتدایی عینی، ممکن نبود. امت به چنان ایستایی و عقب‌گردی گرفتار آمده بود که هیچ فاجعه و سقوطی بدان پایه نمی‌رسید. انحطاط و ردالت اخلاقی و سیاسی به وجود آمده، عملیات نجات‌بخشی را نیاز داشت، تا از گسترش بیماری جلوگیری کرده، آن را درمان کند و اثر شفا بخش آن تا دراز مدت و نسلهای آینده باقی بماند.

شایان ذکر است که خلیفه و اطرافیان سعی در جذب امام نیز داشتند زیرا از قریش و بنی‌هاشم به شمار می‌آمد، شخصیتی با نفوذ و وجیه‌الملة بود لذا عطا‌های فراوانی را به سوی امام ارسال می‌کردند، اما امام دست از تمامی این امتیازات مادی و اجتماعی شست و نبرد خونینی را آغاز کرد، به خاطر آن که دیگر مردمان برخوردار و بهره‌مند، وقتی می‌دیدند امام به خاطر آنان، از هر چه داشته، چشم پوشیده و در راه مبارزه با ستم، از خون خود و اهل و عیالش گذشته، دچار شگفتی می‌شدند و جذب منش و کنش امام می‌گردیدند و از خود تعجب می‌کردند که چگونه تن به ذلت و پستی داده‌اند؟!

اینان امام حسین(ع) را به عنوان انسانی استثنایی و الگو، در برابر یزید ستمگر و فاسد قرار می‌دادند، و حتی اگر کم‌ترین حد مراتب انسانی را دارا بودند، پی به حق و ناحق می‌بردند و از راه و روش امام پیروی می‌کردند.

امام برای نمایاندن شدت و حدت ردالت و پستی حاکمان، و برای آگاهی و ارتقای بینش مردم، نیز زدودن غبار از چهره دین، حتی طفل شیرخوارش را با خود به میدان جنگ برد، چنان که به هنگام نبرد، عمامه رسول خدا را بر سر نهاد و به شکل و شمایل ایشان بود، تا عینا نشان دهد پیرو خط رسول خداست.

بنابراین، امام در پی دستیابی بر حکومت و شکست و سرنگونی یزید نبود (که بگوییم بعدا بر اثر پیشامدهای سوء، به هدفش نرسید) بلکه امام وضع اسفبار موجود را در نظر داشت و برای درمان آن، قیامی خونین نمود، تا وجدانهای خفته و تن به خفت داده را بیدار کند و بر جمود و خمود امت فائق آید. از این رو می‌بینیم آنان که به هنگام قیام امام، خود را پنهان کردند و از کوفه رفتند، حتی کسانی که با امام جنگیدند، پس از عاشورا، آگاه و متنبه شده، دست به قیام توأیین زدند و دیگر ترسی از قدرت حاکمه نداشته، در پی عطا و بخشش نبودند.

اثر انقلاب کبیر امام حسین(ع)، محدود بدان زمان نشد، زیرا امام از آن‌رو که رسالتی جاوید داشت، نظر به آینده داشت

# گفتگوی صمیمانه با امام حسین علیه السلام



## رحمت پور یزدی

پژوهشگر و کارشناس  
علوم تربیتی موسسه امام خمینی(ره)

### ۱. بنده گنهکارم و در برابر گناه صبر ندارم. لطف کنید مرا اندرزی بدهید؟

پنج کار را انجام بده و سپس، هر گناهی که خواستی، انجام بده. نخست، آن که روزی خدا را نخور و هر گناهی خواستی، انجام بده. دوم، از ولایت خدا بیرون برو و هر گناهی خواستی، انجام بده. سوم، جایی که خدا تو را نبیند، پیدا کن و هر گناهی خواستی، انجام بده. چهارم، چون فرشته مرگ آمد تا قبض روحت کند، او را از خود دور کن و هر گناهی خواستی، انجام بده. پنجم، چون فرشته جهنم تو را به دوزخ وارد کرد، به آن، وارد مشو و هر گناهی خواستی انجام بده.<sup>۱</sup>

### ۲. استدراج یعنی چه؟

استدراج خدای سبحان برای بنده اش، یعنی سرازیر کردن نعمت بر او و سلب (توفیق) سپاس گزاری از وی. (انسان غرق در نعمت‌های فراوان می‌شود و شکر گذاری را فراموش می‌کند).<sup>۲</sup> یکی از دعاهای بنده آن است که: خدایا! مرا با احسان، به تدریج، گرفتار (بد فرجامی) مساز و با بلا، تأدیبم مکن. «اللهم لا تستدرجنی بالاحسان، ولا تؤدبنی بالبلاء».<sup>۳</sup>

### ۳. اجازه بدهید معمایی از شما بپرسم، هفت چیز که خدا آفرید، اما در رحم نبود.

امام حسین(ع) در پاسخ تبسمی کردند. ببخشید چه چیز باعث تبسم شما شد؟ از این تبسم زدم که چیزی را پرسیدی که همچون خاشاکی بر دریای بی‌انتهای علم است. اما آن هفت چیزی که در رحم آفریده نشده‌اند، نخستین آدم(ع) بود، سپس حوا و کلاغ {هابیل} و قوچ ابراهیم(ع) و شتر قوم صالح و عصای موسی(ع) و پرنده ای که عیسی بن مریم(ع) آن را خلق کرد.<sup>۴</sup>

### ۴. معمای دوم: پنج پیامبر را نام ببرید که عرب زبان بودند؟

آن پنج پیامبر عرب زبان که درود خداوند بر همه آنان باد عبارتند از: حضرت هود، صالح، شعیب، اسماعیل، و محمد(ص).<sup>۵</sup>

### ۵. روی انگشتر نقره با نگین عقیقی که به دست دارید چه چیز حک کرده اید؟

در خواب مسیح عیسی بن مریم(ع) را دیدم. از او پرسیدم یا روح الله! چه چیز بر این انگشتر حک کنم؟ گفت: بر آن حک کن: «لا اله الا الله الملك الحق المبين».<sup>۶</sup>

ع بدهی ام زیاد است. دعایی برای ادای پرداخت بدهی ام بفرمایید؟

پدرم علی بن ابی طالب(ع) از بدهی که داشت به پیامبر اکرم(ص) خبر داد. پیامبر خدا(ص) فرمودند: «ای علی بگو: اللهم اغنني بحلالك عن حرامك، و بفضلك عن سواك»<sup>۷</sup> { خدایا! مرا به حلالت از حرامت، و به بخشش خودت، از غیر خودت، بی نیاز کن }.

## ۷. آیا هنگام ورود و خروج به مسجد دعای خاصی دارد؟

بله، پیامبر خدا(ص) زمانی که وارد مسجد می شدند این دعا را می خواندند «اللهم افتح لی أبواب رحمتک» و زمانی که خارج می شدند می خواندند «اللهم افتح لی رزقک»<sup>۸</sup>.  
و بدان که هر کس به خاطر خدای متعال به مسجدی وارد شود، میهمان خداست تا زمانی که از آن خارج شود.<sup>۹</sup>

## ۸. اینکه می گویند بردبار(حلیم) باشید یعنی چه؟

شکی نیست که بردباری زیور و زینت است.<sup>۱۰</sup>  
بردباری یعنی: فرو بردن خشم (خشم خود را کنترل کردن) و مالک نفس خویش بودن است.<sup>۱۱</sup>

## ۹. معنای بی نیازی در اسلام به چه معناست؟

بی نیازی یعنی: کمی آرزوها و رضایت به آنچه که تو را کفایت کند.<sup>۱۲</sup>

و کمتر دست نیاز بُردن به سوی مردم در دنیا، بی نیازی نقد است. و  
نیازخواهی فراوان از مردم، مایه خواری در زندگی و کاهش وقار است  
و در حقیقت فقر نقد است.<sup>۱۳</sup>

«اللهم اجعل غنای فی نفسی، و یقین فی قلبی...»<sup>۱۴</sup>

## ۱۰. برای طولانی شدن عمرم چه کار می توانم انجام دهم؟

اگر دوست دارید عمرتان طولانی شود و مالتان فراوان شود صله رحم به جا آورید و با خویشاوندان رابطه داشته باشید.<sup>۱۵</sup>

پیامبر خدا(ص) فرمودند: انسانی که سه سال از عمرش باقی مانده است، خدا آن را تا سی و سه سال امتداد می بخشد و انسانی که از خویشاوندش قطع رابطه می کند، در حالی که از عمرش سی و سه سال باقی مانده است، خدای متعال، آن را تا سه سال، کوتاه می کند.<sup>۱۶</sup>

## ۱۱. اگر کسی از شما عذر خواهی کند شما می پذیرید؟

اگر مردی در این گوش راستم دشمنامم دهد و در گوش

دیگرم از من عذر بخواهد، از او می پذیرم؛ زیرا امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) برایم گفت که شنیده است جدم پیامبر اکرم(ص) می فرمایند: «به حوض کوثر در نمی آید آن که عذر را نپذیرد؛ خواه عذرآورنده محق باشد یا مقصر».<sup>۱۷</sup>

## ۱۲. تسلیت و تبریک گفتن به چه دعایی باشد؟

پیامبر اکرم(ص) هنگام تسلیت این دعا را می کردند «آجرکم الله ورحمکم» { خداوند پادشاهان دهد و رحمتان کند! }

و در هنگام تبریک می فرمودند: «بارک الله لکم وبارک علیکم» { خداوند، برایتان مبارک گرداند و مبارکتان باد! }<sup>۱۸</sup>

## ۱۳. آخرین نصیحت شما برای اهالی خوبان چیست؟

بدانید که

آدمی است و همان روزش! هر کس صبح به سلامت برخیزد و بدنش بیمار نباشد و خوراکِ روزش را داشته باشد، گویی دنیا برایش فراهم است.<sup>۱۹</sup>

### پانویسها:

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۶.
۲. تحف العقول، ص ۲۴۶.
۳. کشف الغمه، ص ۲۴۲.
۴. تحف العقول، ص ۲۴۲.
۵. علل الشرایع، ص ۵۹۳.
۶. الفییه، شیخ طوسی، ج ۲۵۲.
۷. الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۳۱.
۸. همان، ص ۵۹۶.
۹. بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۵۸۵.
۱۰. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۲.
۱۱. مشکاه الانوار، ج ۱۲۲۴.
۱۲. معانی الخیار، ج ۶۲.
۱۳. تحف العقول، ص ۲۷۹.
۱۴. البیضاء، ص ۲۵۳.
۱۵. عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۷.
۱۶. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۷۵.
۱۷. درر السمطین، ص ۲۰۹.
۱۸. مسکن الفوائد، ص ۱۰۸.
۱۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۹۱۶.

گفتگوی  
صمیمانه با  
امام حسین

خدایا!  
مرا به حالت از  
حرامت، و به بخشش  
خودت، از غیر  
خودت، بی نیاز کن

# مسئله

علیه السلام

## مقاله و وارث آدم



دکتر علی شریعتی

باشند و بازمانده شهیدان! و شهادت دادند که در نظام ظلم و جور و جنایت، جلاد جانر بر کودکان شیرخوار تاریخ نیز رحم نمی‌کرده است! و شهادت دادند به سود کسانی که هرگز شهادتی به سودشان نبوده است و خاموش و بی دفاع می‌مردند.

یکی از بهترین و حیات‌بخش‌ترین سرمایه‌هایی که در تاریخ تشیع وجود دارد، شهادت است. ما از وقتی که، به گفته جلال «سنت شهادت را فراموش کرده‌ایم، و به مقبره‌داری شهیدان پرداخته‌ایم، مرگ سیاه را ناچار گردن نهاده‌ایم» و از هنگامی که به جای شیعه حسین(ع) بودن و شیعه زینب(س) بودن، یعنی «پیرو شهیدان بودن»، «زنان و مردان ما» عزادار شهیدان شده‌اند و بس، در عزای همیشگی مانده‌ایم! چه هوشیارانه دگرگون کرده‌اند پیام حسین(ع) را و یاران بزرگ و عزیز و جاویدش را، پیامی که خطاب به همه انسانهاست.

این که حسین(ع) فریاد می‌زند - پس از این که همه عزیزانش را در خون می‌بیند و جز دشمن کینه توز و غارتگر در برابرش نمی‌بیند - فریاد می‌زند که «آیا کسی هست که مرا یاری کند و انتقام کشد؟» «هل من ناصر ی نصرنی؟» مگر نمی‌داند که کسی نیست که او را یاری کند و انتقام گیرد؟ این سؤال، سؤال از تاریخ فردای بشری است و این پرسش از آینده است و از همه ماست و این سؤال انتظار حسین(ع) را از عاشقانش بیان می‌کند و دعوت شهادت او را به همه کسانی که برای شهیدان حرمت و عظمت قایلند اعلام می‌نماید.

اما این دعوت را، این انتظار یاری از او را، این پیام حسین(ع) را - که «شیعه می‌خواهد» و در هر عصری و هر نسلی، شیعه می‌طلبد؛ ما خاموش کردیم به این عنوان که به مردم گفتیم که

حسین(ع) اشک می‌خواهد. ضجه می‌خواهد و دگر هیچ، پیام دیگری ندارد. مرده است و عزادار می‌خواهد، نه شاهد شهید حاضر در همه جا و همه وقت و «پیرو».

شهید یعنی حاضر، کسانی که مرگ سرخ را انتخاب می‌کنند، اینان شهیدند؛ حی و حاضر و شاهد و ناظرند، نه تنها در پیشگاه خدا که در پیشگاه خلق نیز و در هر عصری و قرنی و هر زمان و زمینی. و آنها که تن به هر ذلتی می‌دهند تا زنده بمانند، مرده‌های خاموش و پلید تاریخند. آیا کسانی که سخاوتمندانه با حسین(ع) به قتلگاه خویش آمده‌اند و مرگ خویش را انتخاب کرده‌اند، در حالی که صدها گریزگاه آبرومندانه برای ماندنشان بود، و صدها

اکنون شهیدان مرده‌اند و ما مرده‌ها زنده هستیم. شهیدان سخنشان را گفتند و ما کرها مخاطبشان هستیم. آنها که گستاخی آن را داشتند که - وقتی نمی‌توانستند زنده بمانند - مرگ را انتخاب کنند، رفتند و ما بی‌شرمان ماندیم. صدها سال است که مانده‌ایم و جا دارد که دنیا بر ما بخندد که ما - مظاهر ذلت و زبونی - بر حسین(ع) و زینب(س) - مظاهر حیات و عزت - می‌گرییم، و این یک ستم دیگر تاریخ است که ما زبونان، عزادار و سوگوار آن عزیزان باشیم.

### خدایا! این چه حکمت است؟

ما که در پلیدی و متجرب زندگی روزمره جانوریمان غرقیم، باید سوگوار و عزادار مردان و زنان و کودکانی باشیم که در کربلا برای همیشه، شهادتشان و حضورشان را در تاریخ و در پیشگاه خدا و در پیشگاه آزادی به ثبت رسانده‌اند.

### خدایا این باز چه مظلومیتی است بر خاندان حسین؟

اکنون شهیدان کارشان را به پایان برده‌اند و خاموش رفته‌اند، همه‌شان، هر کدامشان، نقش خویش را خوب بازی کرده‌اند. هر کدام به نمایندگی و به عنوان نمونه و درسی به همه کودکان و به همه پیران و به همه زنان، و به همه بزرگان و به همه کوچکان! مردنی به این زیبایی و با اینهمه حیات را انتخاب کرده‌اند و ما شب شام غریبان می‌گیریم و پایشان را اعلام می‌کنیم.

می‌بینید چگونه در جامه گریستن بر حسین(ع) و عشق به حسین(ع)، با یزید همدست و همداستانیم؟ او که می‌خواست این داستان به پایان برسد.

این شهیدان دو کار کردند، همه برادرانه در برابر شهادت ایستادند تا به همه مردان، زنان، کودکان و همه پیران و جوانان همیشه تاریخ بیاموزند که باید چگونه زندگی کنند - اگر می‌توانند - و چگونه بمیرند - اگر نمی‌توانند.

و کار دیگری نیز کردند: شهادت دادند با خون خویش - نه با کلمه - در محکمه تاریخ انسان، هر کدام به نمایندگی صنف خودشان شهادت دادند که در نظام واحد حاکم بر تاریخ بشری - نظامی که سیاست را و اقتصاد را و مذهب را و هنر را، و فلسفه و اندیشه را و احساس را و اخلاق را و بشریت را همه را ابزار دست می‌کند تا انسان‌ها را قربانی مطامع خود کند و از همه چیز پایگاهی برای حکومت ظلم و جور و جنایت بسازد - شهادت دادند به سود همه مظلومان تاریخ، شهادت دادند به نفع محکومان این جلاد حاکم بر تاریخ که چگونه این جلاد ضحاک، مغز جوانان را در طول تاریخ می‌خورده است. و شهادت دادند که در نظام حاکم بر تاریخ چگونه زنان یا اسارت را باید انتخاب می‌کردند و ملعبه حرمسراها می‌بودند یا اگر آزاد باید می‌ماندند باید قافله‌دار اسیران

یکی از بهترین و حیات‌بخش‌ترین سرمایه‌هایی که در تاریخ تشیع وجود دارد، شهادت است. ما از وقتی که، به گفته جلال «سنت شهادت را فراموش کرده‌ایم، و به مقبره‌داری شهیدان پرداخته‌ایم، مرگ سیاه را ناچار گردن نهاده‌ایم».

توجیه شرعی و دینی برای زنده ماندنش بود، اینها زنده هستند؟ یا آنها که برای ماندشان تن به ذلت و پستی رها کردن حسین(ع) و تحمل کردن یزید دادند؟ کدام هنوز زنده‌اند؟

ای کسانی که می‌پندارید: «توانستن از جهاد معاف می‌کند»، و ای کسانی که می‌گویید: «پیروزی بر خصم هنگامی تحقق دارد که بر خصم غلبه شود»، نه! شهید انسانی است که در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن، با مرگ خویش بر دشمن پیروز می‌شود و اگر دشمنش را نمی‌کشد، رسوا می‌کند.

و شهید قلب تاریخ است، هم‌چنان که قلب به رگهای خشک اندام، خون، حیات و زندگی می‌دهد. جامعه‌ای که رو به مردن می‌رود، جامعه‌ای که فرزندانش ایمان خویش را به خویش از دست داده‌اند و جامعه‌ای که به مرگ تدریجی گرفتار است، جامعه‌ای که تسلیم را تمکین کرده است، جامعه‌ای که احساس مسؤولیت را از یاد برده است، و جامعه‌ای که اعتقاد به انسان بودن را در خود باخته است، و تاریخی که از حیات و جنبش و حرکت و زایش بازمانده است، شهید همچون قلبی، به اندام‌های خشک مرده بی‌رمق این جامعه، خون خویش را می‌رساند و بزرگ‌ترین معجزه شهادتش این است که به یک نسل، ایمان جدید به خویشتن را می‌بخشد.

حسین(ع) یک درس بزرگ‌تر از شهادتش به ما داده است و آن نیمه‌تمام گذاشتن حج و به سوی شهادت رفتن است تا پیام‌رسان باشد که اگر امامت نباشد، اگر رهبری نباشد، اگر هدف نباشد، اگر حسین(ع) نباشد و اگر یزید باشد، چرخیدن بر گرد خانه خدا، با خانه بت، مساوی است.

وقتی در صحنه با شهید شاهد نیستی، وقتی از صحنه حق و باطل زمان خویش غایبی، وقتی که شاهد عصر خودت و شهید حق و باطل جامعه‌ات نیستی، هرکجا که می‌خواهی باشد، چه به نماز ایستاده باشی، چه به شراب نشسته باشی، هر دو یکی است.

آنهایی که حسین(ع) را تنها گذاشتند و از حضور و شرکت و شهادت غایب شدند، همه با هم برابرند:

چه آنهایی که حسین(ع) را تنها گذاشتند تا ابزار دست یزید باشند و مزدور او،

چه آنهایی که در هوای بهشت، به کنج خلوت عبادت خزیدند و با فراغت و امنیت، حسین(ع) را تنها گذاشتند و از درد سر حق و باطل کنار کشیدند و در گوشه محراب‌ها و زاویه خانه‌ها به عبادت خدا پرداختند، و چه آنهایی که مرعوب زور شدند و خاموش ماندند؛

زیرا در آن‌جا که حسین(ع) حضور دارد - و در هر قرنی و عصری حسین(ع) حضور دارد - هرکس که در صحنه او نیست، هرکجا که هست، یکی است، مؤمن و کافر، جانی و زاهد، یکی است.

این است معنای این اصل تشیع که قبول هر عملی یعنی ارزش هر عملی به امامت و به رهبری و به ولایت بستگی دارد! اگر او نباشد، همه چیز بی‌معناست و می‌بینیم که هست.

هر انقلابی دو چهره دارد؛ خون و پیام! رسالت نخستین را حسین(ع) و یارانش گزاردند، رسالت خون را؛







این که حسین(ع) فریاد می‌زند - پس از این که همه عزیزانش را در خون می‌بیند و جز دشمن کینه توز و غارتگر در برابرش نمی‌بیند - فریاد می‌زند که «آیا کسی هست که مرا یاری کند و انتقام کشد؟» «هل من ناصر ینصرنی؟» مگر نمی‌داند که کسی نیست که او را یاری کند و انتقام گیرد؟ این سؤال، سؤال از تاریخ فردای بشری است.

که پیام حسین(ع) را که «زندگی هیچ نیست جز عقیده و جهاد» معترفند؛ پیام زینب به آنهاست که: «ای همه! ای هر که با این خاندان پیوند و پیماننداری، و ای هر کس که به پیام محمد مؤمنی، خود بیندیش، انتخاب کن! در هر عصری و در هر نسلی و در هر سرزمینی که آمده‌ای، پیام شهیدان کربلا را بشنو، بشنو که گفته‌اند: کسانی می‌توانند خوب زندگی کنند که می‌توانند خوب بمیرند.

خاندان ما پیامشان به شما، ای همه کسانی که پس از ما می‌آیید، این است: «هنر خوب مردن»، زیرا هر کس آن چنان می‌میرد که زندگی می‌کند. و پیام اوست به همه بشریت که اگر دین دارید، «دین» و اگر ندارید «حریت» - آزادی بشر - مسؤولیتی بر دوش شما نهاده است که به عنوان یک انسان دیندار، یا انسان آزاده، شاهد زمان خود و شهید حق و باطلی که در عصر خود درگیر است، باشید که شهیدان ما ناظرند، آگاهند، زنده‌اند و همیشه حاضرند و نمونه عمل‌اند و الگویند و گواه حق و باطل و سرگذشت و سرنوشت انسان‌اند.

آن چه می‌خواستم بگویم حدیث مفصلی است به عنوان رسالت زینب که:

«آنها که رفتند، کاری حسینی کردند، و آنها که ماندند، باید کاری زینبی کنند، وگرنه یزیدی‌اند!»

رسالت دوم، رسالت پیام است که از امروز عصر آغاز می‌شود. این رسالت بر دوش‌های ظریف یک زن، «زینب(س)» - زنی که مردانگی در رکاب او جوانمردی آموخته است! - و رسالت زینب(س) دشوارتر و سنگین‌تر از رسالت برادرش. آنهايي که گستاخی آن را دارند که مرگ خویش را انتخاب کنند، تنها به یک انتخاب بزرگ دست زده‌اند، اما کار آنها که از آن پس زنده می‌مانند، دشوار است و سنگین. و زینب مانده است، کاروان اسیران در پی‌اش، وصف‌های دشمن، تا افق، در پیش راهش، و رسالت رساندن پیام برادر بر دوشش، وارد شهر می‌شود، از صحنه برمی‌گردد، آن باغهای سرخ شهادت را پشت سر گذاشته و از پیراهنش بوی گل‌های سرخ به مشام می‌رسد، وارد شهر جنایت، پایتخت قدرت، پایتخت ستم و جلادی شده است، آرام، پیروز، سراپا افتخار، بر سر قدرت و قساوت، بر سر بردگان مزدور، و جلادان و بردگان استعمار و استبداد فریاد می‌زند:

«سپاس خداوند را که این همه کرامت و این همه عزت به خاندان ما عطا کرد: افتخار نبوت، افتخار شهادت...» اگر یک خون پیام نداشته باشد، در تاریخ گنگ می‌ماند و اگر یک خون پیام خویش را به همه نسل‌ها نگذارد، جلاد، شهید را در حصار یک عصر و یک زمان محبوس کرده است. اگر زینب پیام کربلا را به تاریخ باز نگوید، کربلا در تاریخ می‌ماند، و کسانی که به این پیام نیازمندند، از آن محروم می‌مانند.

رسالت زینب سنگین و دشوار است. رسالت زینب رساندن پیامی است به همه انسان‌ها، به همه کسانی که بر مرگ حسین(ع) می‌گریند و به همه کسانی که در آستانه حسین سر به خضوع و ایمان فرود آورده‌اند، و به همه کسانی



# گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت‌الله العظمی صانعی در دهه ۸۰

معمولاً روحانیون و عالمان دینی و مراجع تقلید در قم در مورد مسئله هسته‌ای ایران

صحبتی نمی‌کنند، به نظر جنابعالی دلیل آن چیست؟

یک جهت آن این است که معمولاً اطلاعات دقیق و کافی در خصوص مسئله هسته‌ای بیان نشده است و آقایان وقتی از جوانب این قضیه اطلاعی ندارند، موضعی اتخاذ نمی‌کنند، جهت دیگر آن هم این است که تلاش در جهت دستیابی به دانش و فناوری هسته‌ای توسط دولت‌ها و موافقت رهبری آغاز شده است و امروز هر گونه تصمیم‌گیری نهایی در مورد آن نیز از ناحیه ایشان است، بنابراین موضع‌گیری عالمان دینی در این مورد خصوصیتی ندارد. اما آنچه که قبلاً بنده در خصوص این مسئله بیان نموده‌ام این است که دستیابی به دانش و فناوری هسته‌ای در جهت مقاصد صلح‌آمیز جزو پیشرفتهای علمی و صنعتی در جهان امروز به حساب می‌آید و هر کشوری که توانایی و توانمندی آن را داشته باشد در این زمینه تلاش می‌کند زیرا مورد تأیید دولت‌ها و جامعه بشری است و معمولاً این فعالیتها تحت نظارت سازمان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی انجام می‌شود و از سوی دیگر هر گونه تلاش در جهت استفاده در مصارف نظامی و ساخت، تولید، نگهداری و کاربرد سلاح هسته‌ای

اعتماد و اطمینان افکار عمومی ملتها در جهت متقاعد کردن آنها که فعالیت ما در بخش دانش و فناوری هسته‌ای در جهت مقاصد صلح آمیز است. دلیل کارشناسان اقتصادی در این زمینه چیست با توجه به اینکه ایران از نفت برخوردار است و می‌تواند برای کسب درآمد بیشتر صادر کند؟ همان طور که عرض کردم منابع نفت و سوختها فسیلی تمام شدنی هستند و آلودگی محیط زیست را نیز به همراه دارند، ولی ما نیز می‌توانیم به نحوی اعتماد و اطمینان دولتهای غربی را به دست آوریم همان طور که برخی کشورها توانستند اعتماد به فعالیت در جهت مقاصد صلح آمیز را بدست آورند.

**به نظر جنابعالی تا چه اندازه دلایل و توجیهات کارشناسان و مسئولان ایران قابل قبول است که موضوع هسته‌ای را دنبال کنند؟**

کارشناسان و متخصصان عقیده دارند از نظر اقتصادی تولید برق اتمی برای کشور به صرفه می‌باشد و دانش و فناوری هسته‌ای را در جهت مقاصد صلح آمیز مورد استفاده قرار می‌دهند و به نظر آنان همین قدر کفایت می‌کند که در این زمینه فعالیت کنند.

**در حال حاضر بحث تحریم اقتصادی ایران مطرح شده است. در این صورت چه اقدامی به عمل خواهد آمد؟**

این موضوع به تصمیم دولت بستگی دارد و باید ببینیم کارشناسان و بازرسان سازمان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی چه نظری می‌دهند. جنابعالی به عنوان یک عالم دینی و مرجع تقلید آیا در این مورد دولت را راهنمایی می‌کنید؟

خیر، چون موضوع هسته‌ای برای دولت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و اخذ هرگونه تصمیم درباره آن با مشورت مجلس و دولت و رأی و تصمیم رهبری عملی خواهد شد. بنده صرفاً نظر و دیدگاه کلی راجع به این موضوع را از منظر دین بیان نمودم.

**به نظر جنابعالی دستیابی به انرژی اتمی تا این حد برای ایران مهم است؟**

به هر حال هر کشوری که از نظر پیشرفت علمی و تکنولوژی بتواند در زمینه دانش و فناوری هسته‌ای فعالیت کند، این امکانات را می‌تواند فراهم کند، منتها باید اولاً در جهت مقاصد صلح آمیز فعالیت کند و تحت هیچ شرایطی در جهت مقاصد نظامی مورد استفاده قرار ندهد، ثانیاً بتواند اعتماد و اطمینان سایر کشورهای جهان را در این زمینه بدست آورد، و یک نکته مهم این است که مسئولان باید به گونه‌ای تلاش کنند و از حقوق مردم دفاع کنند که به مردم ضرر و زیانی وارد نشود.

**با این دیدگاه که جنابعالی مطرح کردید اگر ایران را تحریم کنند، مردم نیز ضرر و زیان می‌بینند، آیا به مسئولان در این زمینه تذکر نمی‌دهید؟**

در پاسخ به سؤال قبلی نیز اشاره نمودم گفتن عالمان دینی موضع دولت را تغییر نمی‌دهد، تصمیم در این زمینه با قوه مقننه و مجریه و رأی نهایی رهبری است. تنها سفارش ما به دولتمردان آن است که تا حدی اصرار و پافشاری کنند و از حقوق مردم دفاع کنند که به مردم ضرر و زیانی وارد نشود. در واقع باید دانش و فناوری هسته‌ای در خدمت اقتصاد و جامعه و مردم قرار گیرد نه اینکه امکانات کشور و مردم در خدمت انرژی اتمی قرار



توسط هر کشوری از دیدگاه اسلام، قدغن و حرام است.

**آیا دولت ایران می‌تواند به هر دلیلی برای ساخت و تولید سلاح اتمی اقدام کند؟**

خیر، به طور کلی هیچ کشوری در جهان حق تولید، ساخت، نگهداری و کاربرد این سلاح را ندارد، بنده بر مبنای دیدگاه اسلام می‌گویم که حتی اگر کشوری با سلاح اتمی به کشور دیگری حمله کند، آن کشور حتی در مقام دفاع نیز نمی‌تواند مقابله به مثل کند و دلایل آن را در جای دیگر توضیح داده‌ایم و بایستی تمام کشورهای دنیا با تهیه یک معاهده بین‌المللی بتدریج برای امحای کلیه سلاح‌های اتمی در سطح دنیا اقدام کنند و در آینده شاهد جهانی عاری از سلاح اتمی باشیم.

**سؤال: به نظر جنابعالی آیا اولویت دادن به امور اقتصادی**

**و پیشرفت آن در کشور بر مسئله هسته‌ای ارجحیت ندارد؟**

به هر حال مسئولان و کارشناسان و متخصصان عقیده دارند که سوختهای فسیلی علاوه بر آلودگی محیط زیست منابع آنها محدود است و بایستی برای تأمین برق و سایر مصارف غیر نظامی از انرژی هسته‌ای نیز بهره‌مند شد. منتها کار مهمی که باید انجام شود این است که هم فعالیت فرهنگی انجام شود و فرهنگ سازی کنند و هم در سطح دنیا به جلب

گیرند و در نهایت صدمه و آسیب به آنان وارد شود.

**جنابعالی به عنوان عالم دینی و مرجع تقلید که به آینده توجه دارید، کشور را در یک سال آینده در چه وضعیتی می‌بینید؟**

اگر تصمیم به تحریم‌های شدیدتر بگیرند قطعاً موقعیت اقتصادی ایران ضعیف‌تر خواهد شد و پیامد آن برای اقتصاد جامعه و وضعیت معیشتی مردم بدتر خواهد شد، و چنانچه در امر مذاکره و گفتگو به توافق منطقی و عقلانی دست پیدا کنند، تحریم‌ها کاهش خواهد یافت و در وضعیت اقتصادی کشور گشایش خواهد شد و امید می‌رود وضعیت معیشت مردم بهبود پیدا کند، و اگر به صورت نامعلوم و بالاتکلیف باقی بماند، این وضعیت نیز به ضرر کشور خواهد بود.

**به نظر جنابعالی آیا می‌خواهند در مورد این مسئله از**

**این وضعیت بیرون بروند؟**

با توجه به فعالیت و تلاش کارشناسان و دانشمندان ایران و هزینه بسیار هنگفت برای دستیابی به دانش و فناوری هسته‌ای ما علاقه‌مند هستیم با اتخاذ سیاست روشن و شفاف همانند زمان جناب آقای هاشمی و آقای خاتمی با کارشناسان و بازرسان سازمان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری کنیم و بتوانیم اعتماد و اطمینان کشورهای جهان را مبنی بر فعالیت در جهت مقاصد صلح آمیز را بدست آوریم و بدون آنکه به کشور، اقتصاد، صنعت و معیشت مردم آسیب و زبانی برسد به اهداف علمی و اقتصادی در این بُعد دست یابیم.

**رئیس جمهور آمریکا آقای بوش ایران را محور شرارت معرفی می‌کند. در این مورد نظرتان چیست؟**

رئیس جمهور آمریکا نماینده نظام سرمایه داری در جهان است و قدرتمندان سیاسی معمولاً به منافع خودشان فکر می‌کنند و منافع ملی سایر کشورها را لحاظ نمی‌کنند. این درست نیست یک ملت مسلمان که ریشه در طول تاریخ دارد و هویت و فرهنگ ملی - اسلامی دارد را به شرارت متهم کرد. ایشان باید با مذاکره و گفتگو مسائل فیما بین را حل و فصل کنند و زمانی که در سطح بین‌المللی یک گفتگویی انجام می‌شود

بلاخره دو طرف سعی می‌کنند قانوناً از حقوق ملی خودشان دفاع کنند و به یک توافق منطقی دست یابند.

**به نظر جنابعالی روحانیون اقتصاددان‌های خوبی هستند؟**

اقتصاد یک رشته علمی است که باید در دانشگاه آن را فرا بگیرند، بنابراین کسی که در این زمینه مطالعه نکرده باشد نمی‌تواند در زمینه مسائل اقتصادی، نظری ارائه بدهد.

**با توجه به اینکه حوزه علمیه قم اخیراً در انتخاب طلبه و ارائه دروس سازماندهی می‌کنند و تعداد آنان بیشتر شده است، آیا در زمینه اقتصادی هم تغییراتی ایجاد شده است؟**

حوزه‌های علمیه در گذشته با هدف تعلیم علوم دینی و تبلیغ تعلیم اسلام پایه گذاری شدند چون افراد با ایمان و معتقد به هدف والایی

وارد حوزه‌های علمیه می‌شدند هر نوع کمبود و ضعف معیشتی را تحمل می‌کردند، لذا هم خوب کسب علم می‌کردند و خوب تبلیغ می‌کردند ولی رفته رفته حوزه تا حدودی به دولت وابستگی پیدا کرد و بودجه‌هایی برای رشد حوزه در نظر گرفته شد، افرادی که امروز جذب حوزه می‌شوند با تعلق برخی امکانات دولتی از موقعیت رفاهی خوبی بهره‌مند شدند، لذا امروز طلاب در مقایسه با گذشته سختی زیادی تحمل نمی‌کنند و شاید از همین روست که نمی‌توانند مانند گذشته در جامعه مؤثر واقع شوند و فرهنگ سازی کنند.

**آیا میزان علاقه به حوزه‌های علمیه و علوم دینی افزایش یافته است؟ علاقه به حوزه‌های علمیه به عنوان یک مسیر و راهکار برای یافتن یک شغل افزایش یافته ولی برای رضای پروردگار و یادگیری علوم حوزوی به منظور تبلیغ دین و تعالیم اسلام به مردم کاهش یافته است.**

**به نظر می‌رسد که حوزه علمیه امروز به شکل یک شرکت تجاری بزرگ عمل می‌کند و درآمد زیادی دارد.**

**بودجه این مراکز چگونه تأمین می‌شود؟**

مقدار زیادی از بودجه آن توسط دولت و ردیف بودجه عمومی کشور که در مجلس تصویب می‌شود و به طور سرانه به حوزه پرداخت می‌شود و مقداری هم از بودجه‌های مردمی و از طریق وجوهات شرعیه (خمس) اداره می‌شود. البته امثال ما که در حوزه فعالیت می‌کنیم به دولت وابسته نیستیم و مستقل هستیم و از بودجه دولت استفاده نمی‌کنیم، چون در کار سیاست و حکومت نیستیم. لازم به یادآوری است که حوزه‌های علمیه در زمان حیات امام(س) به هیچ وجه به دولت وابسته نبود و از بودجه عمومی کشور استفاده نمی‌کرد، بعد از رحلت امام تصمیم گرفته شد تا حوزه هر چه بیشتر به دولت وابسته شود و همین عامل سبب شده تا از میزان علاقه و اعتماد مردم به حوزه و روحانیت کم شود.

**چه تعداد طلبه در جلسات درس جنابعالی حاضر می‌شوند؟**

در جلسه درس حدود سیصد نفر شرکت می‌کنند ولی تقریباً به همه کسانی که در حوزه درس می‌خوانند شهریه می‌دهیم که حدود سی هزار نفر هستند.

**چه کمک‌هایی به طلاب ارائه می‌دهید. آیا در زمینه درمان نیز کمک می‌کنید؟**

ما در حد توانایی خودمان و آنچه که مربوط به مردم است و به صورت وجوهات پرداخت شده به طلاب شهریه می‌دهیم، البته مقدار آن کم است، در مورد هزینه‌های درمان هم توانایی زیادی نداریم ولی در برخی موارد در ماه هزینه درمان دو یا سه نفر را تقبل می‌کنیم.

**علت پرداخت شهریه به طلاب چیست؟**

طلاب علوم دینی در حوزه‌ها به فراگیری علوم دینی می‌پردازند تا در آینده تعالیم اسلام و فرهنگ تشیع را در جامعه ترویج کنند، حوزه‌های علمیه مانند دانشگاه‌های دولتی نیستند که با بودجه دولت اداره شوند، بلکه این مردم هستند که با پرداخت وجوهات شرعیه (خمس) به عالمان دینی موجب تقویت حوزه‌های علمیه می‌شوند و طلاب با دریافت همین شهریه می‌توانند زندگی ساده خود را اداره کنند و ادامه تحصیل بدهند.

**در طول تاریخ شهر قم و حوزه علمیه به گونه‌ای بوده که**

**باید دانش و فناوری هسته‌ای در خدمت اقتصاد و جامعه و مردم قرار گیرد نه اینکه امکانات کشور و مردم در خدمت انرژی اتمی قرار گیرند و در نهایت صدمه و آسیب به آنان وارد شود.**

به توضیح بیشتر داشته باشد بنده پاسخ کاملتر و مستدل را آماده می‌کنم و آنها پاسخ را برای افراد ارسال می‌کنند. در مجموع بنده برای تدریس و مباحثات علمی و نیز پاسخ به برخی از سؤالات افراد حدود دوازده ساعت مطالعه می‌کنم.

(مصاحبه خبرگزاری آمریکا با

حضرت آیت الله العظمی صانعی)

به نظر جنابعالی آیا استفاده از فیلم موسیقی غربی

توسط جوانان امکان‌پذیر است؟

به نظر بنده حرمت موسیقی و غنا حرمت محتوایی است، یعنی هر صوت و غنا و موسیقی که در آن ترویج بی‌بندوباری و بی‌عفتی باشد و یا در خدمت عیاشی و هوسرانی یا ترویج باطل و تخدیر آگاهی و به انحراف فکری کشاندن انسانها باشد و یا چهره ناخوشایند و خشن از اسلام عرضه کند، حرام است؛ و اگر غیر از این موارد باشد، استفاده از آن اشکالی ندارد.

جنابعالی به عنوان یک عالم دینی و رهبر مذهبی که

به نسل قبل تعلق دارید، چه پیامی برای نسل جوان امروز دارید؟

یکی از دستاوردهای مهم انقلاب اسلامی افزایش میزان آگاهی و شناخت مردم ایران نسبت به حقوق اساسی خودشان و آزادی‌های قانونی بود و امام (س) از آغاز نهضت در پانزدهم خرداد مصمم به افزایش بینش و آگاهی مردم بود. نسل جوان ما باید بیاموزد که چگونه از توانمندی‌ها و توانایی و ظرفیتهای خودش استفاده کند تا بتواند با ارتقاء سطح علمی و دانش خود نقش مهمی در جامعه ایفا کند. البته نسل جوان امروز به طور آگاهانه نسبت به مسائل اعتقادی، دینی و مذهبی تلاش می‌کند و علاقه‌مند به کسب بینش نسبت به مسائل دینی است و عالمان دینی نیز سعی می‌کنند به سؤالات، تردیدها و ابهام آنان پاسخ‌های مستدل و منطقی ارائه دهند، نسل جوان ما آموخته است که چگونه در جامعه امروز با هم تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند، وحدت، همدلی و وفاق ملی می‌تواند همگرایی و همبستگی جهانی بوجود آورد و با مردم جهان تعامل و دادوستد فرهنگی و تمدنی داشته باشیم و امیدواریم روزی فرا برسد که تمام مردم جهان در صلح، امنیت و آرامش در کنار یکدیگر زندگی مسالمت آمیز داشته باشند.

(مصاحبه خبرنگار تلویزیون فونیکس ژاپن

با حضرت آیت الله العظمی صانعی)

بر روی تعالیم اسلام فعالیت علمی و فرهنگی می‌کردند. آیا

مراکز دیگری نیز وجود دارد که این گونه باشند؟

حوزه علمیه نجف که قدمت طولانی دارد نیز در زمینه علوم اسلامی و گسترش فرهنگ تشیع تلاش و فعالیت می‌کند. بنای حوزه‌های علمیه این گونه است که عالمان دینی و اساتید آنچه را از تعالیم اسلام فرا گرفته‌اند برای طلاب تدریس می‌کنند و آنان نیز به مردم انتقال می‌دهند و احکام الهی را به آنان یاد می‌دهند.

معمولاً طلاب از چه کشورهایی هستند؟

طلاب که در حوزه درس ما شرکت میکنند معمولاً ایرانی هستند، طلاب غیر ایرانی هم از کشورهایی مانند پاکستان، افغانستان، هند، عراق و چند کشور دیگر نیز در درس شرکت می‌کنند.

علت راه اندازی وب سایت و پایگاه اطلاع رسانی در

اینترنت توسط شما چه بود؟

امروز از طریق اینترنت افراد می‌توانند سؤالات خود را مطرح کنند، مطالب علمی، دروس، کتب و سایر اطلاعات که در این پایگاه اطلاع رسانی قرار دارد را می‌توانند دریافت کنند و این یکی از راههای انتشار تعالیم اسلامی و فرهنگ تشیع است.

آیا بین حوزه علمیه قم و نجف از نظر اقتصادی رقابت

وجود دارد؟

خیر، حوزه علمیه قم و نجف به عنوان دو مرکز علمی هستند و یکسان می‌باشند و همواره تبادل علمی، استاد و طلبه بین آنها انجام می‌شده است.

آیا این یک سیاست کلی است که طلاب خارجی برای

تحصیل به ایران بیایند؟

آری، قبل از انقلاب نیز از کشورهای زیادی برای فراگیری تعالیم اسلامی افراد جذب حوزه علمیه می‌شدند.

این افراد که از کشورهای مختلف جذب حوزه می‌شوند،

آیا خودشان اطلاع دارند یا حوزه از آنها می‌خواهد به ایران

بیایند؟

شورای مدیریت حوزه علمیه قم از طریق اینترنت به معرفی حوزه و دروسی که تدریس می‌شود می‌پردازند، همچنین مبلغینی که به کشورهای

مختلف سفر می‌کنند به معرفی حوزه علمیه می‌پردازند و کسانی که مشتاق به فراگیری این علوم هستند را به سفر به ایران تشویق می‌کنند تا در حوزه

این علوم را فرا بگیرند و قطعاً در بازگشت به کشور خودشان تعالیم اسلام را به مردمشان می‌آموزند. در حال حاضر که موضوع دستاوردهای معنوی

زندگی بشر و تمدن مطرح است و انسانها معمولاً به دادوستد فرهنگی می‌پردازند، لذا طبیعی است که مراکز علمی در سطح جهان به جذب دانشجو اقدام کنند و به تبادل علمی کمک کنند.

بعد از اینترنت فکر می‌کنید مرحله بعدی چه خواهد بود؟

به پیشرفتهای علمی در زمینه علوم ارتباطات بستگی دارد، در حال حاضر بهترین و سریعترین وسیله ارتباطی در سطح دنیاست.

جنابعالی برای پاسخگویی به سؤالات مردم از طریق

اینترنت چقدر وقت می‌گذارید؟

افرادی که در قسمت پاسخ به سؤالات فعالیت می‌کنند بر مبنای فقهی این جانب سؤالات فقهی را جواب می‌دهند و چنانچه سؤالی باشد که نیاز

حوزه‌های علمیه در  
زمان حیات امام(س) به  
هیچ وجه به  
دولت وابسته نبود و  
از بودجه عمومی کشور  
استفاده نمی‌کرد، بعد  
از رحلت امام تصمیم  
گرفته شد تا حوزه هر  
چه بیشتر به دولت  
وابسته شود و همین  
عامل سبب شده تا از  
میزان علاقه و اعتماد  
مردم به حوزه و  
روحانیت  
کم شود.



رضا احمدی  
(پژوهشگر دینی)

## شریت نذری

### مقدمه:

نذری به لحاظ دیرینه شناسی دارای پیشینه زیادی در زندگی انسان است. همواره انسان در طول تاریخ برای رسیدن به خواسته‌هایش از این ابزار سود جست و با نذورات سعی در کسب رضایت معبود خویش در جهت تأمین نیازهایش دارد.

نذورات سنتی است که مورد اهتمام تمامی انبیاء الهی و امت‌های گذشته بوده و در اسلام نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

قرآن کریم داستان نذر همسر عمران، یعنی مادر حضرت مریم (س) را نقل می‌کند و می‌فرماید: و به یاد آورید هنگامی را که همسر عمران گفت: «خداوندا آنچه در رحم دارم برای تو نذر کردم که آزاد و در خدمت خانه تو باشد. از من بپذیر که تو شنوا و دانایی» (آل عمران، ۳۵) و در سوره مریم پس از نقل داستان تولد حضرت عیسی (ع) خدای متعال به حضرت مریم (س) می‌فرماید:

هرگاه کسی از انسان‌ها را دیدی (با اشاره) بگو: «من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین با کسی سخن نمی‌گویم» (مریم، ۲۹).

بنابراین نه تنها نذر با توحید، رضا، تسلیم و ادب در مقابل خدای عالم منافاتی ندارد، بلکه پیمان و وفاداری به حق تعالی، توحید و عبودیت و باعث تقرب به خالق هستی است.

نذر ممکن است فلسفه‌های گوناگونی داشته باشد، ولی مهم ترین آن، رسیدن به مطلوب و برآورده شدن حاجت است.

وفای به نذر واجب است. در فقه اسلامی نیز کتابی تحت همین عنوان وجود دارد. که به

مسائل نذر و فروعات فقهی آن پرداخته است.

### نذری:

نذر از سنت‌های بسیار پسندیده و انسان مدارانه ای می‌باشد که از گذشته به ماریسیده است، این سنت انسانی و الهی در اعیاد، روز تولد ائمه و در سوگواری‌ها به اجرا در می‌آید. این سنت، دارای جهت‌گیری انسانی، امدادی و خداجویانه است تا به وسیله آن کمکی به هموعان و پر نمودن خلأی از جامعه صورت می‌گردد. این عمل به شکل‌های مختلف ظهور و بروز می‌یابد؛ کتاب نذر در فقه ضوابط و احکام آن را بیان کرده است.

نذری امری برون دین است که مختص به دین نمی‌باشد و در مصادیق گوناگونی ظهور پیدا می‌کند. این عمل از آزاد کردن برده، تا سلام کردن به زیر دستان می‌تواند موضوع نذر باشد. نذر با رنگ دینی انسانی حس خاصی در نذرکننده ایجاد می‌کند. در اسلام قصد قربت شرط است که این عمل برای نزدیکی به خدا انجام می‌پذیرد.

نذرها دو دسته‌اند، نذرهای حجمی چون توزیع غذا، شربت و شیرینی یا دیگر مایحتاج جامعه را شامل می‌شود. نوع دیگر نذورات غیر حجمی مثل، نذر در ساخت بیمارستان، مدرسه، مسجد و حسینه، خرید آب سردکن و..... هریک از آنها دارای اثر دنیوی و اخروی است.

آنچه مورد بحث این نوشته است، نذرهای حجمی می‌باشد. در گذشته شهرها چون روستایی بزرگ بودند، که از نظر جمعیت، وسعت محدود بودند. توزیع هر نوع نذری در هر ساعت از شبانه روز مشکلی برای ساکنان بوجود نمی‌آورد.

### نذری در شهرهای عصر ما

شهرها امروز دارای جمعیت، وسعت زیاد، خیابانها و معابر باریک، وسایل نقلیه پرجمع، ترافیک سنگین و خسته کننده و.... هستند. پس هر اقدامی در شهرها، باید براساس شرایط حاکم بر آن انجام شود. در غیر این صورت برای شهروند و هم نوعان مشکل آفرین می‌شود. هدف از نذر جلب رضایت خداوند و کمک به هموعان است. اگر براساس شرایط عمل نشود، نقض غرض و به ضد خود تبدیل می‌گردد و بلکه موجب اذیت، آزار، راه‌بندان، ترافیک، ایجاد اضطراب در سرنشینان خودروها، ضایع کننده وقت مردم، اتلاف بنزین و سرمایه ملی و..... به ارمان می‌آورد که تزییع حقوق مردم می‌باشد. تزییع حقوق دیگران امری مذموم و حرام است. در حالیکه اصل نذر امری، مستحب است و اگر در مقام عمل مرتکب حرامی شویم نقض غرض می‌گردد..

گاهی در اثر توزیع نذری در معابر موجب ترافیک و

راه‌بندان، نارضایتی .. می‌گردد، که امری ناپسند و تزییع حقوق آنها، می‌باشد.

در دهه‌های اخیر در بعضی از شهرها شاهد رفتاری هستیم که موجبات مشکلات زیادی برای شهروند شده است و نقض غرض از نذورات را در پی دارد و این مسئله به صورت یک آسیب رفتاری در آمده که جامعه از آن رنج می‌برد.

### نذورات و مشکلات پیشرو

نذری‌های حجمی در سطح شهر، خیابانها و معابر عمومی برای هموعان مشکل بوجود می‌آورد، در حالیکه ما رضایت آنها را جلب نکردیم. این مشکل از دو جنبه قابل بررسی می‌باشد.

### الف- ضعف مدیریت

کسانی که مسئول توزیع شربت، شیرینی یا آش و... در پیاده رو و سطح خیابان هستند، محل مناسبی را انتخاب نکرده‌اند تا این امر پسندیده، درست اجرا شود. گذشت از اینکه کمکی بر هم نوعان نشده بلکه برای آنها، مشکلات آفرین گردیده است. ضروری است توزیع نذورات به مساجد و محل‌های که مزاحمتی برای دیگران ایجاد نمی‌کند، هدایت گردد.

### ب- تبلیغاتی شدن

نذری عملی، برای رضای خداست. در سالهای اخیر با سر و صدا گوش خراش در خیابان و معابر شهرها بر پا می‌شود. بیشتر بر تبلیغاتی شدن استوار است. در وسط خیابان بساط پهن نموده و به پخش شیرکاکائو، شربت و... مبادرت می‌کنند و ترافیک و راه‌بندان چند کیلومتر بوجود می‌آورند در کنار این عمل با استفاده از بلندگوهای بزرگ و صدای بلند موجب آزار صوتی عابران را فراهم می‌آورند.

### ج- استفاده کنندگان

مسئله بعدی که موضوع را بغرنج تر می‌کند، کسانی هستند که می‌خواهد نذری دریافت کنند، آنها بدون توجه به قوانین شهرنشینی عمل می‌کنند. برای نمونه با پارک دوبله وسیله نقلیه خود در وسط خیابان، یا توقف برای گرفتن شربت موجب راه‌بندان، ترافیک و مزاحمت برای دیگران می‌شوند. آنها بعد از گرفتن و خوردن، آش یا شربت، لیوان، کاسه آن را از ماشین به سطح خیابان پرت می‌کند.

### پیامدها:

#### ۱- پذیرش تزییع حقوق مردم

توزیع نذورات در خیابانها و پیاده‌روها بدون توجه به ایجاد مزاحمتی که از این ناحیه برای مردم ایجاد می‌شود،

نذری امری برون دین است که مختص به دین نمی‌باشد و در مصادیق گوناگونی ظهور پیدا می‌کند. این عمل از آزاد کردن برده، تا سلام کردن به زیر دستان می‌تواند موضوع نذر باشد.

توزیع نذورات در خیابان‌ها و پیاده روها بدون توجه به ایجاد مزاحمتی که از این ناحیه برای مردم ایجاد می‌شود، این امر را اثبات می‌کند که آنها حقی برای دیگران قایل نیستند، فقط می‌خواهد نیت خود را به هر قیمت پیش ببرند.



### مسلمانی کنون اسمیست بر عرفی و عاداتی دریغا کو مسلمانی دریغا کو مسلمانی

#### ۳- به خطر افتادن بهداشت عمومی

پرت کردن ظروف، از ماشین، رها نمودن روی چمن و معابر، بی‌احترامی به سایر شهروندان و نیز به خطر انداختن بهداشت عمومی است.

#### ۴- درد سر برای شهرداری

پس از تمام شدن مراسم و خلوتی شهر، کار رفتگران زحمتکش آغاز می‌شود، همه مردم در روز جشن و شادی، در کنار خانواده‌هایشان هستند، اما این بندگان خدا بخاطر بی‌مسئولیتی بعضی از شهروندان کارشان دو برابر روزهای دیگر می‌شود، آنها باید تا صبح لیوان، کاسه و غلاف و... جمع آوری کنند. این کار گذشته از ایجاد اذیت و آزار بر شهروندان، کار رفتگران شهر داری را اضافه نموده و موجب اتلاف هزینه عمومی است.

#### چه باید کرد؟

اگر شهرها چون گذشته بودند، نذری دادن در خیابانها و معابر عمومی برای کسی مشکل ایجاد نمی‌کرد، ترافیک سنگین موجب سلب آسایش، حرص خوردن، اتلاف وقت و سوخت، عقب افتادن از پرواز، اتوبوس و قطار، تاخیر در رسیدن بیماران اورژانسی به بیمارستان و... می‌شود، چه کسی ضامن این حجم از خسارت به مردم است؟ در حالیکه خسارت دیدگان رضایت ندارند. این مسئله در اثر بی‌توجهی به یک آسیب اجتماعی تبدیل شده است، جامعه ناگزیر است هزینه‌های آن را تا اصلاح تدریجی پرداخت نماید. به نظر می‌رسد راه اصلاح این آسیب آموزش عمومی، برخوردهای توجیحی باشد.

#### الف- آموزش عمومی:

#### ۱- نهادینه سازی حقوق شهروندی:

آموزش باید از کودکی و از کودکان آغاز نمود. مفاهیم چون حقوق انسان‌ها و... آموزش داده شود که همه شهروندان دارای حقوق هستند و هیچ کسی نمی‌تواند آن را نقض کند، همه باید حقوق یکدیگر را مراعات نمایند. اگر از کودکی آموزش آغاز شود، شهروندان آینده مردمی قانون مند خواهند بود.

#### ۲- تخلف امری قبیح شمرده شود

همه انسانها دارای حق هستند. در کنار این گزاره، این نکته هم باید آموخت که تزییع حقوق دیگران خط قرمز است، هرکس آن را

این امر را اثبات می‌کند که آنها حقی برای دیگران قایل نیستند، فقط می‌خواهد نیت خود را به هر قیمت پیش ببرند. این روحیه دارای پیشینه تاریخی درازی است، «الناس علی دین ملوکهم» معمولاً حاکمان مستبد حقوق مردم خود را تزییع می‌کنند و به رای، نظر آنها توجه نداشتند، این روحیه از حاکمان مستبد به توده‌های مردم هم سرایت کرده و اجتماعی شده است.

#### آلودگی محیط زیست

در مراسم مختلف، اعم از اعیاد (مانند نیمه شعبان و...) یا ایام محرم، مردم نذورات خود را مانند شربت و شیرینی گرفته تا شله زرد و آش و حلوا و... در ظروف یک بار مصرف توزیع می‌کنند. ولی متأسفانه علیرغم عقاید پاکتی که در ورای این عمل وجود دارد، شاهد آنیم که مصرف کنندگان بعد از استفاده، ظروف آن را در سطح معابر عمومی، خیابان‌ها و جوی‌های آب رها می‌کنند؛ به طوری که پس از اتمام مراسم، شاهد صحنه‌های بسیار زشت و خجالت‌آوری در سطح شهر هستیم. این اقدام محیط زیست را آلوده و چهره شهر را زشت و وکتیف می‌کند. در بعضی از اعیاد ما از میدان مفید قم تا جمکران شاهد لیوانهای یکبار مصرف شربت در کنار جاده هستیم.

#### ۲- ضربه به چهره ملی و مذهبی ایران

پس از پایان توزیع نذرات در هر منطقه، چهره آزار دهنده‌ای بوجود می‌آید. از محل توزیع تا جای که چشم می‌بیند، ظروف یکبار مصرف ریخته است. این رفتار از سوی مصرف کنندگان آسیب جدی بر حیثت ملی و مذهبی ایرانیان است. اگر یک بیگانه این صحنه را ببیند، موجب شرمندگی یک ملت است که ادعای مذهب حقه را دارد به اولیه ترین شرط زیست مدنی که رعایت بهداشت و نظم است، پایبند نیست.

در شب عاشوری امسال (۱۳۹۵) مسابقه فوتبال بین ایران و کره جنوبی برگزار شد. تماشاچیان قبل از شروع مسابقه عزاداری مفصلی انجام دادند، پس از پایان بازی و شکست کره جنوبی، تماشاچیان کره‌ای به جمع آوری زباله‌ها و اشغال‌های ورزشگاه مبادرت کردند. (سایت فرارو)

از سویی این رفتارها ظلم بزرگی بر چهره نورانی دین مبین اسلام است، که پیام آن «النظافت من الایمان» می‌باشد. پس قبل از اینکه به فکر خوردن مردم باشیم، باید فکری به حال تربیت و اخلاق اجتماعی آنها نمود. سنای غزنوی در دیوان اشعارش آورده است:

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی

ازین آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی





آموزش باید از کودکی و از کودکان آغاز نمود. مفاهیم چون حقوق انسان‌ها و... آموزش داده شود که همه شهر وندان دارای حقوق هستند و هیچ کسی نمی‌تواند آن را نقض کند، همه باید حقوق یکدیگر را مراعات نمایند. اگر از کودکی آموزش آغاز شود، شهروندان آینده مردمی قانون مند خواهند بود.

مردم و مسئولین در رابطه با موضوعاتی که رنگ و بوی دینی دارند، مسامحه و تعلل می‌کنند، تا متهم به مخالفت با امام حسین(ع) و... نشوندند. زیرا عده‌ای برای توجیه رفتار خود به این حربه‌های رو می‌آورند. بدین خاطر بسیار وحشت دارند. مسامحه و بی‌توجهی در این رابطه به معنای پذیرش این آسیب است که، موجب می‌شود، آسیب‌های بزرگتری بر جامعه تحمیل شود.

در مرحله توجیه می‌توان از فتاوی‌ی منتشر شده مراجع محترم تقلید استفاده نمود که بسیار کار ساز می‌باشد یا نهادهای مسئول استفتائات تخصصی از مراجع عظام نموده تا در پیش برد، حل مسئله کمک حالشان باشد. دسته‌ای از فتاوی‌ی منتشره شده در باره موضوع به شرح ذیل می‌باشد.

متن استفتا: توزیع شربت و شیرینی و در شب‌های عید در برخی خیابان‌های اصلی، که باعث راه‌بندان و ترافیک سنگین می‌شود، چه حکمی دارد؟

پاسخ آیت الله العظمی صانعی: اگر چه ایجاد مزاحمت برای افراد صحیح نمی‌باشد اما شایسته است که متصدیان اینگونه امور به نحوی برنامه ریزی نمایند که هم رعایت شعائر دینی و مذهبی شده باشد و هم حقوق مردم در عدم مزاحمت رعایت گردد.

#### پاسخ آیت الله العظمی صافی گلپایگانی :

به گونه‌ای تنظیم شود که هم شربت و شیرینی داده شود و هم اسباب زحمت و ناراحتی مؤمنین نشود.

پاسخ آیت الله العظمی مکارم شیرازی:

اگر این کار چنانچه بر خلاف قوانین و مقررات و نارضایتی مردم باشد، جایز نیست.

#### پاسخ آیت الله العظمی سید صادق شیرازی:

مطلب یاد شده از شعائر دین و لازم است، بلکه سعی شود تا حد امکان باعث این گونه امور نشود.

رعایت نکنند، گناه بزرگی مرتکب شده است. در این صورت تک تک شهروندان، نگهبان حقوق جامعه خواهند بود و انسان‌ها با پلیس درون به حمایت از قانون برمی‌خیزند. آنگاه تخلف و تضییع حق الناس، در اذهان عمومی قبیح باشد. جامعه با هیچ توجیحی نقض حقوق حتی یک نفر را نمی‌پذیرد.

#### ۳- اصلاح باورها

اعمال وجودی در واجب و مستحب تجلی پیدا می‌کند. عده‌ای برای کسب ثواب بیشتر به هر روایت منقول متمسک می‌شوند. عمل به فعل مستحبی حس خاصی در عمل کننده بوجود می‌آورد. این حس موجب شده است که عده‌ای تصور کنند که به هر قیمتی باید فلان عمل حتی در کف خیابان باید انجام داد، اگر چه برای دیگران مشکلی بوجود بیاورد، چون مربوط به شعائر مذهبی است، پس مشکلی ندارد و از سویی کسی جرئت مخالفت را ندارد چون می‌ترسد که او را به مخالفت با امام حسین(ع) و... متهم سازند.

ایجاد مزاحمت برای دیگران به اسم شعائر دینی بسیار خطرناک است و موجب دینگریزی می‌شود. درحالی که این عمل مسلمانان است و ربطی به اسلام ندارد. بعضی در جامعه توان درک این مطلب را ندارند و آن را به حساب دین می‌گذارند.

باید این باور اصلاح شود که حتی با شعائر دینی هم نمی‌توان برای دیگران مزاحمتی و مشکلی بوجود آورد، زیرا تضییع حق الناس، و حرام می‌باشد.

#### ب- برخورد های توجیحی:

پلیس و دستگاه مسئول و نیز، نهادهای تاثیر گذار نباید در مقابل آثار این آسیب، ساکت باشند و از ترس متهم شدن به جلوگیری از توزیع نذورات، از وظیفه خود شانه خالی کنند که آثار و تبعات بیشتری بر جامعه تحمیل خواهد شد.

نیات و احساسات پاکی که در پس توزیع نذری در معابر عمومی وجود دارد، گاهی موجب می‌شود که جوانان اینگونه فکر کنند که در راه امام حسین(ع) این کار را انجام می‌دهند، در مقابل آن فداکاری بزرگ چیزی نیست. حال هم ترافیکی در اثر ازدحام بوجود آید و لیوان، ظروفی در سطح خیابانی ریخته شود، چه می‌شود؟

نهادهای مسئول باید با برخورد توجیحی این جوان پاک را قانع کنند، که هر کاری که موجب اذیاء دیگران شود، حرام و توجیه بردار نیست. اگر این توجیه‌ها صورت گیرد، تاثیرات لازم را دارد. اما ترس از متهم شدن به جلوگیری از نذری و عذاراری، مانع رویاروی با مسایلی شده است.



## احکام شرعی به زبان حضرت آیت الله العظمی صانعی

به نقل از ارگان مکتب انقلاب در سال ۱۳۶۲

### چند مسأله درباره اجرای حدود اسلامی ....

(قرار ما بر این شد که قسمتی از آخر هر جلسه را اختصاص بدهیم به بحث و گفتگو درباره مسائل قانونی مملکت که به عنوان مسائل اسلامی مطرح می شوند، مثل بحث درباره حدود، دیات، و تعزیراتی که امروز در مملکت و دادگستری اجراء می شود.

در این جلسه چند مورد از مسائل «حدود» را که در قانون فعلی کشورمان، بر اساس قوانین اسلامی تصویب شده و علاوه بر اسلامی بودن، جنبه قانونی هم پیدا کرده است، بیان می کنیم: نخست این که: ...

از جمله مواردی که بعد از سه مرتبه جاری شدن حد شخص متهم محکوم به اعدام می شود، مربوط به مسائل تهمت افتراء است، همان طور که می دانید تهمت و افتراء هشتاد تازیانه «حد» دارد.

وقتی که تهمت جنبه ناموسی، و از بین بردن آبروی دیگران را داشته باشد، جنبه «ادعای شرف» پیدا می کند، مثلاً یک مرد به زنی تهمت می زند و او را به اعمال منافعی عفت متهم می سازد، یا بر عکس شخص مفتری، به مردی اتهام عمل منافعی عفت می زند، در این مورد، وقتی در دادگاه ثابت شود که مرد یا زن مورد اتهام بی گناه است، آن وقت به شخص تهمت زنده هشتاد ضربه تازیانه می زند. ولی اگر کسی سه مرتبه به خاطر تهمت زدن تازیانه خورد، بار چهارم او را اعدام می کنند.

البته فرقی نمی کند که افتراء زنده در کجا و چه وقتی تهمت زده باشد: امکان دارد یک نفر در مطبوعات و رسانه های گروهی به کسی یا عده بی تهمت بزند، یا شاید یک نفر توی مسجد یا محله به کسی تهمت بزند، در هر حال شخصی که به افراد بی گناه تهمت می زند، باید تازیانه بخورد، این قانونی است که هم قرآن گفته است، هم در روایات آمده، و هم در قانون فعلی مملکت تثبیت شده است.

### دربارهٔ تصادفات و تخلفات رانندگی

مسئلهٔ دیگر که باز به عنوان قانون مطرح است، دربارهٔ تصادفات و سوانح رانندگی است، وقتی موتور سواری به یک عابر می‌زند و به او صدمه می‌رساند، وقتی راننده‌ای با اتومبیل به شخصی می‌زند، یا یا ماشین و موتور برخورد می‌کند، و باعث می‌شود کسی بمیرد، یا این که از لحاظ جانی صدمه ببیند، باید در درجه اول از کارشناس خواست تا مشخص کند که آیا راننده مقصر است یا نه؟ آیا از مقررات و نظام حکومتی تخلف کرده

اگر شخص صدمه دیده نتوانست به هر علتی، در داد سرا این مطلب را عنوان کند که مثلاً پایش شکسته و تقاضای دیه دارد، می‌تواند به دادگاه مراجعه کند و پیش حاکم شرع برود و موضوع را به حاکم شرع بگوید. مثلاً کسی در یک سانحه رانندگی، که در آن راننده بوده است دستش می‌شکند، و بنا به علل و مسائلی، در داد سرا حرفی در این باره نمی‌زند، ولی بعداً می‌آید و در دادگاه جریان را به حاکم شرع می‌گوید و طلب دیه می‌کند، آن گاه، حاکم شرع موظف است رسیدگی کند و ببیند که چه مقدار دیه به او می‌رسد و از شخص متخلف دیه را به نفع متقاضی مطالبه کند، (این قسمت از صحبت‌هایم دربارهٔ ضرر و زیان و دیه بود، اما از لحاظ تخلف، شخص متخلف باید تعزیر شود).

### جمهوری اسلامی، یعنی جمهوری نظم و مقررات و قوانین

در قوانین قبلی، یکسری مجازات‌ها وجود داشت که اگر شخصی در رانندگی تخلف می‌کرد به بعضی از آن مجازات‌ها محکوم می‌شد، چنانچه کسی در اثر سرعت زیاد شخصی را می‌کشت، او را به ۶ ماه یا یکسال زندان می‌بردند، با این که اگر از چراغ قرمز می‌گذشت به مقداری جریمه مالی محکوم می‌شد، باید بدانیم که هنوز هم در قوانین حکومتی مملکت ما چنین مجازات‌هایی وجود دارد، بلی، این گونه مجازات‌ها و زندان‌ها و جریمه‌ها، سر جای خود باقی است، باید بدانیم که در جمهوری اسلامی، علاوه بر دیه، مجازات‌های قانونی نیز وجود دارد که متخلف محکوم به آن می‌شود، این طور نیست که بگوئیم چون در کشور ما حکومت جمهوری اسلامی برقرار است، می‌توانیم از چراغ قرمز بگذریم یا با سرعت غیر مجاز حرکت کنیم، خیر، جمهوری اسلامی یعنی نظم، جمهوری اسلامی یعنی حکومت مقررات و قوانین.

امروز وقتی که افسر راهنمایی و رانندگی گواهی نامه یک شخص متخلف را سوراخ می‌کند، وقتی او را به پرداخت مقداری وجه نقدی جریمه می‌کند، در اینجا کار خدایی انجام می‌دهد، و با این عمل در حقیقت یک نوع عبادت می‌کند.

در گذشته افسران راهنمایی و رانندگی، رانندگان متخلف را جریمه می‌کردند، بعضی‌ها را به زندان می‌انداختند، اما این عمل آنها عبادت نبود، فقط مسأله این بود که باید مقررات راهنمایی و رانندگی حفظ می‌شد. اما امروز مسأله فرق می‌کند، افسری که امروز برای حفظ قوانین جمهوری و نظام اسلامی جریمه می‌کند، در حقیقت عبادت می‌کند، وقتی راننده متخلف را به زندان می‌اندازند، تا دیگر رانندگان با سرعت غیر مجاز حرکت نکنند، و با احتیاط رانندگی کنند، این عمل آنها یک نوع عبادت و نیایش نزد پروردگار است، زیرا با این کار، از تکرار آن تخلف‌ها و تکرار آن لطمه‌ها و صدمه‌های جانی و خسارت‌های مالی که در واقع از مال ملت مسلمان و بیت المال حرام شده است، جلوگیری می‌کند و به خلق خدا خدمت می‌کند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

اگر شخص صدمه دیده نتوانست به هر علتی، در داد سرا این مطلب را عنوان کند که مثلاً پایش شکسته و تقاضای دیه دارد، می‌تواند به دادگاه مراجعه کند و پیش حاکم شرع برود و موضوع را به حاکم شرع بگوید.

یا نه؟ مثلاً کسی که می‌خواهد، پشت ماشین بنشیند، در درجهٔ اول باید گواهی نامه داشته باشد، خوب کسی که بدون داشتن گواهی نامه پشت ماشین بنشیند و یا کسی تصادف کند، پیداست که مقصر است، چون در درجهٔ اول او تخلف کرده و بدون گواهی نامه، رانندگی کرده است.

با این که کسی با داشتن گواهی نامه، با سرعت زیادتر از حد قانونی رانندگی کرده، یا بی احتیاطی کرده، با انحراف به چپ یا راست داشته، یا در جایی که نباید ترمز می‌کرده، بدون دلیل ترمز کرده و باعث بر خورد با دیگران و ایجاد صدمه و خسارت شده، و یا به هر دلیل دیگری تصادف کرده، و به کسی صدمه رسانده و کارشناسان راهنمایی و رانندگی هم، او را مقصر دانسته‌اند، وقتی او از نظر مقررات حکومتی متخلف شناخته شود، در آن صورت ضامن دیه و بدهکار دیه است، مثلاً اگر دست انسانی را از بین برده باید نصف خونیه‌های انسان را بدهد، اگر باعث شده یک چشم کسی کور شود، باز هم باید نصف خونیه‌های یک انسان را بدهد، اگر جراحات دیگری وارد کرده باشد، با نظر حاکم شرع باید دیه لازم را بپردازد، چون می‌داند که اگر صدمه و لطمه طوری است که دیه اش معین نشده، آن دیه را حاکم شرع معین می‌کند.

در قوانین قبلی این گونه موارد، ضرر و زیان نام داشت که توسط دادگاه و کارشناس معین می‌شد، اما امروز به آن دیه می‌گویند و در قانون دیات هم که از مجلس گذشته است، معین شده که صدمه رساندن به اعضای مختلف بدن مردم چقدر دیه دارد.



## گزیده‌ای از سخنان شهید مطهری (ره)

حماسه حسینی  
در بیان شهید مطهری

### [ظلم ما بر امام حسین علیه السلام]

آیا حسین علیه السلام یک شخصیت حماسی هست یا نه؟ آیا ما باید با وجود حسین و سرگذشت او یک احساس حماسی داشته باشیم یا یک احساس تراژدی، مصیبت، رثا و نغله شدن؟

حسین یک شخصیت حماسی است اما حماسه انسانی، حماسه بشری، نه حماسه قومی و نژادی. حسین سرود بی نظیر انسانیت است.

حادثه عاشورا و تاریخچه کربلا دو صفحه دارد: یک صفحه سفید و نورانی، و یک صفحه تاریک، سیاه و ظلمانی که هر دو صفحه‌اش یا بی نظیر است و یا کم نظیر. اما صفحه سیاه و تاریکش از آن نظر سیاه و تاریک است که در آن فقط جنایت بی نظیر و یا کم نظیر می‌بینیم. یک وقت حساب کردم و ظاهراً در حدود بیست و یک نوع پستی و لثامت در این جنایت دیدم، این صفحه را که نگاه می‌کنیم، در آن کشتن بیگانه می‌بینیم، کشتن جوان می‌بینیم، کشتن شیرخوار می‌بینیم، اسب بر بدن مرده تاختن می‌بینیم، آب ندادن به یک انسان می‌بینیم، زن و بچه را شلاق زدن می‌بینیم، اسیر را بر شتر بی‌جهاز سوار کردن می‌بینیم. از این نظر قهرمان حادثه یزیدین معاویه است، عبدالله بن زیاد است، عمر سعد است، شمر بن ذی الجوشن است، خولی است و یک عده دیگر. لذا وقتی که صفحه سیاه این تاریخ را مطالعه می‌کنیم، فقط جنایت و رثا بشریت را می‌بینیم. پس باید مرثیه بگوییم:

زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد  
فریاد العطش ز بیابان کربلا

اما کربلا یک صفحه دیگر هم دارد که قهرمان آن صفحه، حسین است و در آن صفحه، جنایت نیست، تراژدی نیست، بلکه حماسه است، افتخار و نورانیت است، تجلی حقیقت و انسانیت است، تجلی حق پرستی است. آن صفحه را که نگاه کنیم، می‌گوییم بشریت حق دارد به خودش ببالد.

چرا باید حادثه کربلا را همیشه از نظر صفحه سیاهش مطالعه کنیم و چرا باید همیشه جنایتهای کربلا گفته شود؟ چرا همیشه باید حسین بن علی از آن جنبه‌ای که مورد جنایت جانان است مورد مطالعه ما قرار بگیرد؟ چرا شعرهایی که به نام حسین بن علی می‌دهیم و می‌نویسیم، از صفحه تاریک عاشورا گرفته شود؟ چرا ما صفحه نورانی این داستان را کمتر مطالعه می‌کنیم، درحالی که جنبه حماسی این داستان صدبرابر بر جنبه جنایی آن می‌چربد و نورانیت این حادثه بر تاریکی آن خیلی می‌چربد. پس باید اعتراف کنیم که یکی از جنایات کنندگان بر حسین بن علی ما هستیم که

از این تاریخچه فقط صفحه سیاهش را می‌خوانیم و صفحه نورانیش را نمی‌خوانیم. حسین یک مکتب است و بعد از مرگش زنده‌تر می‌شود. دستگاه بنی امیه خیال کرد که حسین را کشت و تمام شد، ولی بعد فهمید که مرده حسین از زنده حسین مزاحمتر است، تربت حسین کعبه صاحب‌لان است. زینب هم به یزید همین را گفت، گفت:

«كَيْدُ كَيْدِكَ وَ اَسْعُ سَعْيِكَ، نَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تَمِيتُ وَحْيَنَا»  
اشتباه کردی، هر نقشه‌ای که داری به کار ببر ولی مطمئن باش تو نمی‌توانی برادر مرا بکشی و بمیرانی؛ برادر من زندگی‌اش طور دیگر است، او نمرد بلکه زنده‌تر شد. مرثیه گوها ابتدا مثل مرثیه گوهای حالا نبودند. کمیت مرثیه گو بود، دعبل خزائی مرثیه گو بود؛ همان دعبل خزائی که گفت: پنجاه سال است که من دار خودم را به دوش کشیده‌ام. او طوری مرثیه می‌گفت که تخت خلفای اموی و عباسی را متزلزل می‌کرد. او که محتشم نبود، شعرای ما چرخ و فلک را مسؤؤل شهادت حسین دانسته‌اند. کمیت که این جور نبوده؛ یک قصیده که می‌گفت دنیا را متزلزل می‌کرد، ولی با تاریخچه حسین، با نام حسین، با مرثیه حسین.

دیدند عجب! قبر حسین هم مصیبتی برای ما شده است. تصمیم گرفتند که قبرش را از بین ببرند. قبرش را خراب کردند، تمام آثار آن را محو کردند، پستی و بلندیهای زمین را یکسان کردند، به محل قبر آب انداختند به طوری که احدی در آن سرزمین نفهمد که قبر حسین در کدام نقطه بوده است. اما مگر شد؟ حتی روی آوردن مردم به آن بیشتر هم شد.

### تحریر هدف امام حسین علیه السلام

نمی‌دانم کدام جنایتکاری هدف حسین بن علی را تحریر کرد و همان چرندی را که مسیحیها در مورد مسیح گفتند، درباره حسین گفت که حسین کشته شد برای آنکه بار گناه امت را به دوش بگیرد!

با قبول این تحریر، چاره‌ای نبود جز اینکه فقط صفحه سیاه و تاریک این حادثه را بخوانیم تا مردم بگردند و مورد شفاعت قرار گیرند.

من نمی‌گویم آن صفحه تاریک را نباید دید بلکه باید آن را دید و خواند، اما این مرثیه همیشه باید مخلوط با حماسه باشد. اینکه گفته‌اند رثای حسین بن علی باید همیشه زنده بماند، حقیقتی است و از خود پیغمبر گرفته‌اند و ائمه اطهار نیز به آن توصیه کرده‌اند.

این رثا و مصیبت نباید فراموش بشود و باید اشک مردم را همیشه بگیرد، اما در رثای یک قهرمان.

اول باید قهرمان بودنش برای شما مشخص بشود و بعد در رثای قهرمان بگیرد، وگرنه رثای یک آدم نغله شده بیچاره بی‌دست و پای مظلوم که دیگر گریه ندارد.

در رثای قهرمان بگیرد برای اینکه احساسات قهرمانی پیدا کنید، برای اینکه پرتوی از روح قهرمان در روح شما پیدا شود و شما هم تا اندازه‌ای نسبت به حق و حقیقت غیرت پیدا کنید، شما هم عدالتخواه بشوید، شما هم با ظلم و ظالم نبرد کنید، شما هم آزادخواه باشید، برای آزادی احترام قائل باشید، شما هم سرتان بشود که عزت نفس یعنی چه، شرف و انسانیت یعنی چه، کرامت یعنی چه.

خیال می‌کنیم حسین بن علی در آن دنیا منتظر است که مردم برایش دلسوزی کنند یا -العیاذبالله- حضرت زهرا علیه السلام بعد از هزار و سیصد سال، آنهم در جوار رحمت الهی منتظر است که چهار تا آدم فکسنی برای او گریه کنند تا تسلی خاطر پیدا کند!

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (ره) ج ۱۷ ص ۳۷۸-۳۷۹



محمد تقی خلجی  
(بزرگوار و آیت الله)

«... وَ اسْتَفْرَغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ؛ بار خدایا!... و روزهای مرا همه، به انجام کاری که مرا برای آن آفریده‌ای (عبودیت)، مصروف دار.»

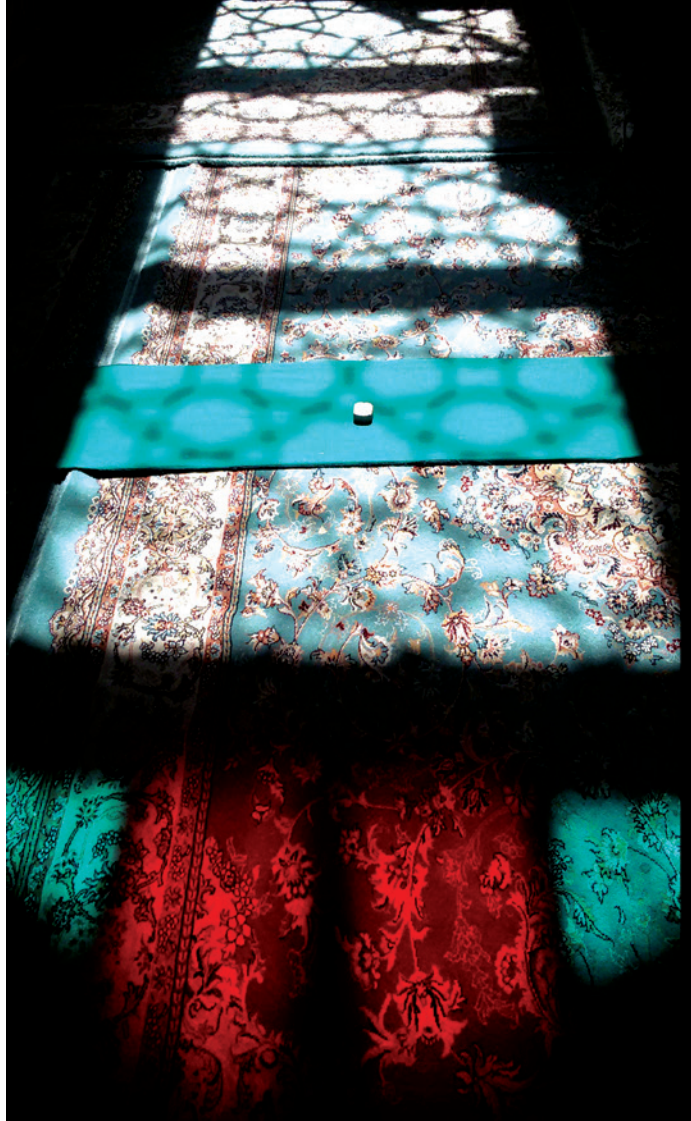
هر جا که باشیم، و در هر شرایطی که زندگی کنیم، ناگزیر این پرسش اساسی، که از روزگاران کهن تا روزی که انسانیت وجود دارد، برای اندیشه مندان؛ بلکه همه انسان‌ها مطرح بوده و خواهد بود: «ما که هستیم؟»، «از کجا آمده ایم؟» و «در این دنیا به چه کاری مشغولیم؟» و «سرانجام به کجا می‌رویم؟»، «عیان نشد که چرا آمدم، کجا بودم / دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم» (حافظ). و «اساساً برای چه هدفی آفریده شده‌ام؟». این‌ها، پرسش‌هایی است که مقتضای ساختمان طبیعی انسان و خواهانی‌های فطری اوست. بدین معنا که سرشت بشر - در

ورای تغییرات اتفاقی دوران‌های تاریخی و مدهای روز - همیشه سرشت بشری است؛ همان سرشتی که خداوند آدمیان را بر آن آفریده است و می‌دانیم که هیچ دگرگونی در آفرینش خداوند، راه ندارد: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. بنابراین، مادام که انسان هستیم، این پرسش‌ها، به ویژه پرسش اخیر (برای چه آفریده شده ایم؟)، که این مقال در صدد پاسخ به آن است، برای ما آدمیان، مطرح است، و نیرومندانه ذهن و دل ما را، به خودش مشغول کرده و پاسخ مطلوب، می‌طلبد. البته، بسیاری از انسان‌ها هستند که یا صرفاً این پرسش‌ها را به کناری می‌نهند و بی آن که دغدغه‌ای داشته باشند، زندگی می‌کنند، یا این که به پاسخ‌های پذیرفته‌ای که دیگران از اهل خانواده یا اجتماع شان، عرضه کرده اند، دل خوش می‌دارند. پیش از ورود به اصل پاسخ لازم است، از باب مقدمه، به نکته‌هایی چند، اشاره شود:

نکته نخست این که، خدای تعالی، حکیم است و حکمت، اقتضایش این است که از فاعل حکیم، کار عبث و بیهوده و بدون هدف، صادر نشود. در آیاتی از قرآن کریم و روایات رسیده از پیامبر گرامی (ص) و امامان اهل بیت (ع) این حقیقت متعالی، به طور صریح مورد توجه قرار گرفته است. در تبیین هدفمندی آفرینش فرمود: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ؛ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>(۲)</sup> و ما آسمان‌ها و زمین و آن چه را میان آن‌هاست، به بازیچه نیافریده ایم، ما آن‌ها را جز به حق (برای هدفی) نیافریده ایم ولی بیش تر آنان نمی‌دانند». و در تبیین آفرینش انسان که در میان این منظمه کیهانی عظیم، بر روی کره زمین زندگی می‌کند، فرمود: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ لِنَا لَا تَرْجَعُونَ»<sup>(۳)</sup> آیا پنداشته اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟». علی (ع) فرمود: «وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا»<sup>(۴)</sup> و بدانید ای بندگان خدا، که خداوند شما را پوچ نیافریده، به بیهوده رهاپتان نکرده است.»

دوم این که، در تبیین حکمت الهی باید گفت: طبیعت و مصنوعات خداوند، از جمله انسان علاوه بر این که دارای مقصد است، حکمت خداوندی نیز اقتضای آن دارد که آن‌ها را به مقصد و غایت شان برساند و این همان نکته بسیار مهمی است که حضرت موسی (ع) در پاسخ به پرسش فرعون فرمود: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛<sup>(۵)</sup> پروردگار ما، کسی است که آفرینش هر چیز را به [فراخور] او، ارزانی داشته، سپس راهنمایی کرده است». سوم این که، استغناء خداوند (غنا ذاتی و بی نیازی مطلق او) از آفریده‌ها، از جمله انسان، از مباحث مهمی است که در جای جای قرآن کریم، موج می‌زند؛

# اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم اخلاق)



شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاده (ع)

تبیین ایمان از منظر آموزه‌های دینی

(بخش ۱۷)

و البته در آیاتی ویژه به طور صریح بدان پرداخته شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>(۱)</sup> ای مردم! شما نیازمندان درگاه خداوند هستید و تنها خداوند است که بی نیاز ستوده است».

حاصل این نکته‌ها این است که خداوند جهان، و در این میان، انسان را به بازی نیافریده؛ چرا که بازیگر نیست و عبث و بیهودگی و بی هدفی و باطل را به حوزه کارش راه نیست، و این تنها ماده گرایان و نیست انگارانند که می‌پندارند، پدیده‌های هستی، کاروانی سرگردان و هرزه پویند: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»<sup>(۲)</sup> این پندار کافران است، پس وای از آتش [دوزخ] بر کافران».

و اما هدف از آفرینش انسان از نگاه ادیان الهی و جامع‌ترین آن‌ها، اسلام، «عبادت و عبودیت» است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>(۳)</sup> و پریان و آدمیان را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند».

عبودیت انسان، در برابر خداوند و تحقق آن در وجود آدمی و آگاهی از آن، سنگ نخست بنای حیات انسانی او در این جهان است. و این همان هدف برتری است که خداوند، در آفرینش حکیمانه خود، برای انسان و پری، منظور کرده است، تا در سرای پسین، از «جوار قرب ازلی» در بوستان‌ها و در کنار جویبارها، در جایگاهی راستین نزد فرمانفرمایی توانمند، برخوردارشان سازد: «فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ. فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»<sup>(۴)</sup>.

بر این اساس، آدمیان که به این جهان آمده‌اند، تا بندگی کنند؛ بنده ای پرستنده در برابر پروردگاری سزاوار پرستش. و همین رابطه گوهری است که به حیات آدمی معنا می‌بخشد و او را در مسند خلیفه‌اللهی (جانشینی خداوند) در زمین، می‌نشاند تا زمین خدا را پردازش کند؛ چرا که فرمود: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»<sup>(۵)</sup> او شما را از زمین پدیدار کرد و شما را در آن، به آبادانی گمارد». حاصل آن که ما آدمیان را به هدف بندگی آفرید و درک و تحقق این بندگی است که ما را بر همه آفریده‌هایش، برتری داده و کرامت و بزرگواری بخشیده است. برای همین، منزلت ما آدمیان، در این جهان، بندگی است و سپس، و فراتر رفتن از این منزلت، پانهادن در مرز خدایی است و این زشت‌ترین نوع شرک و ورزی و در حقیقت انکار بندگی انسان است در برابر خداوند:

### هست الوهیت ردای ذوالجلال

هر که در پوشد برو گردد وبال

تاج از آن اوست آن ما کمر

وای او کز حد خود دارد گذر<sup>(۱۱)</sup>

آری، تاج سلطنت، تنها و تنها، از آن خداوند است و کمر خدمت بندگی بستن نیز، شایسته ماست. مقام و منزلت خداوندی جامه‌ای است که فقط بر خداوند صاحب جلال و شکوه می‌زیبد، و هر کس این جامه را درپوشد، دچار بلا و عذاب گردد:

در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند

اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی

کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری

خواسته سوم امام سجاد(ع)، در این فراز از نیایش، آگاهی از هدف آفرینش انسان و تحقق آن در برابر پروردگار متعال است؛ یعنی درک حقیقت «عبودیت» و عبادت؛ عبودیتی که همواره اولیای الهی بدان نازیده‌اند: «وَاسْتَفْرَغَ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ؛ بار خدایا! بر محمد و دودمانش درود فرست... و روزهای مرا همه،

در آن چه مرا برای آن آفریده ای، بگمار؛ چرا که از دیدگاه امام(ع) فلسفه وجودی بشر این است که خدا را بپرستد و از این رهگذر به عبودیت کامل برسد که البته به این معنا نیز هست که بدانید کمال انسانیت چیست.

امام سجاد(ع) که خود «لطیف‌ترین روح پرستنده»<sup>(۱۲)</sup> و زیور پرستندگان است (زین العابدین)، با این تعبیر بسیار نغز و در عین حال پرمغز، به ما آدمیان می‌آموزد که در ژرف‌ترین معنای پرستش غور کنیم تا این حقیقت وجودمان در مقام بنده کامل خداوند و هم چنین در مقام مخلوقاتی که خداوند آن‌ها را هم صحبت موثق خویش آفریده است، جامه تحقق ببوشد؛ چرا که انسان آینه ای است که همه اسماء و صفات خداوند در آن جلوه گر است. نکته این که در پاره‌ای تفسیرها: «لِيَعْبُدُونِ» (تا مرا بپرستند)، «لِيَعْرِفُونِ» (تا مرا بشناسند) معنا شده است، آن هم شناختی (معرفتی) که فقط از طریق تحقق بندگی کامل آدمی امکان پذیر است. و البته آن تحقق به لحاظ ریشه لغوی فقط به این معنا نیست که از خداوند در مقام پروردگار خویش اطاعت کنیم، بلکه همچنین به این معنا است که بدانیم همه چیز در نهایت، متعلق به خداوند است و ما در حد ذات خود، جز موجودی «فقیر» نیستیم، و این بالاترین معنای بندگی و خشوع کردن بر آستان حق است که در حقیقت درک «نیستی» ما آدمیان در برابر خداوند است و فقط با گذشتن از این دروازه نیستی است که می‌توانیم به اصل خویش برسیم و حجاب وجود جدا افتاده از حق را کنار بزنیم، تا در جرگه بندگان او درآییم. بنابراین، پرستش (عبادت) خداوند که هدف آفرینش انسان است صرف فعالیت از فعالیت‌های بشر، یعنی انجام مراسم و مناسک خاص دینی نیست؛ بلکه این فعالیت معرف عبودیت و در نهایت معرف انسانیت است و از همین روست که پرستش خداوند از روی معرفت، تحقق غایت خلقت و برترین شکل عبادت و بندگی است.

نکته مهم تر این که قلمرو عبادت در اسلام، تنها در حوزه نیایش‌ها و شعاری مانند نماز و روزه و حج و... نیست؛ بلکه همه اندیشه‌ها و رفتارها و خلق و خوی آدمی را شامل است. بدین معنا که شاعر الهی، و نیایش‌های مرسوم در شریعت اسلام، آبادانی زمین، جهاد در راه خداوند، صبر بر شدائد و خرسندی از تقدیر خداوند، کار و تلاش برای تأمین معیشت و فراهم آوردن رزق و کمک به نیازمندان، اندیشه و عمل و علم آموزی، همه و همه، قلمرو عبادت و عرصه «عبودیت» انسان است. از همین روست، که یک مسلمان مؤمن می‌تواند همه کوشش‌های فکری و علمی خود را، به اعتبار این که همه مکان‌ها، عرصه حضور فراگیر خداوند و همه ساحت‌ها، ساحت الهی است، عبادت بداند و در همه جا و در همه حال، در حال پرستش خدا باشد.

### پا نوشت‌ها:

۱. روم، آیه ۳۰.
۲. دخان، آیه ۳۹ - ۳۸.
۳. مؤمنون، آیه ۱۱۵.
۴. معادینخواه، عبدالمجید، خورشید بی غروب، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.
۵. طه، آیه ۵۰.
۶. قاطر، آیه ۱۵.
۷. ص، آیه ۲۷.
۸. ذاریات، آیه ۵۶.
۹. قمر، ۵۵ - ۵۴.
۱۰. هود، آیه ۶۱.
۱۱. مولوی، مثنوی، بیت ۵۳۴ - ۵۳۲.
۱۲. این تعبیر درباره امام سجاد(ع) از مرحوم دکتر علی شریعتی، در کتاب نیایش اوست.



چند واکنش به برخی عزاداری و مداحی‌های مشهور

### هشدار روزنامه «جمهوری اسلامی» درباره «جمهوری مداحان»

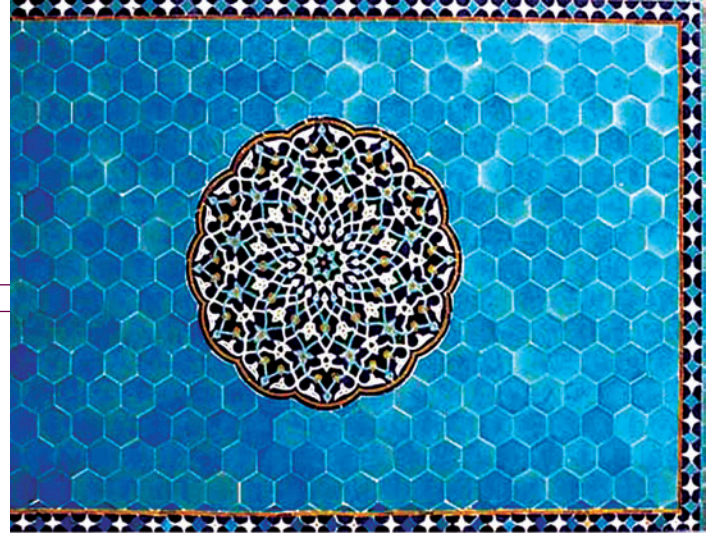
در سرمقاله این روزنامه به قلم حجت‌الاسلام والمسلمین مسیح مهاجری آمده است: تعطیلات تاسوعا و عاشورای حسینی امسال که با تعطیلات آخر هفته همراه شد، فرصت خوبی برای حضور در محافل عزاداری محرم و به دست آوردن برآوردی از واقعیت‌های موجود در جامعه امروز در این زمینه فراهم ساخت. این مقاله، خلاصه‌ای از این برآورد است که می‌تواند گزارشی واقع‌بینانه از آنچه جامعه اسلامی و انقلابی ما را تهدید می‌کند باشد. اگر گوش شنوایی باشد قاعدتا باید برای مقابله با این تهدید چاره‌ای بیندیشد.



۱- اکثر مساجد، همچنان به روش‌های سنتی عبادات و عزاداری‌ها پای‌بند هستند. نماز اول وقت در شب‌های تاسوعا، عاشورا و شب شام غریبان برپا می‌شود، مردم، مساجد را پر می‌کنند، یک روحانی بعد از نماز به منبر می‌رود، بعد از موعظه و تشریح درس‌های واقعه عاشورا روضه‌ای می‌خواند و در پایان، نوحه‌خوانی و سینه‌زنی برگزار می‌شود و نذری داده می‌شود. این روش، فضای مسجد و عزاداری حسینی را مالا مال از صفا می‌کند، قلب‌ها را در یک سفر معنوی به کربلا می‌برد و مردم را با اهداف قیام امام حسین (ع) آشنا می‌کند اما افسوس که جمعیت مساجد بعد از نماز به حداقل می‌رسد.

۲- در خیابان‌ها، خیمه‌هایی با پارچه‌هایی سیاه و کتیبه‌هایی حاوی شعارهای واقعه عاشورا برپا شده‌اند که چند جوان مخلص در آنها به دادن جای یا شربت به مردم مشغولند و بلندگوها نیز شعاری از مداحان را درباره کربلا پخش می‌کنند. بعضی خودروها ترمز می‌کنند و سرنشینان آنها چای یا شربت می‌گیرند و می‌خورند و همین توقف کوتاه، ترافیک سنگینی ایجاد می‌کند و بقیه خودروها با بوق‌زدن‌های ممتد، اعلام می‌کنند که از این وضعیت ناراحتند و می‌خواهند هرچه زودتر عبور کنند تا به کارشان برسند یا مریضشان را به بیمارستان برسانند. صحنه خوشایندی نیست و اخلاص جوان‌های گرداننده خیمه‌ها را به نتیجه مطلوب نمی‌رساند.

۳- در خانه، به تلویزیون که نگاه می‌کنی، مداحان خاص را با مضامینی که یا تکراری هستند و یا سطحی و خارج از چارچوب‌های هدفمند قیام عاشورا، درحال نوحه‌خوانی نشان می‌دهد با عده‌ای از مردم که پیداست با اخلاص به محفل آنها آمده‌اند ولی در پایان نه چیزی گیر آنها می‌آید و نه بینندگان تلویزیون. سرگرمی خوبی است و البته برای بسیاری از بینندگان در موارد زیادی این سوال پیش می‌آید که بعضی از مستمعین این مداحان



# چشم‌انداز

چرا با شنیدن کلمات و عبارات معمولی و خالی از محتوای معنوی یا حماسی به هوا می‌پرند و دست‌ها و سرهایشان را به علامت شوریدگی به همدیگر مشغول می‌کنند! تلویزیون البته گاهی نوحه‌های سنتی با محتوا و تک و توک سخنرانی‌های قابل استفاده هم دارد اما در مقایسه با ظرفیت رسانه ملی و نیازی که جامعه دارد، بسیار اندک است.

۴- در جای جای شهر، هیات‌های عزاداری، حسینیه‌ها و تکیه‌هایی هم در همین شب‌ها فعالند که بیشتر آنها از دو نقص عمده رنج می‌برند؛ یکی کمبود مداحان سنتی و دیگری کمبود خطیب یا واعظ باسواد و صاحب حرف‌های نو. کثرت این عزاخانه‌ها موجب می‌شود مساجد بعد از نماز مغرب و عشاء به تدریج خلوت شوند چون عزاداران وقتی به این همه هیات و حسینیه و تکیه تقسیم می‌شوند، سهمی برای مساجد باقی نمی‌ماند. نذری‌های مفصل هم در جذب افراد به این عزاخانه‌ها سهم قابل ملاحظه‌ای دارند ولی افسوس که اکثر این محافل نیز چیزی برای عرضه کردن به مردم ندارند.

۵- پدیده جدید و ناخوشایندی که در حال شکل گرفتن است، این است که در محافل عزاداری خیابانی و خانه‌ای و تکیه‌ای، واعظ و خطیب در حال حذف شدن است و همه چیز به مداحان ختم می‌شود. مداحان البته اگر حد خود را رعایت کنند و به پیروی از مداحان سنتی اشعار پرمغز بخوانند و از روضه مقاتل تجاوز نکنند و به خواب و خیال و دروغ و تهمت متوسل نشوند و هوس سخنرانی هم نکنند، خوب است ولی متأسفانه بسیاری از آنها حد خود را نمی‌شناسند و مرتکب این همه می‌شوند و شعور را فدای شوری می‌کنند که فقط در همان محفل عزا با مخاطبان آنها همراه است و از آنجا که خارج می‌شوند با آنها خداحافظی می‌کند. حذف واعظ و خطیب، شاید به خاطر کمبود آنان باشد ولی به نظر می‌رسد محافل عزاداری به شدت به سوی سطحی‌شدن و فاصله‌گرفتن از محتوا در حرکتند. نسل جدید مداحان نیز به این پدیده به شدت دامن می‌زنند و با ورود به عالم وعظ و خطابه، در عین حال که از محتوای دین بی‌خبرند، تلاش می‌کنند جای واعظان و خطبا را بگیرند. آنها دخالت در سیاست و تعیین تکلیف برای مسئولین نظام و دولت را نیز به وظایف خود اضافه کرده‌اند و به این ترتیب، نظریه «جمهوری مداحان» را که قبلاً یک فرضیه بود، به تحقق نزدیک کرده‌اند.

۶- هم مداحی و هم منبر هر دو باید با سیاست همراه باشند اما هیچکدام حق ندارند به سیاست‌بازی آلوده شوند. اینکه گفته می‌شود مجالس دینی نباید سکولار باشند مطلب کاملاً درستی است ولی باید معنای آن را فهمید. قیام امام حسین(ع)، قطعاً سیاسی بود. به همین دلیل اگر فلسفه این قیام در اشعار مداحان و سخنان واعظان و خطیبان بیاید، مداحی و منبر هر دو سیاسی می‌شوند و دیگر سکولار نخواهند بود ولی اگر مداح و منبری، به جای تشریح فلسفه قیام امام حسین(ع) به تعریف از چشم و ابروی حضرت عباس بپردازند و قداست عاشورا و کربلا را به مقاصد جناحی آلوده کنند، اولی عین سکولاریسم و دومی ورود به بازی‌های سیاسی است و هیچکدام سیاست نیست. متأسفانه امروز، این هر دو خطر در کمین محافل عزاداری‌های ما هستند.

۷- برای تلویزیون اکنون رقیبی جدی ظهور کرده که فضای مجازی است. تلویزیون باید در دهه عاشورا بلندگوی حماسه حسینی باشد و فریاد «لیبیک یا حسین» را با مضامین عالی حماسه حسینی که امروز قابل انطباق

بر اتفاقات سوریه، عراق، یمن، بحرین و فلسطین است، به گوش جهانیان برساند. اگر تلویزیون از محاصره چند مداح خاص که برای تزریق مضامین تکراری خود فقط قالب عوض می‌کنند، خارج شود می‌تواند در عرصه بسیار گسترده مضمون‌پردازی‌های زیبا و پرمعنای امروز جامعه انقلابی ما فتح الفتوح کند و بر تمام رقبای خود که در حال تسخیر کامل فضای تبلیغات هستند فاتح آید. متأسفانه تلویزیون از رقبای خود بسیار عقب افتاده و با روشی که در پیش گرفته هر روز بیشتر عقب می‌افتد. امروز، فضای مجازی رقیبی سرسخت برای رسانه ملی است. در فضای مجازی، هم دشمن وجود دارد و هم دوست. دشمنان می‌خواهند عزاداری حسینی و اصولاً نام امام حسین و عاشورا و کربلا نباشد و دوستان در صدد هستند با زبان حماسی محتوای نهضت عاشورا و حماسه حسینی را به میدان مقابله با دشمنان کینه‌توز دین بیاورند. در این کارزار جدی، رسانه ملی و فضای مجازی باید مکمل همدیگر باشند. تلویزیون باید از پیله‌ای که دور خود تنیده خارج شود و از دوستان حاضر در فضای مجازی کمک بگیرد تا هم به رسالت خود عمل کند و هم جاذبه خود را افزایش دهد و از عقب‌گرد نجات پیدا کند. به این مضمون که یک مداح جوان با تکان دادن خود و به تکان در آوردن مستمعین می‌خواند و نام آن را مداحی برای امام حسین گذاشته توجه کنید:

من با تو هماهنگم

بی‌عشق تو من لنگم

حالا این مضمون را کنار مضمونی که در اجتماع عظیم سینه‌زنان حسینی در بعضی از شهرهای قدیمی و دینی خوانده شد و در فضای مجازی دست به دست گشت و ظرف همان روزهای اول چند میلیون نفر آن را دیدند و شنیدند مقایسه کنید؛ مضمونی که برادر کشی‌های مسلمانان در جهان اسلام و میدان‌دار شدن مفتی‌های وابسته به دربارها را زیر سوال می‌برد و عوامل انحراف قاتلان شهدای کربلا را افشا می‌کند. از این مقایسه قطعاً به این نتیجه خواهید رسید که چه بخواهیم و چه نخواهیم عزاداری هم درحال دو قطبی شدن است؛ پدیده‌ای که در حال تبدیل شدن به یک تهدید است و باید هرچه زودتر چاره‌ای برای مقابله با این تهدید اندیشید.

۸- عزاداری حسینی همواره وسیله‌ای برای اتحاد و همبستگی بوده و اکنون که دست‌های خیانتکار فراوانی برای ایجاد تفرقه وجود دارد، به این عامل وحدت بیش از هر زمان دیگری نیازمندیم. بزرگان ما اجازه ندهند سطحی‌شدن عزاداری‌ها و انحرافات که هر روز بیشتر می‌شود، به دو قطبی شدن عزاداری حسینی دامن نزنند. قطعاً راه مقابله با این پدیده، برخورد حذفی با فضای مجازی نیست، بلکه باید از این امکان بسیار کارآمد برای رشد و تعالی کمی و کیفی عزاداری‌ها استفاده کرد و راه را برای انحرافات و سطحی‌نگری‌ها بست. این، کاری قابل انجام است، همانگونه که در مورد قمه‌زنی انجام شد. از نظام جمهوری اسلامی این انتظار وجود دارد که برای پالایش محافل مذهبی از خرافات و سطحی‌نگری، اراده‌ای جدی نشان دهد و از حداکثر ظرفیت خود برای به ظهور رساندن محتوای واقعی حماسه حسینی و آشنا ساختن نسل‌های آینده - نه تنها در ایران بلکه در سطح جهانی - با اهداف والای نهضت عاشورا استفاده کند.»



## لشکر امام حسین (ع) همیشه خیر خواهانه

و بخوبی حرف می‌زدند،

آنها فحش می‌دادند و اینها دعا می‌کردند.



به گزارش شفقنا، استاد احمد عابدی در بخش چهارم مبارزه با بدعتها با عنوان درسهای عاشورا آورده است:

اگر قیام امام حسین (ع) نبود و فداکاری‌ها و خونهایی که برای تنومند شدن درخت اسلام نبود، خدا می‌داند که بنی امیه با این دین چه می‌کردند. بنی امیه فقط با اسلام مخالف نبودند بلکه با ارزشهای اخلاقی و کمالات روحی مخالف بودند یعنی اگر قیام امام حسین (ع) نبود، دیگر احترام به پدر و مادر، درس خواندن، راستی و درستی، عدالت و قسط اینها نیز از بین می‌رفت.

این جمله یکی از جملات مبارک زیارت عاشورا است که اگر کسی بخواند زیارت عاشورا را کامل بخواند، بایستی صد بار این قسمت را تکرار نماید، ولی یکبار خواندن نیز فی نفسه ارزش و ثواب دارد. کسی که این جملات را می‌خواند، می‌خواهد خودش را در افق فکری امام حسین علیه السلام قرار دهد، کسی که این زیارتها را می‌خواند، کسی که عزاداری می‌کند، کسی که در ایام محرم سیاه می‌پوشد، می‌خواهد یک ارتباط و پیوند روحی بین خودش و امام حسین علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد نماید.

زهد، یکی از ارزشهای دین ماست. زهد یعنی انسان از خیلی خوبی‌ها که می‌تواند استفاده کند دست بکشد، یعنی ممکن است کسی پول حلال داشته باشد و غذایی را بتواند از راه حلال تهیه کند و بخورد، اما وقتی یک عده گرسنه در جامعه وجود دارد دین می‌گوید شما این کار را نکنید، امیرالمومنین علیه السلام وقتی که می‌خواست غذایی را بخورد و به منزل برده، غذا را زیر لباس می‌گرفت، برای اینکه یک عده گرسنه هستند و شاید نتوانند آن غذا را تهیه کنند و چشمشان به غذا می‌افتد.

دین می‌گوید غذایی را که فقرایی که نمی‌توانند بخورند، دیده‌اند و آه کشیده‌اند، اگر شما بخورید، اثر بد روی شما می‌گذارد پس معنای زهد این است که انسانی که می‌تواند، مرفه زندگی کند، به فقرا نشان دهد که من هم مثل شما زندگی می‌کنم. این اثر روانی برای فقرا دارد، که اگر من فلان چیز را نمی‌توانم بخورم، فلان کس هم نمی‌خورد، اگر من فلان لباس را ندارم، فلان کس هم نمی‌پوشد، یعنی هماهنگی روحی بین انسان و دیگران، این معنای زهد است.

همین معنا در بحث عزاداری هم وجود دارد، یعنی کسی که سیاه می‌پوشد می‌خواهد بگوید من هم عزادارم، من هم مصیبت زده هستم، مشکلی که برای خاندان امام حسین علیه السلام توسط بنی امیه پیش آمد، مشکل من است و برای من نیز ایجاد شده است، من هم عزیز خودم را از دست داده‌ام، یعنی هم افق فکری شدن با اهل بیت علیهم السلام و انسان خودش را از نظر روحی، معنوی شبیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهد. یکی از مسائلی که در عزاداری بسیار بسیار مهم است، دفاع از محرومین است.

خاندان بنی امیه بسیار به اهل بیت علیهم السلام ظلم کردند، بنی امیه مجرم و ظالم و ستمگرند اما فقط در همان مقدار که ظلم کرده‌اند، در جنگ صفین امیرالمومنین علیه السلام دید لشکر معاویه دارند به لشکر امیرالمومنین فحش می‌دهند و لشکر امیرالمومنین هم دارند فحش می‌دهند، امیرالمومنین علیه السلام به لشکرانشان فرمود: اگر آنها پا را از حق فراتر گذاشته‌اند و دارند ظلم می‌کنند و ناسزا می‌گویند شما این کار را نکنید، به عبارت دیگر مقابله به مثل در همه جا نیست و فقط جاهای خاصی وجود دارد اگر کسی فحش داد و اگر کسی غیبت کرد، اگر کسی دروغ گفت، ما حق نداریم بگوییم چون او دروغ گفته من هم به او دروغ می‌گویم ما حق نداریم بگوییم، و مقابله به مثل کنیم، و بگوییم اگر او آبروی من را برد من هم آبروی او را می‌برم، این کارها جایز نیست و حرام است، و مقابله به مثل جاهای خاصی دارد، اگر لشکر بنی امیه بی‌ادبند و توهین می‌کنند و جسارت می‌کنند و پا را از حق فراتر می‌گذارند و زبانشان زبان بی‌ادبانه است، لشکر امام حسین علیه السلام همیشه خیر خواهانه و بخوبی حرف می‌زدند، آنها فحش می‌دادند و اینها دعا می‌کردند و همیشه دم از خوبی و سعادت می‌زدند، یکی از مسائلی که در عزاداری وجود دارد این است که ما از خاندان امام حسین علیه السلام این را یاد بگیریم، که متهم یک حقوقی دارد و یک مجرم در عین اینکه مجرم است یک حقوقی دارد، یک انسان خلاف کار درست است که خلاف کرده است، اما بمقدار خلافش مجرم است و در جاهایی دیگر انسان است و انسان احترام دارد.

ما باید از عاشورا این را فرا بگیریم که مجرم شاید جرمی مرتکب شده و باید هم مجازات بشود، اما در جاهای دیگر یک انسان است و احترام و آبرویش و جایگاهش محفوظ است، هیچ وقت حق نداریم به کسی توهین کنیم حتی اگر مجرم باشد، مجرم را قاضی می‌تواند مجازات بکند، نه ما، مجرم خلاف کرده است، اما خلافش در جهت جرمش است و در جاهای دیگر این شخص خلافکار نیست. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بین عمل یک انسان و خود یک انسان تفاوت بگذارید، ممکن است عمل، عمل زشت باشد اما خود او انسان است و احترام دارد.

بنی امیه این مسائل را نمی‌دانستند بلکه پایمال می‌کردند شخصیت افراد را، اینکه می‌بینیم بنی امیه شخصیت افراد را پایمال می‌کردند، اینکه می‌بینیم بدن سیدالشهدا علیه السلام را زیر سم اسب له می‌کنند، معنایش این است که به هیچ ارزش و قانونی پایبند نبودند، اما سیدالشهدا علیه السلام و امیرالمومنین اینگونه‌اند که مثلاً اینگونه فرمود، اگر من با این ضربت ابن ملجم از دنیا رفتم شما فقط یک ضربه به او بزنید چون او یک شمشیر به من زد نه دوتا یعنی کسی را که می‌خواهید بکشید حق ندارید دو شمشیر به او بزنید.

این ویژگی‌ها فقط در خاندان اهل بیت علیهم السلام یافت می‌شود که اهل بیت علیهم السلام برای انسان احترام قائلند، ممکن است در جنگ یک کسی را بخواهید بکشید، می‌توانید آن را بکشید اما نمی‌توانید شخصیتش را از بین ببرید و نباید به او توهین کرد و فحش داد ولو اینکه می‌توانید او را بکشید. پس عزاداری به معنای هم افق فکری شدن با اهل بیت علیهم السلام است یعنی اهل بیت علیهم السلام چگونه بودند، یعنی اهل بیت علیهم السلام راهبان شب و شیران روز بودند، در شب اهل راز و نیاز و استغفار و نماز و عبادت بودند و در روز نیز مرد جنگ، شجاعت، فداکاری

و ایثار و شهامتند و این معنای هم افق فکری بودن با اهل بیت علیهم السلام است.

(شفقتا)

### انتقاد شدید غرضی از مداح مشهور: سند بیاورید که امام حسین فحاشی کرده است.



دهه اول محرم به پایان رسید؛ این بار هم مانند سال‌های گذشته برخی مجالس روضه و عزاداری سالار شهیدان محمل ارائه دیدگاه‌های جناحی و سیاسی شد. این دیگر برای مردم ایران عادی شده است. برخی وعاظ و اهالی حوزه، تأکید دارند که دیگر مداحان به تذکرات واقعی نمی‌نهند و امپراتوری مداحان قوی‌تر از آن است که به نصیحت‌ها گوش فرادهند.

به گزارش آفتاب‌نیوز؛ اما مشکل از آنجا سر باز می‌کند که این ارائه ایده‌ها و اظهارات سیاسی و جناحی در محافل سوگواری، با الفاظ درشت و گاه رکیک و زشت بیان شود و بدتر آنکه، برای این ناسزاگویی‌ها توجیهات شرعی و مصادیقی از زندگی ائمه اطهار بتراشند؛ کاری که امسال یکی از مداحان سرشناس و معروف به ناسزاگویی انجام داد.

حاج منصور ارضی که از سرشناس‌ترین و پرنفوذترین مداحان است، امسال با قرار گرفتن در مقابل دوربین تلویزیون، در پاسخ به این سؤال که «چرا فحش می‌دهی؟»، گفت: «امام حسین (ع) هم فحش می‌داد». این سخنان همه بینندگان را دچار حیرت کرد و در شوک فرو برد. واکنش‌ها به اظهارات عجیب منصور ارضی بسیار گسترده بود؛ از علمای حوزه تا برخی شخصیت‌های سیاسی و دولتی. در همین باره سیدمحمد غرضی، وزیر پست و تلگراف دولت‌های میرحسین موسوی و آیت‌الله اکبرهاشمی رفسنجانی در این باره به خبرگزاری آنا گفت: افرادی که از حدود الهی عدول می‌کنند طول عمرشان کم خواهد شد. حتی ممکن است چنین اظهارنظرهایی جوانان را از دین زده یا دور کند. در ادامه بخشی از این گفت‌وگو را می‌خوانید:

\* اخیراً حاج منصور ارضی یکی از مداحان اهل بیت گفته است «امام حسین (ع) فحش می‌داده است» و به همین دلیل او هم در روضه‌ها و مراسم‌های مذهبی فحش می‌دهد؛ شما در این باره چه نظری دارید؟

- من درباره اسامی و اشخاص (منصور ارضی) نظری را بیان نمی‌کنم، اما باید بگویم که در تاریخ اسلام رفتار پیامبر اعظم و ائمه اطهار بر همگان مبرهن و مشخص است. اینکه برخی می‌گویند سالار شهیدان فحاشی می‌کرده است با اسناد اسلامی تطبیق ندارد.

به عقیده من، این قبیل سخنان، موازین «خود شخص‌ساز» است که نمی‌تواند جزو سنت عمومی نیز قرار گیرد. در قرآن، نهج‌البلاغه، صحیفه سجاده و... به هیچ وجه توهینی را مشاهده نمی‌کنید. بنابراین سخنان و اظهارات این چنینی که برخی افراد بیان می‌کنند قطعاً نتیجه‌ای جز افزایش کینه و دشمنی نخواهد داشت.

\* چرا برخی مداحان از منبر و روضه‌های مذهبی مانند محرم درباره اقتصاد، سیاست و... تحلیل و نظرات شخصی خودشان را بیان می‌کنند و به

نوعی از روضه‌ها و عزاداری‌ها در جهت مقاصد و اهداف خودشان استفاده ابزاری می‌کنند؟

- قصد از اعمال به ثواب یا عقاب منتج می‌شود، لذا نیت در اعمال بسیار مهم است. سال ۵۷ انقلاب اسلامی رخ داد و چند ماه بعد از آن بیش از ۹۸ درصد مردم به انقلاب رأی مثبت دادند. بنابراین چنین اقداماتی درست و صحیح نیست. جمع کثیر کشور متحد و یکپارچه‌اند، اما گروه‌های سیاسی اختلاف‌انداز هستند. در این باره علاقه‌ای به نام بردن اسامی اشخاص و گروه‌ها ندارم ولی ملاحظه می‌فرمایید که بعد از گذشت سال‌ها از انقلاب اسلامی هنوز مردم ایران با یکدیگر اتحاد دارند، اما اخیراً برخی افراد (مداحان) گروه یا گروه سیاسی را برای خودشان ترتیب داده‌اند و با کارها، اقدامات و سخنان خود سعی بر اختلاف‌اندازی در میان مردم دارند که به عقیده من هر کسی که بخواهد از گروه‌ها و جریان‌ها اختلافی ایجاد کند قطعاً خیری از سیاست نخواهند دید.

\* آیا شما هم بر این باورید که امام حسین (ع) فحاشی می‌کرده‌اند؟  
- استغفرالله! من از افرادی که چنین سخنانی را بیان می‌کنند می‌پرسم که امام حسین کجا فحاشی کرده است؟ سندش را ارائه دهند. سالار شهیدان در بدترین و تندترین شرایط، افراد را نصیحت می‌کردند نه اینکه به کسی ناسزا بگویند! اکنون شماها در این باره خیلی نگران نباشید چرا که من نیز نگران نیستم! من از خداوند ۷۵ سال سن گرفته‌ام و خیلی مسائل را به چشم دیده‌ام و معتقد هستم افرادی که از حدود الهی عدول می‌کنند طول عمرشان کم خواهد شد. حتی ممکن است چنین اظهارنظرهایی جوانان را از دین زده یا دور کند.

\* برخی معتقدند که تعدادی از مداحان قدرت بلامنازعی را برای خودشان به وجود آورده‌اند؟

- منظورتان را از قدرت بلامنازع متوجه نمی‌شوم.

\* به طور مثال در حال حاضر قدرت یک نماینده مجلس شورای اسلامی بیشتر است یا یک مداح مشهور؟

- همانطور که گفتم اعمال افراد به نیتشان بستگی و تعلق دارد. اگر نیت الهی و خیر مردم نباشد یا ابزارش گردن کلفت‌تر باشد مطمئناً آتش درونی قوی‌تر و سنگین‌تر خواهد شد. به عبارتی وقتی نیت درست نباشد دیگر تفاوتی میان مداح، نماینده مجلس، آیت‌الله و... ندارد چراکه آتش درونی روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

\* قدری بیشتر توضیح می‌دهید؟

- من ظهور و افول گروه‌ها، احزاب و جریان‌های سیاسی و قدرتمند را دیدم. کسانی که نیتشان درست باشد طبیعتاً ماندگاری و دوام آن‌ها بیشتر خواهد بود. حرف‌های مداحان یا ابزارهای گردن کلفت مانند رانت روزی از بین می‌روند و یک کلمه نیز باقی نمی‌ماند. حزب توده در یک مقطع زمانی در این کشور بسیار پر قدرت بود، وقتی که استالین در سال ۱۳۳۲ از دنیا رفت چند ۱۰ هزار نفر از مردم تهران پیراهن سفید پوشیدند و به مدت سه روز اطراف سفارت شوروی طواف می‌کردند من این‌ها را با چشمان خودم دیده‌ام پس نگویند مداحان یا فلان اشخاص از قدرت بلامنازع برخوردارند اگر نیت و اعمال درست نباشد هیچ چیزی ماندگار نخواهد بود. اکنون هیچ آثاری از آن احزاب و اشخاصی که در گذشته ادعای قدرت و برتری داشتند وجود ندارد. \* متأسفانه امروز برخی از مداحان حتی خودشان را متر و اندازه برای

دینداری معرفی می‌کنند.

- پس با این حساب من هم اسم خودمان را «رستم» می‌گذارم! مگر هر کسی ادعای مذهبی بودن دارد حتماً آدم دینداری است؟ اولین شخصی که مراسم روضه‌خوانی برپا کرده است امام رضا(ع) بوده است. ایشان به شخصی می‌فرمایند: دو یا چند نفر بشوید مسائل ما را بگویند و گریه کنید. استاد پیری داشتیم که حقوق تدریس می‌کرد پادم هست سر کلاس گفت: یکی از لُردهای انگلیسی فوت می‌کند و بعضی افراد لُرْد تابوت را می‌گرفتند و برخی دیگر لباس سفید بر تن داشتند که عده‌ای از لباس آن‌ها از اشک خیس بود زیرا پول گرفته بودند و گریه می‌کردند!

(آفتاب)

### واکنش شدید یک عالم دینی به توهین‌های مداح مشهور در صداوسیما



یک استاد حوزه و دانشگاه با توهین‌آمیز دانستن اظهارات یک مداح مشهور که شب گذشته از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد، واکنش نشان داد و گفت: شب گذشته یک مداح با توهین و جسارت به ساحت اهل بیت عصمت و طهارت(ع) گفت «امام حسین(ع) هم فحش می‌داد».

به گزارش آفتاب‌نیوز، آیت‌الله سیدعباس حسینی قائم‌مقامی در شب هشتم عزاداری سید و سالار شهیدان به تبیین معارف آن حضرت تحت عنوان «از اسلام نبوی تا اسلام اموی، ملاک‌ها و معیارها» پرداخت و نسبت به اظهارات یک مداح که آن‌را توهین‌آمیز توصیف کرد، واکنش شدیدی نشان داد. رئیس هیأت مؤسس اتحادیه اروپایی علمای شیعه گفت: شب گذشته قطعه فیلمی از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد که باید به آن گریست. حالم از دیدن این فیلم بد شد. در این فیلم ساحت اهل بیت توسط یک مداح که بیش از ۴۰ سال است می‌شناسمش مورد جسارت قرار گرفت. این بنده خدا فردی متدین و سرشناس و خالص است و خیلی از حرف‌هایی که به وی نسبت می‌دهند به او نمی‌چسبد اما به مفهوم واقعی کلمه، بی‌سواد است.

رئیس انستیتو اروپایی الهیات صلح ادامه داد: در این فیلم مصاحبه‌گر به وی می‌گوید گاهی شما در جلسات خود انتقاد می‌کنید، که وی پاسخ می‌دهد بله، بعد از او می‌پرسد شما در جلسات خود فحش هم می‌دهید؟ این مداح بی‌سواد جواب می‌دهد بله خود امام حسین(ع) هم فحش می‌داد.

بنیانگذار مجلس اعلای شیعیان آلمان گفت: باید همه انا لله و انا الیه راجعون بگویند. این سخن در ایام ماتم و سوگواری ابا عبدالله بیان شد آیا مراجع و مدعیان دینداری این فیلم را ندیدند؟ چرا هیچ واکنشی از خود نشان ندادند؟ آیا حاج اکبر ناظم و حاج مرشد و آقای شجاعی اینگونه بودند؟ به کجا می‌رویم؟ چرا از هیچ‌جا صدایی بلند نشد؟

قائم‌مقامی ادامه داد: آیا ابا عبدالله ناسزا می‌گفت و فحش می‌داد و خُر فرمانده لشکر یزید ناسزا نمی‌گفت؟ این تناقض چطور قابل توجیه است؟ حر چون در برابر امام ادب کرد اهل نجات شد و ارتقاء پیدا کرد؛ آن وقت امام حسین(ع) ناسزا می‌گفت؟ تصور این حرف هم سخت و شرم‌آور است. اگر

بنده و امثال بنده نسبت به این توهین واکنش نشان ندهیم و اعتراض نکنیم، لباسمان را باید آتش زد و امام زمان(عج) این کار را می‌کنند و با هیچ فردی مدعی هم شوخی ندارند.

رئیس انستیتو الهیات صلح آلمان ضمن ابراز تأسف از چنین اظهاراتی گفت: وقتی یک عمر معیارها شناخته نشود اینچنین به ساحت معصوم(ع) جسارت می‌شود.

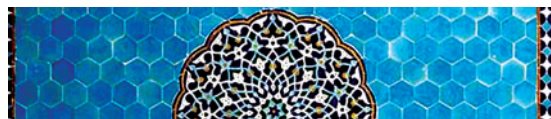
وی با طرح این پرسش که جوانانی که سخن این مداح را می‌شنوند چه احساسی پیدا می‌کنند؟ گفت: معتقدم اینها دو دسته می‌شوند: یک دسته جوانانی که در حالی که عمل دینی دارند، مسخ شده‌اند و گروه دوم می‌گویند ما اصلاً دین نمی‌خواهیم. به والله به تالله به امام زمان(ع) به جده اطهرم سوگند بنده خودم به چشمم چنین جوانانی را می‌بینم در حالی که خود خدا قسم این جوانان از دین فراری نیستند بلکه به به دلیل توهمی که امثال بنده در ذهنشان می‌سازیم، از دین‌گریزان شده‌اند.

رئیس سابق مرکز اسلامی هامبورگ ادامه داد: اخیراً به جوان تحصیلکرده‌ای گفتم نور ایمان در نهان جان تو نهفته است. اگر من هم جای تو بودم شاید هزار بار بیشتر از فراری می‌شدم اما فرق من با تو این است که من چند نفر آدم دیده‌ام.

آیت‌الله حسینی قائم‌مقامی در حالی که از شدت ناراحتی می‌گریست، گفت: خدایا اگر من سیدعباس حسینی قائم‌مقامی چیزی به دین تو نمی‌افزایم، در این شب عزیز یک لحظه به من فرصت نده.

این استاد حوزه و دانشگاه با گرامیداشت یاد رئیس سابق مجلس خبرگان رهبری، اظهار کرد: خدا آقای مهدوی‌کنی را رحمت کند. ایشان شاگرد مرحوم برهان بود. مرحوم برهان وقتی فردی به لباس روحانیت ملبس می‌شد می‌گفت خدا از شر این لباس حفظت کند. بلکه به تن کردن این لباس مسئولیت سنگینی دارد. باید دائم الاضطرار بود همان‌طور که حضرات معصومین این‌گونه بودند. باید از خدا خواست تدبیر امر ما را خودش انجام دهد و ما را به حال خود رها نکند. ما به خیر و شر خود آگاه نیستیم. باید مضطرانه به امام حسین(ع) متوسل شویم. این شب‌ها متمم شب‌های قدر است. کاستی‌هایمان را باید با شب قدر حسین(ع) جبران کنیم.

(آفتاب)



### عاشورا و الهیات رنج

رضا بهشتی معز - مراد از الهیات رنج در این رویداد قدسی (رویدادی که دست‌کم یکی از عناصر آن را بتوان به‌مفاهیم قدسی رسانید، نسبت داد یا با عنصری قدسی شرح کرد) پژوهش در همین رنجی است که آدمیان برای نزدیکی به حسین(ع) و باران او می‌برند و در آن رنج حسین را شریک می‌سازند. به این معنا که حسین(ع) تا چه میزان و چگونه در رنج ما شریک است و ما چگونه و تا چه میزان در رنج قدسی او شریکیم و تلاش ما برای بازفرینی رنج حسین تا چه میزان و چگونه ما را به ملکوت خدای حسین

نزدیک می‌کند؟

### مقدمه

این بحث که مقدمه‌ای است تطبیقی بر الهیات رنج و ادعای کمال ندارد، مدخلی است بر رنج پژوهی در حادثه عاشورا که می‌تواند گفتارهای هم‌پوشانه متعددی را سبب شود. الهیات رنج در برابر یا به عبارتی دقیق‌تر



زمینه الهیات امید است و نسبت دیالکتیکی این دو مفهوم قابل تامل است که در برابر ما و در این مقام پرسش‌هایی مهم و چند می‌گشاید از این دست که آیا رنج مقدمه امید است؟ آیا عنصر رنج در مقوله‌ای الهیاتی چون مصلوب شدن عیسا یا شهادت حسین (ع) تعالی‌بخش و استعلایی است؟ رنج و امید اصولاً مقوله‌ای کلامی-الهیاتی است؟ حقوقی-فقهی است؟ پاتولوژیک و در حوزه احساسات و عوارض وجودی انسان است؟ یا آنکه پدیده پیچیده و مرکبی است که از سویه‌های مختلفی میشود آن را دید!

الهیات رنج یا الهیات امید به‌عنوان مقوله‌ای از الهیات مضاف یعنی کاوشی خداشناسانه در دو پدیدار بشری است. در هریک از این پدیده‌ها تا چه اندازه می‌توان ردپای خدا و تاثیر او بر کنش‌های بشری و بازگشت این کنش‌ها بسوی او را دید و کاوید. الهیات مضاف که امروزه در شاخه‌های علوم انسانی دیده می‌شود اغلب ریشه در مسیحیت پروتستان دارد و تلاشی است که در این حوزه از معارف بشری شده تا اومانیزاسیون آثار الهی را سنجه کرده، اندازه بگیرد و در چندوچون آن غور کند و این الزاما به معنای الهی شدن هر پدیده نیست که بیشتر انسانی شدن آثار و احوال الهی یا قدسی است.

تفاوت دونوع الهیات اسلامی و مسیحی یکی از شاخص‌ترین وجوه این بحث است که باید در آن دقت کرد، بدین معنا که در کلام یهودی/مسیحی خدای اومانیزه یا انسانی‌شده مرزهای مشترک و هم‌پوشانه‌ای با احساس انسانی دارد، گاه آلوده به دو عنصر گیتیانه زمان و مکان می‌شود و می‌توان با او در احساس انسانی مشارکت کرد اما در کلام اسلامی خداوند از هرگونه قید زمان و مکان مبرا است و دامن او از احساس انسانی پیراسته است، خدایی که منزّه است و نمی‌توان او را بسان منطق مسیحی تا افعال آدمی و رویدادهای ناشی از این افعال و رنج و امید او فروشنانید.

ناگفته پیداست که کاوش‌های الهیات مضاف در حوزه مفاهیم اسلامی بسیار دشوارتر از حوزه مفاهیم مسیحی است و تعریف و تشریح افعال و احساس انسانی با خداوند، یک میدان تازه و پژوهشی گستاخانه‌تر و دشوارتر است. در این میدان تازه با همه نوآوری‌هایی که می‌توان در مقام تطبیق و مقایسه صورت داد به محدودیت‌های گفتمانی و واژگانی دو قلمرو دینی متمایز هم باید بدقت توجه داشت و از آمیختن دومعنای متفاوت با یک روش‌شناسی واحد پرهیز کرد.

یکی از آثار و برکات نظری تحولات سیاسی چهاردهه اخیر ما ورود به همین حوزه‌های پژوهشی تازه‌یاب و معماری گزاره‌های مربوط به آن است. شما در متون کلاسیک و مرجع رویدادهای قدسی شیعه از جمله عاشورا، نمی‌توانید متونی بیابید که از منظر تطبیقی و با نگاهی به الهیات مقارنه

گزاره‌هایی انسانی/الهی بدست داده باشد. نگاه تازه رهاورد تاملات الهیاتی چند دهه گذشته اجتماع مسلمین است و البته نباید نقش نواندیشان مسلمان خاصه متفکران عرب سکولار را در این میدان ناچیز شمارد.

### الهیات رنج در رویداد عاشورا

مسئله رنج در تاملات فلسفی ذیل مفهوم شر تعریف می‌شود و شر بی‌مداقه در مفهوم رنج درک نمی‌شود؛ اولین مشکل رنج در تعریف حکمی، غایت رنج است، غایتی که نمی‌تواند نظامی از گزاره‌ها بیافریند تا درون آن نظام هرچیزی صورت معقول بیابد و همین غایت است که الهیات رنج را می‌آفریند. رنج وقتی برآمد و در احساس انسانی ظهور کرد فراگیر است و جایی برای کنش عقلانی باقی نمی‌گذارد و این همان سویه انسانی الهیات رنج و مراد بحث ما در موضوع عاشورا است. این امر میان حکما اتفاق است که اندیشه در خدمت عمل است و نه برعکس و مطلوب آنست که عمل هم متفاوت از آنچه در اندیشه است نباشد. خشونت اگر رانه رنج است از ان‌روست که رفتاری به اندیشه و گفتار بدل نشده تا بتوان آثار شر عملی را در زندگی کاست.

با این مقدمه مفهومی از رنج به الهیات عاشورا باز می‌گردیم. آنچه رنج حسینی و یاران او را آفرید در همین نکته است که تلاش امام برای گفتگو نتیجه نداد و انتخاب خشونت به‌عنوان تنها گزینه ممکن از سوی دشمن راه اندوهی بی‌پایان در همه عصرها را گشود. رنج یزید از سیادت حسین و نگرانی او از تهدید خلافت راه کنش عقلانی را بست و اقدام خشونت بار او به تحمیل رنجی بر خاندان نبوت انجامید. دوستان حسین (ع) و خاندان او هم بنابر روایات وارده برای درک این رنج و نزدیکی با آن، عزم احساسی زیسته می‌کنند و بنابراین اغلب گمان رفته که برای تجسم کامل آن شر و درک کامل آن رنج باید هرچه بیشتر از گفتار و فاهمه فاصله گرفت و به کنشی روی آورد که هرچه عنصر رنج را در بازآفرینی آن حادثه بیشتر و زنده کند، ما را به اندوه زیسته صاحب آن حادثه که رنگ قدسی دارد نزدیک‌تر کرده است!

مراد از الهیات رنج در این رویداد قدسی (رویدادی که دست‌کم یکی از عناصر آن را بتوان به‌مفاهیم قدسی رسانید، نسبت داد یا با عنصری قدسی شرح کرد) پژوهش در همین رنجی است که آدمیان برای نزدیکی به حسین (ع) و یاران او می‌برند و در آن رنج حسین را شریک می‌سازند. به این معنا که حسین (ع) تا چه میزان و چگونه در رنج ما شریک است و ما چگونه و تا چه میزان در رنج قدسی او شریکیم و تلاش ما برای بازآفرینی رنج حسین تا چه میزان و چگونه ما را به ملکوت خدای حسین نزدیک می‌کند؟ ما چرا باید مویه کنیم؟ چرا باید رنج حسینی را بازآفرینی کرد؟ آیا برای فهم هر رنج تاریخی و تقرب قدسی، باید رنج کشید؟ اگر فرایند بازآفرینی رنج قدسی بدست انسانها به امید و نجات نیانجامد و پیامی برای حیات نداشته باشد، چه ضرورتی دارد؟

آیا کشیدن رنج انسانی برای تشریح در رنجی قدسی اصالت ذاتی دارد یا شانی آلی برای رسیدن به امری تاریخی و وجودی؟ امری تاریخی که ناشی از مظلومیت اقلیت شیعه در بستری زمانمند است که خلوص عناصر آن دگرگون شده است.

یکی از فضایل سه گانه الهیات مسیحی و در کنار ایمان و عشق است و در کلام الهی ما مسلمانان نیز روی گرداندن از امید، معادل کفر. وقتی رنج راهی به امید می‌گشاید ما قالب می‌شکنیم و در آرزوی رسیدن به مطلوب شکوفا می‌شویم اما وقتی در رنجی از سر عادت کهنه تکرار می‌شویم قالبی را سخت می‌کنیم و آن را به معبد بی‌روح آیینی بدل می‌کنیم. اولی ما را به خروج از وضعیت موجود می‌راند و دومی به بقای در وضعیت موجود، حفظ و تقویت آن نهاد آیینی و انباشت و تکرار رنج ما را به لذت عاطفی و تخلیه روانی واداشته و می‌راند.

امید به قول فیلسوف وجودی عارف «گابریل مارسل» راهی برای خروج از تنگناست و بازآفرینی رنج حسین اگر امید برای خروج از تنگناهای زندگی و رسیدن به مطلوب آرمانی او نداشته باشد، چه خاصیتی دارد؟ در این امید نشانی از کشش و اراده است و در رنج بی‌امید و مکرر و عادت کهنه، اراده‌ای نیست تا دنیای بهتری را نشان دهد، زندانی شدن در حصار احساسات و هیجانات عاطفی است. رنجی که ما با بازآفرینی رنج حسین و یاران او می‌بریم باید ما را به دنیای شادتر و بازتری راهبری کند، باید دریچه‌های وجودی بیشتری برابر ما بگشاید، باید از مرگ و تکرار مرگ جسمانی فاصله بگیرد و آثار بقا و حیات جاوید روحانی را بماند نشان دهد. امید به داشتن آینده‌ای سرشار از ایمان، خالی از ظلم و بر پایه فضیلت‌هایی که حسین برای احیای آنها جنگید و خون داد، پیام الهیات رنج عاشورا است. در حقیقت الهیات رنج مدخلی برای الهیات امید و الهیات نجات شیعی است همان که در فرهنگ ما به پدیده «شفاعت» منتهی می‌شود. «شفاعت» بهره بانک رنج نیست تا به هر روی و تنها با تکرار آیین و ترتیب صورت ظاهر به سوگوار تعلق بگیرد، شفاعت سودی است که سوگوار از کشته امروز خود و بازآفرینی رنجی برای تغییر می‌برد. «شفاعت» فردای تکرار بی‌روح نیست، پاداش تغییر امروز است. شفاعت رانت هلهله‌های احساس است، مزد تلاش و آگاهی است، مزد جرات امروز برای ایجاد تغییر فرداست، شفاعت افروختن چراغ امید و راهنمای نجات است و مسلم مزد سوگوار سوداگر کاسب نیست.

رنجی که حسین(ع) را به اسطوره زاری و خواری بدل می‌کند و بر سر کشته او به التذاذ نفس می‌رسد نمی‌تواند به آفرینش امید و آرزوی رستگاری و جاودانگی بدل شود. الهیات رنج حسینی به پرورش حیات روحانی و رسیدن به رستگاری و هشیاری ترجمه می‌شود و پیام او در سیاهی‌ها و انبوه ضجه‌های آیینی بی‌هدف و هیجان و انباشتن شکم در سفره‌های ریایی خلاصه و گم نمی‌شود. گوهر رخداد حسینی و رنج زیسته او واژه «اصلاح» (انی خرجت لطلب الاصلاح) است و اصلاح مقوله‌های حیاتی است و نسبتی با مرگ خوار و بی‌هدف ندارد مگر آنکه جان نیز بکار اصلاح بیاید، خرابه‌ای آباد کند، فضیلتی زنده کند، سامان ناعادلانه‌ای سرنگون سازد و دنیای بهتری برای ما و نوع انسان پدید آورد. آن تلاش و تصویر رنج و بازآفرینی مویه‌های رقت‌انگیز با هدف اصلاح است که رحمت الهی دارد و گرنه زاری و مویه بی‌اصلاح که فقط در نمایش آیینی مکرر خلاصه شود، از رحمت الهی دور است و نسبتی با الهیات رنج حسین ندارد، امید و شفاعت نخواهد آفرید و راهی به دهی نخواهد برد.

مدارک و اسناد ما توصیه می‌کنند که در عزای امام حسین و یاران او هر چه بیشتر مویه کنید و با بازآفرینی رنج او در این مصیبت شرکت کنید ولی فضا و ذهنیت شکل‌گیری این روایات عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس است، در زمانی که شیعه در اقلیت و مزوی است، امام عصر مردمان بسط پد ندارد، حکومت در اعمال خشونت علیه شیعیان حد نمی‌شناسد و...

بازآفرینی رنج و تشدید آن برای پرورش روح انتقام در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس ضروری بوده و در این رنج آمیدی نهفته است. احادیث پُر بسامدی در گریستن، رنجیدن و رنجاندن در عزای حسین وجود دارد که جای شک و تردیدی برای ثواب و تقرب این عمل باقی نمی‌گذارد. انبوه آثاری که با عنوان «فضیله البكاء علی‌الحسین»، یا «ثواب البكاء علی‌المصیبه» در میراث شیعی ما موجود است و رساله‌های فراوانی را با عناوین مشابه بخود اختصاص داده از این دست است. انبوه روایاتی که در جلد ۴۴ از مجموعه دایره‌المعارف «بحارالانوار» به‌عنوان میراثی شیعی و مرجع آمده، نیز تواتر و اجماع در اجتهاد فقیهانی که آسیب دیدن در عزای حسینی را به احترام و عشق آن حضرت مجاز و مثاب می‌دانند، آیا حکمت و غایتی جز امید، نجات و شفاعت دارد؟

باری از این روی به نظر می‌رسد که ریختن اشک و بازآفرینی رنج و حتی تاسیس نهاد آیینی آن وقتی مفید و ایجابی است که غایات رنج حسینی را در حیات انسانی زنده کند و با تقریب و مشابهت شرایط ما با آن رنج زیسته، ما را به مرزهای امید و نجات برساند. اما اگر همین فرایند روحی به بازسازی نهاد آیینی و استحکام پایه‌های صنفی آن برای تکرار بی‌روح و مسابقه احساس منجر شود چطور؟ آیا هدف آن احادیث متواتر اجرای مسابقه اشک برای ایجاد یک نهاد آیینی با کارکردی اقتصادی و ارض و تخلیه احساسات بوده است؟ آیا کارکرد صنفی این آیین نهادین در خدمت تولید و افزایش رنج بی‌هدف است یا بازآفرینی فضا و برانگیختن احساس برای نزدیکی و همدلی با رسالت حسین(ع) و تامل در شرایط کنونی و تلاش برای دگرگونی؟

آیا رنج و اشک ما برای رهایی است، رهایی از نادانی، رهایی از تقلید، رهایی از خفت و صغارت، رهایی از تکرار، رهایی از ظلم، رهایی از ردیلت‌های اخلاقی و همه آنچه که برای حسین عاشورا آفرید یا آنکه مقصود نفس اشک ریختن و مویه کردن بی‌هیچ عبرت کاربردی و ثمره کارکردی است؟

آیا حسین نیازمند گریستن و اشک و رنج ماست یا هزینه سنگین آن‌روز سرمایه‌ای در خدمت دگرگونی و رهایی است؟ با منطبق مولوی در مثنوی که «روح سلطانی ز زندانی بجست» گریه بر حسین باید خرمی دل و زایایی و شکوفایی پدید آورد، باید راه نشان دهد، طراوت خیزد، نشاط انگیزد و.. این گریه بر مصایب حسین باید گریه شوق رسیدن به چیزی باشد که حسین در پی آن بود و برای آن رنج کشید. گریه امید باشد نه عادت مکرر و بی‌هدف برای تخلیه احساس یا ایجاد و تصلب یک آیین بی‌روح که گاه به مرزهای کارنوال شورانگیز و هیجانی بدعت آلود نزدیک می‌شود، چنانکه برخی ادعا کرده‌اند.

رنج در برابر فضیلت کلان و کاردینال دیگری بنام امید است، امید

روایت رنج‌آلود عاشورا برای رنج، یعنی تفسیر همه عناصر این رویداد به اصالت رنج و غلبه جنبه تراژیک آن بر امید و سازندگی، این روایت از گوهر رویداد حسینی که اصلاح، زندگی و روشنایی است دور است. الهیات رنج در حقیقت پژوهش در بازآفرینی این تراژدی با رنگ و صبغه الهیاتی است یعنی کاوشی در تقدس بخشی صرف و غلبه روایات تراژیک از این رخداد چنانکه در برخی از روایات ما آمده و مطمح نظر برخی مومنان است.

کاوش در الهیات رنج حسینی به دو بخش عمده رنج حسین و رنج مومنان و سوگواران امام قابل تفکیک است. در بخش اول و با نیم نگاهی تطبیقی از جمله گزاره‌های زیر را می‌توان برای رنج امام و یاران او شناسایی کرد:

\* این رنج برای پالودن مومنان از گناه و آلودگی رخ داده است (چنانکه در مسیحیت برای رنج عیسا آمده است)

\* عنصر «رنج» ضروری خلق چهره‌های قدیس و نمادین از امام برای بشریت بوده است و «رنج اعلا» نقطه پیروزی یک قدیس است.

\* رنج که به دست متشرعان و با نام شرع رخ داده برای دین پیرایی است.

\* رنج زیسته عاشورا یک امر ارادی بوده است

\* این رنج یک انتخاب ناگزیر بود و ..

ما در این مقام وارد گزاره‌های بالا نمی‌شویم، کاوش آن را که مقوله‌ای اغلب کلامی/الهیاتی است به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم و تحلیل واقعه عاشورا را با تقسیم به سه مرحله پیشاتکوین، مرحله رخداد، و مرحله پساتکوین به مرحله اخیر یعنی تامل در مرحله پساتکوین واقعه تراژیک عاشورا و کنش و احساس مومنان بر سر آن در اینجا خلاصه می‌کنیم.

نیز در این تقسیم به روزنگاری و کروئولوژی تاریخ سوگواری نمی‌پردازیم که کاری اغلب تاریخی است و ما را به دو برش اصلی پیش از صفویه و پساصفویه در تحلیل تاریخی الهیات رنج و کیفیت و کمیت روزشمارانه سوگواری رهنمون می‌سازد، گرچه در جای خود ضروری و مددساز پژوهش ماست.

آنچه از رنج جاویدان حسین و یاران او در بیش از ده مقتل معروف و نشر یافته آمده در دسترس است و از همه اختلافاتی که بر سر اسناد و راست‌آزمایی آنها صورت گرفته و بزرگانی چون امین‌عاملی، مغنیه، موسی صدر، مطهری، صالحی نجف‌آبادی و .. اشارات مفید کرده‌اند، ما به همان قدر متیقنی نظر داریم که رخدادی فجیع را در برابر دیده می‌گذارد و ظلمی که بدست پیروان همان دین بر خاندان رسول می‌رود. سخن ما در چندچون غایت‌شناختی و آسیب‌شناسی رنج وجودی مومنان و دوستداران امام حسین است، همان سنتی که بنابر اسناد هرساله باید با شور بیشتری دنبال شود و بنابر عرف موجود و ظواهر عادات معروف هرچه احساسی‌تر شود تا بر پایه الهیات رنج، میزان خلوص و تقرب ما را بیشتر برساند. من در اینجا رنج را در مقام مسئله و احساسی وجودی و بیشتر از نگاه هستی‌شناسانه بررسی می‌کنم و در این مقام از تاملات عارف و متاله نامدار مسیحی دانمارکی قرن نوزدهم کیر که گور که خود پایه‌گذار فلسفه وجودی است استفاده می‌کنم تا بتوانم پرتوی تازه به رنج ما ادمیان در سوگ نامیرای حسین و یاران او

بیفکنم. کیر که گوری که با معرفی ابراهیم به‌عنوان شهسوار ایمان کنش مند، او را فراتر از هر امر اخلاقی و عقلانی می‌بیند و بر آنست که توجیه عقلی دین بیهوده، باطل و ناشی از کاستی ایمان است و آن کس که ایمان دارد مستغنی از برهان است.

فیلسوف و عارف دانمارکی با تقسیم تاملات امر دینی به «امر برون ذات» یا ابرکتیو و «امر درون ذات» یا سوپراکتیو در پی آنست تا نشان دهد که در تامل برون ذات مومن این انتزاع (بخوانید خیال) است که پرورده شده و از مسئله وجود و عوارض آن غفلت می‌شود. از نگاه او آدمی که نگاه سوپراکتیو دارد در پی معنای هستی و حیات است، انتزاعی فکر نمی‌کند بلکه امری انتزاعی را به نحوی انضمامی می‌شناسد، به انسان بماهوانسان و عوارض وجودی او می‌اندیشد. انسان انتزاعی نسبت به امر وجودی خیال‌پرداز و از خویشتن خویش در غفلت است. براین اساس خیال‌بافی ایمانی از مقتضیات عالم خارج و لوازم وجود خارجی قطع نظر می‌کند و بی‌آنکه خود را به مقام رویداد و تعلقات تاریخی آن نزدیک سازد بر اساس احساس آرمانی، واقعه را به نیاز وهمی و سطحی خود پیوند می‌زند و از آن نسخه‌ای تصویری/احساسی و نه وجودی می‌سازد. با این ذهنیت است که کیر که گور ایمان را یک آموزه صرف نمی‌داند بلکه پیامی وجودی می‌داند که حتی فراتر از عقل سروکارش با اراده و اختیار مومن است و باید درونی شود تا دریافت گردد.

برپایه تاملات بالا و اکنون در مقام تحلیل و درک رنج واقعه عاشورا چند ویژگی برای انسان سوپراکتیو یا دارای تامل درون ذات می‌توان برشمرد:

الف - فکر می‌کند

ب - فکر انضمامی دارد

ج - موضع و نسبت دارد

د - اندیشه او پلمیک و جدلی است

ه - در پی کشف حقیقت است

الف: سوگواری که اراده می‌کند تا رنج حسین را تجربه کند و خود را تا مقام درک واقعه برکشد اهل اندیشه و تامل است. آنچه در بازآفرینی آن رویداد به او وعده داده شده و روایات او را به همان سبب اهل نجات خوانده در تاملی است که او در آن رویداد می‌کند. بنابرین فرض، هستی رویداد و وجود خود او به عنوان سوگوار، دو پاره بی‌ارتباط نیست و با اندیشه او مقارن و همزاد است. او باید ابتدا بتواند از رهگذر سوگ و رنج مربوط به آن در ساحات مختلف وجودی خود ببیند و سپس همین ساحت وجودی خویش را در رویداد تاریخی شناسایی کند. فاعل سوگوار در فکر برون ذات یا خیالی اهل تامل نیست، از رویداد تصویری شیخ آلود و خیالی می‌سازد، چون نسبت خویشتن او با رویداد شناسایی نشده است.

ب: در مرحله بعدی او امر ذهنی و تصویر خود از رنجی زیسته را درونی کرده و به عینیت می‌رساند. برای او تامل در انسانیت حسین و بازآفرینی رنج یاران او امری انتزاعی و مفهومی خیالی نیست، تامل در وجود انسان فی‌نفسه و تجربه‌ای زیسته است. یعنی درونی‌سازی رنج همین انسان عینی در همه ساحت‌های وجودی خویش و نه صورتی وهم‌آلود که برای انسان عزادار ملموس نیست و صرفاً تکرار و ادای آیینی است. در فکر درون ذات

گوهر و حقیقت آن رنج نسبت پیدا می‌کند و در مقام اختیار و انتخاب همان سوگواری است که متون تاریخی الهیات رنج از او به عنوان سوگوار مصاب و مثاب یاد کرده است. تکلیف اخلاقی ثمره این انتخاب و اراده است. پس از شناسایی ویژگی‌های یک سوگوار بایسته برای رسیدن به گوهر الهیات رنج که مصاب و مثاب و موعود است و الهیات شفاعت یا نجات بر اساس آن صورت می‌بندد (الهیات شفاعت یا نجات موضوع پژوهشی مشابه و تفصیلی است) سه ساحت تفسیری (بر پایه دریافت عارف دانمارکی) می‌تواند رنج ما را گونه شناسی کند. ساحات احساسی، اخلاقی و دینی سه ساحتی است که تیپولوژی رنج ما در سوگ حسین و رویداد یگانه او را تعریف می‌کند و برای آنکه آدمی سوگوار پس از درک و رسیدن به گوهر و حقیقت رنج حسینی به مقام اراده و انتخاب آگاهانه برسد و تکلیف اخلاقی دریافت کند باید منازل سه گانه احساس و اخلاق و ایمان را مکمل (و نه قاطع) هم بداند تا سیری کاملی بیافریند. برای رسیدن به این مقصود هر سه سپهر باید در هستی شخص سوگوار درون ذات شود تا بتواند ما را از منزلی به منزل بالاتر انتقال دهد و کمال اخلاقی و رسالت معنوی در ما ایجاد کند.

در ساحت اولین که ساحت احساس است، و اغلب رنج ما و بازآفرینی آن رنج زیسته تاریخی از رویداد حسینی در هنر تصویرسازی و شبیه آفرینی خلاصه می‌شود، نباید به التذاد جسمانی ختم شود. در این ساحت از رنج حسینی، هیجان بدون آگاهی و تخلیه احساس و خوش باشی امر باطلی است و هنر آفرینش رنج موعود و الوهی حسین باید عزادار را به تامل درونی فراخوانده و ایجاد تکلیف کند.

در ساحت دومین یا اخلاقی، تکلیف دریافت شده در ساحت اولین، چون با آگاهی و اختیار درونی می‌شود، انتخابی اخلاقی است و انسان را برتر از یک سوژه مقلد و مکرر آیینی می‌نشانند. سوگوار با اراده و مکلف اخلاقی ضمن آنکه همگام با جمع در تلاش برای بازآفرینی و پاسداشت آن رنج زیسته تاریخی است، اراده و فردیت خود را در این انتخاب بظهور می‌رساند، در غوغای غبارآلود آیین گم نمی‌شود و در مقام گیرنده پیام آن رنج الهی، چندان و چونان یگانه عمل می‌کند که گویی این وظیفه اخلاقی در بازآفرینی آن رنج و درون‌سازی و حقیقت پویی آن تنها رسالت اوست. در ساحت سوم یا سپهر ایمانی که سپهری فرازین و آخرین است، سوگوار این آیین پرشور باید رنج و محنت فراهم آمده از رویداد عاشورا را چنان درونی سازد تا به مقام فنای در آن برسد. آگاهی او از رنج زیسته حسین و باران او و اراده بر بازآفرینی آن یک آگاهی فراتر از عقل و استدلال است، چیزی هم پایه یقین که برتر از تردید و عادت ایستاده است و با شوری که می‌انگیزد برای او ایجاد اراده‌ای می‌کند که سعادت موعود در «الهیات شفاعت» یا «الهیات نجات» وارده در روایات بکاء، مندرج در آنست.

### نتیجه:

آنچه در نگاه کلی و بر پایه نظرات و گزاره‌های بالا برداشت می‌شود آن است که رنج الوهی و بازآفرینی آن در سوگ رویداد حسینی مستند به روایات و مجامع حدیثی شیعه و سنی توسط شخص سوگوار، رنجی است که بتواند نزدیک‌ترین احساس را به اصل رویداد بیافریند و این اتفاق نخواهد افتاد مگر آنکه رویداد تاریخی عینی شده، آگاهانه باشد و با ساحات وجودی

هم فاعل متفکر وجود دارد و هم متعلق خارجی فکر، یعنی در این مقام امر اندیشیده و رویداد زیسته یگانه می‌شود. برای انسانی که تامل درون ذات دارد مسئله شناسایی خویشتن است و او مجرای عینیت امر انسانی یا در اینجا سوگواری و رنج زیسته آن است. او واقعه عاشورا را در خویش می‌آفریند و با آن همذات‌پنداری می‌کند و برای درونی‌سازی آن دست به مشابهت‌سازی با عناصر رویداد می‌زند.

ج: سوگوار درون ذات نسبت به رنج زیسته موضع و نسبت دارد یعنی برعکس انسان برون ذات یا ایژکتیو روایت‌گری مقلد نیست که نسبت خویش را با رویداد نمی‌فهمد و تنها آن را بگونه احساسی و عادت آیینی تکرار می‌کند. سوگوار درون ذات می‌کوشد در ساحات بیرونی رنج زیسته عاشورا تامل کند و در نسبت خود با آن رویداد بیندیشد تا بتواند آن را درست در زمانه خود بازآفرینی کند. آنچه کبر که گور «دردمندی نسبت به هستی» می‌داند فهم هستی و رویدادهای آن است و نتیجه آن شورانگیزی است. شور حقیقی در سوگ رنج انسانی برگزیده چون حسین زمانی متولد می‌شود که فاعل این سوگ خود دردمند باشد و با جنس و گوهر رویداد پیوند بگیرد. دردمندی یعنی تقریر جایگاه سوگوار در متن رویداد و رنج زیسته آن و برقراری نسبت نزدیک به واقع میان او و عناصر واقعه.

د: حال که انسان درون ذات برای فهم بهتر رویداد رنج آلود مورد بحث ما اندیشیده و خود را با نسبت‌های عینی رنج پیوند زده و در آن اندیشه عینی برای احساس خود و بازآفرینی رنج زیسته، تقریر جایگاه کرده است، باید شانی جدلی و پلمیک داشته باشد. او باید از چندوچون واقعه پرسش کند، عناصر رنج آلود را واکاوی کرده و در آنها پرسش بیافریند. از رویداد فاصله بگیرد و از فراز زمان و مکان به مراحل تکوین رنج بنگرد و مدام با هریک از این مراحل تعیین فاصله کند. او باید با متن رنج واقعه (عاشورا) درگیر شود تا بتواند با همه احساس و شعور خود با آن پیوند برقرار کند. چالش یک ناظر با یک رویداد تاریخی ذهن کنشگر و پرسشگر می‌طلبد، باید بتواند از مقام ناظری ساکت و بی‌طرف خارج شود و با رویداد گفتگو کند و ارتباط دوسویه با عناصر اصلی رنج زیسته حسین و باران او برقرار کند و عناصر شکل‌گیری رنج عاشورا را به‌حرف آورد. این درگیری برای دیدن تضادها و رسیدن به انتخاب است، تلاشی است برای قرار گرفتن در آن تضادها و فهم کمیت و کیفیت آنها تا شور و شوقی در متن الهیات رنج برانگیزد و از شور بی‌شعور و احساسی آیین بی‌روح فاصله بگیرد.

ه: دقیقه آخرین از اندیشه و احساس یک سوگوار درون ذات، حقیقت‌جویی است. او در تلاش است تا حقیقت عینی و بیرونی رویداد زیسته رنج را در خویشتن درونی کند و از آن تجربه‌ای شخصی تولید کند. برای این مقصود، سوگواری که الهیات رنج را زنده می‌کند نه تنها ساحات آفاقی آن رنج را طی می‌کند بلکه به ابعاد انفسی آن هم می‌پردازد تا بتواند جایگاه خود را در آن باز یابد و با آن ارتباط درونی برقرار کند، فاعل چالش‌گر ادراک باشد و بتواند چنان از آن دفاع کند تا حقیقت رنج تاریخی به حقیقتی زیسته و باطنی شخصی بدل شود. او با بازآفرینی آگاهانه رنج و باطنی کردن آن در مقام اراده و انتخاب است. در مرحله آخر از این مراتب، سوگوار درون ذات به حقیقت رنج حسین دست یافته است و چون در آن اندیشه کرده، پرسش‌انگیزخته و تقریر مقام و تعیین موضع خویش کرده است با

انسان امروزی و سوگوار پیوند مفید باطنی برقرار کند و او را از دهلیز احساس و هیجان به پایگاه باطنی ایمان و آگاهی گذر دهد. به اعتقاد ما آنچه به عنوان ثواب و صواب در بافرینی بکاء و رنج زیسته رویداد حسینی ترسیم می‌شود در حقیقت جاری شدن واقعه، زمینه‌ها و انگیزه‌های آن در متن زندگی روزانه است و این با عادت‌های مرسوم و آیینی از سر احساس و آلوده به خیال و وهم و مبتنی بر نیازهای حسی و جسمانی اتفاق نخواهد افتاد.

(متن سخنرانی در جمعیت رحمان / تاسوعای ۱۳۹۴ / پاریس)

(دین آنلاین)



### فوتبال، محرم و کارخانه قابل‌سازی

سید اکبر موسوی - در حالت عادی، میان برگزاری یک مسابقه فوتبال و سوگواری محرم هیچ رابطه‌ای نیست. در فوتبال امکان شادی هست؛ یک شادی موقت. نمایش این شادی - در مسابقاتی که قهرمان را مشخص نمی‌کند - چند دقیقه بیشتر نیست. [نمایش شادی با اصل شادی متفاوت است]

برگزاری مسابقه فوتبال در زمان سوگواری محرم در نگاه عده‌ای از متدینان ناپذیرفتنی است. اینگونه استدلال می‌کنند که «جنس سوگواری از غم است و در فوتبال امکان نمایش شادی است و نمایش شادی، توهین به سوگواری است. سوگواری مقدس است و فوتبال امری زمینی؛ پس باید فوتبال را کنار نهاد.»

این استدلال را نمی‌توان به‌تمامه رد کرد و نمی‌توان به‌تمامه پذیرفت. در سرزمین ما سوگواری امری محترم است و به پاس آن، برخی فعالیت‌های روزمره را تعطیل می‌کنند. این مسئله را عرف تعیین می‌کند. عرف نمی‌پذیرد که در روز تاسوعا و عاشورا همه نانوایی‌ها و بقالی‌ها و مکانیکی‌ها تعطیل باشند. تعطیلی همه امور، معیشت مردم را سخت می‌کند. خود عرف حد نگه می‌دارد. بازار تعطیل است؛ اما جاهایی هست که کار مردم لنگ نشود. همان مردمی که مجریان سوگواری‌اند، خط‌کشی می‌کنند و میان جریان معیشت و پاس‌داشت سوگواری جمع می‌کنند و ضروری‌ها را از غیر ضروری تشخیص می‌دهند. مثلاً باشگاه کشتی را در نظر بگیرد. یک باشگاه عادی اگر در تاسوعا و عاشورا باز باشد، از نگاه عرف تقبیح می‌شود؛ اما اگر تیم ملی کشتی برای مسابقات جهانی یا المپیک که یک ماه بعد برگزار می‌شود، تمرین می‌کنند و پس از تمرین در مراسمی شرکت می‌کنند [یا نمی‌کنند]، عرف این تمرین را مقابل سوگواری نمی‌بیند؛ زیرا ضرورت آن را درک می‌کند. این ضرورت را اینگونه تعریف می‌کنند که اگر تعطیل شود، به زندگی ضربه می‌زند. در مسائل کمی پیچیده‌تر باز هم عرف، راه خود را پیدا می‌کند. تقارن ایام سوگواری محرم و نوروز را می‌توان مثال زد. مردم کوچه و بازار هم به دید و بازدیدهای نوروزی می‌رفتند و هم به مراسم سوگواری. هم قیمه هیئت را می‌خوردند و هم آجیل نوروز را. درست زمانی که عده‌ای

از متدینین نگران این تقارن ناخواسته بودند، مردم راه خود را پیدا می‌کردند و بدون اینکه سوگواری نفی شود، نوروز را پاس می‌داشتند.

داستان برگزاری مسابقه فوتبال در ایام سوگواری همین است. مردم میان برگزاری مسابقه‌ای که برنامه‌اش دست خود ماست و می‌توان چند روز این‌ور آن‌ورش کرد و مسابقه‌ای که برنامه‌اش دست ما نیست، تفاوت می‌گذارند. ضرورت عرفی برگزاری را هم درک می‌کنند. تلاش برای تغییر زمان را می‌بینند و حتی درک می‌کنند چرا این تلاش به سرانجام نمی‌رسد. پس اصل برگزاری یک مسابقه فوتبال را که هم مهم است و هم برنامه‌اش دست ما نیست، در ایام سوگواری درک می‌کنند. این مسابقه را می‌گذارند در دسته رفتارهایی ضروری که باید انجام شود.

عرف مردم، همین مردمی که در دسته‌ها و هیئت‌ها شرکت می‌کنند، با مسابقه فوتبالی که زمان برگزاری‌اش دست ما نیست، کنار می‌آیند و برایشان توجیه‌پذیر است؛ چنان‌چه بازی‌های این چنینی پیش از این بوده و به سادگی ماجرا را حل کرده‌اند و بدون اینکه به احترام و قداست سوگواری ضربه بزنند، برگزار شده است. می‌توان گفت این بازی هم مثل بازی‌های پیشین بی‌هیچ اتفاق خاصی برگزار می‌شود و تمام. چنان‌چه پس از تقارن نوروز و محرم، اتفاق خاصی نبود و به سادگی رد شد.

حساسیت متدینین و علما برای پاس‌داشت سوگواری درست و ستودنی است؛ اما آنجا که عرف به سادگی میان این مسائل جمع می‌کند، نباید میان این دو امر، تقابل ایجاد کرد. این تقابل اگر به نفی بیانجامد، این نفی یکسویه نخواهد بود و در نتیجه، شاید فوتبال تعطیل شود؛ اما به سوگواری هم ضربه خواهد خورد. آنجا که ضرورت‌های عرفی پیش می‌آید، راه نفی نیست. سوگواری اگر بخواهد به تعطیلی همه امور بیانجامد، مردم کوچه‌بازار معترض خواهند شد و این به سود سوگواری نیست. می‌توان برخی از خیابان‌های شهر را برای دسته‌های عزاداری بست؛ اما نمی‌توان اتوبان تهران-قم را بست. بستن اتوبان زندگی مردم را مختل می‌کند؛ اما بستن خیابان شهری جایگزین دارد. برگزاری یک مسابقه فوتبال داخلی که برنامه‌اش با فدراسیون فوتبال ایران است با برگزاری مسابقه فوتبال بین‌المللی که برنامه‌اش را فیفا، چند سال پیش پیچیده‌است، متفاوت است. خصوصاً آنکه راه‌هایی ساده برای احترام به سوگواری هست.

ایجاد این تقابل، بلاشک به سود مذهب نخواهد بود.

(دین آنلاین)



### برخی ویژگی‌های علمی آیت‌الله العظمی بروجردی

#### به روایت آیت‌الله امینی

آقای بروجردی در فقه و اصول بسیار عمیق و اهل نظر و مبنا بود و جمع کثیری از فضایی حوزه از محضرش استفاده می‌کردند. درس او



در سند بعضی روایات یک یا چند واسطه حذف شده بود، به خوبی شناخته می‌شد و چه بسا از اعتبار حدیث کاسته می‌شد. وی در علم رجال کتاب سودمندی تألیف کرده بود که متأسفانه در اثر وسواسی‌گری‌های او، در زمان حیاتش به چاپ نرسید؛ ولی بعد از ارتحال ایشان با زحمات بعضی محققان تکمیل و به چاپ رسید و اکنون در دسترس علاقه‌مندان می‌باشد. از اساتید و شاگردان هریک از روایان و مقدار دقت او در ضبط احادیث و کیفیت متن حدیث، در جهت شناخت و وثاقت راوی و اعتبار حدیث بهره می‌گرفت.

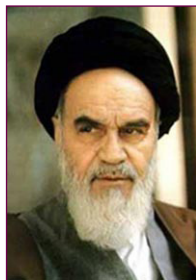


با توسعه علم اصول و دقت در مسائل غیر ضروری مخالف بود؛ می‌فرمود: «علم اصول با جذب مباحثی از علوم دیگر و فرض فروع غیر لازم متورم شده و بسیاری از مباحث آن، برای استنباط احکام کاربرد عملی ندارد و جز تضییع عمر نتیجه‌ای نخواهد داشت». می‌فرمود: «استاد ما آخوند خراسانی با تألیف کفایه خواست علم اصول را خلاصه کند؛ ولی حاشیه‌نویسان به توسعه‌ی آن افزودند».

(خاطرات آیت الله امینی)



### خاطراتی از حضرت امام خمینی به زبان آیت الله کریمی



آقای صانعی فرمود: «یک روز بردن اسم امام جرم بود، بودن قبض رسید امام در جیب کسی جرم بود، آشنایی و مراد به امام جرم بود، فلذا همه فراری بودند. ولی الان از آنجایی که ادعای امام بودن نان دارد، فلذا خیلی مدعی‌اند و می‌گویند ما با امام بودیم.»

به عنوان اولین سؤال بجاست که بپرسم نحوه آشنایی شما با حضرت امام (ره) چگونه بوده است؟

راجع به سابقه آشنایی‌ام با امام (ره) باید عرض کنم من در سال ۱۳۳۳ به حساب ارتباط با فدائیان اسلام، تحت تعقیب ساواک واقع شدم. مصدق را در لشکر دو زرهی محاکمه می‌کردند و فدائیان اسلام را هم می‌خواستند بگیرند که بعدها گرفتند و متأسفانه دوستان ما را اعدام کردند. بگذارید از قبل‌تر شروع کنم. با فراست مرحوم پدرم از سال ۱۳۳۳ آمدن نجف؛ لذا از نزدیک در جریان حوادث ایران حضور نداشتم، اما خبر این جریانات به ما می‌رسید. من در نجف ساکن مدرسه آیت الله العظمی بروجردی (ره) بودم و متصدی مدرسه، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقا شیخ نصر الله خلخالی بود. آقا شیخ نصرالله خلخالی از یاران و هم‌بحث قدیم امام بود و علاوه بر هم‌بحثی، صداقت خاصی بین ایشان و امام بود که باعث شده بود از سال ۱۳۴۰ که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) فوت کردند، ایشان

ویژگی‌هایی داشت که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: خوش‌بین و درس او برای همگان قابل فهم بود. تکرار زیاد داشت؛ گاهی چندمرتبه و حتی چندروز یک مطلب را با عبارتهای مختلف تکرار می‌کرد تا شاگردان آن را خوب بفهمند.



در ابتدا موضوع بحث را خوب روشن می‌کرد؛ آن‌گاه احتمالات مسأله را مطرح می‌ساخت؛ سپس مختار خودش را می‌گفت و به ادله‌اش اشاره می‌کرد. اگر دلیل اصولی داشت آن را توضیح می‌داد. اگر دلیل آن حدیث بود، متن حدیث را می‌خواند و به صورت کان یکون ترجمه می‌کرد. اگر در معنای حدیث، احتمالات مختلفی وجود داشت، آن‌ها را بیان می‌کرد و مختار خودش را توضیح و ترجیح می‌داد؛ ولی به نقل اقوال دیگران و نقد آن‌ها عنایت چندانی نداشت. احادیث را از روی وسائل الشیعه می‌خواند؛ ولی قبلاً به مصادر آن در کتب اربعه و غیر آن‌ها مراجعه کرده بود. اگر اختلاف نسخه یا سقطی وجود داشت، بدان اشاره می‌کرد. عقیده داشت صاحب وسائل در اثر کثرت مشاغل در نقل احادیث دقت‌های لازم را انجام نداده است. گاهی به سیر تاریخی مسائل مهم فقهی اشاره می‌کرد و اقوال فقهای سلف را از کتب مربوطه مانند مفتاح الکرامه نقل می‌کرد. به اقوال فقهای اهل سنت نیز عنایت داشت؛ آن‌ها را از منابع خودشان و گاهی از کتاب خلاف شیخ طوسی یا تذکره الفقهاء نقل می‌کرد. می‌فرمود: «اثمه‌ی اطهار(ع) و فقهای سلف ما به فقه اهل سنت نظر داشته‌اند و آشنایی با آن‌ها در استنباط احکام تأثیر دارد». نسبت به فتاوی‌های علمای قدیم مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، سائر و ابن براج نظر خاصی داشت. شهرت یا اجماع بین قداما را معتبر می‌دانست و می‌فرمود: «مسائل کلی فقه اصول متلقاة از ائمه معصوم(ع) است و آن‌ها را باید در مرتبه احادیث مرسل به‌شمار آورد؛» اما در فروع فقهی که از زمان شیخ طوسی به بعد و از طریق استنباط و اجتهاد تدوین شده این عقیده را نداشت و شهرت یا اجماع فقها را معتبر نمی‌دانست. در استدلال به احادیث، اسناد آن‌ها را می‌خواند و شرح حال هریک از روایت را بیان می‌کرد و به توثیقات یا تضعیفات وارده اشاره می‌کرد. در علم رجال اهل نظر و اجتهاد بود. اگر در سند حدیث یک یا چند واسطه حذف شده بود تذکر می‌داد. گاهی یک حدیث با یک مضمون به‌وسیله‌ی یک راوی از یک امام نقل شده که صرفاً به جهت اختلافات اندکی در متن و اختلاف اسناد به صورت چند حدیث به‌شمار رفته؛ در صورتی که اگر پهلوی هم قرار گیرند معلوم می‌شد یک حدیث بیش نیستند. آقای بروجردی این قبیل احادیث را پهلوی هم قرار می‌داد و متذکر می‌شد که یک حدیث بیش نیستند. بدین‌وسیله برخی مشکلات و تعارضات حل می‌شد. گاهی در معنای یک حدیث می‌فرمود روای آن اهل فلان شهر یا فلان کشور بوده که مردمانش از فلان بقیه اهل سنت تقلید می‌کردند که فتوایش این بوده؛ بنابراین با توجه به چنین ذهنیتی مسأله را از امام سؤال کرده و پاسخش را دریافت کرده است. آقای بروجردی علاوه بر نظرهای عمیق فقهی در علم رجال و درایه نیز تخصص داشت. در شناخت احوال روایان احادیث از روش طبقه‌بندی روایت استفاده می‌کرد. روایان احادیث را طبقه‌بندی کرده بود و بدین‌وسیله روشن می‌کرد که هر روای در چه طبقه‌ای قرار گرفته و از چه کسانی می‌تواند حدیث نقل کند و چه کسانی می‌توانند از او حدیث نقل کنند. با این روش اگر

وکیل مطلق امام در عراق شود. در مدتی که نهضتی در ایران پیش آمده بود، من در معیت آقا شیخ نصرالله خلخالی، شروع کردم به تشکیل جلسات و اجتماعات و نوشتن اعلامیه‌ها و تلگراف‌هایی درباره قضایای ایران و حمایت از امام. این برنامه‌ها به طور مرتب در این مدت ادامه داشت که بعضی از جلسات خیلی چشمگیر بود.

در جلساتی که تشکیل می‌دادید، چه شخصیت‌هایی حضور پیدا می‌کردند؟ اگر امکان دارد فضا و موقعیت جلسات را مقداری برایمان تشریح کنید

در یک جلسه مرحوم آقای حکیم، مرحوم آقای شاهرودی و سایر مراجع وقت نجف در مسجد هندی نجف جمع شدند و آقا سید جواد تبریزی منبر رفت و صحبت‌های خیلی داغی درباره قضایای ایران، مظلومیت مردم ایران و مظلومیت امام مطرح کرد. من در حالی که این قبیل کارها و جلسات را ادامه می‌دادیم، روزها طرف عصر، یک بحث کفایه در مدرسه مرحوم آقای بروجردی داشتیم. یک روز رفتم مدرسه، هنوز بحث شروع نشده بود که دیدم آقا شیخ نصرالله خلخالی در آن وقت روز و در هوای گرم، سراسیمه به مدرسه آمد. گفتم: «آقا شیخ خیر است! چه شده است؟» گفت: «خوب شد شما را دیدم. تلفنی به من زدند که آقای خمینی آمده کاظمین، ولی نمی‌دانم مراسم کار گذاشته‌اند یا واقعیت دارد.» به او گفتم از اداره مخابرات نجف سؤال کند. تلفن آن وقت نجف از این تلفن‌های هندی بود. گفتم: «پیرس این تلفنی که ساعت فلان شده، از کجا بوده است.» گفت: «خوب گفتم! گفتند این تلفن از کاظمین، از مسافرخانه عبدالامیر جمالی بود.» با مسافرخانه تماس گرفت. مرحوم حاج آقا مصطفی که هنوز در دفتر مسافرخانه نشسته بود، گوشی را برداشت و آقا شیخ نصرالله خلخالی با ایشان حال و احوال کرد و گفت: «شما واقعا به عراق آمده‌اید؟» گفت: «بله. ما حدود نیم ساعتی است که وارد کاظمین شده‌ایم. آقا وضو گرفته و به حرم مشرف شده‌اند.» صاحب مسافرخانه رفیق و آشنای مرحوم حاج آقا شیخ نصرالله خلخالی بود. اتفاقا او هم حضور داشت. وقتی گوشی را به صاحب مسافرخانه دادند آقا شیخ نصرالله به او گفت: «می‌دانید چه شخصیتی به مسافرخانه شما آمده است؟ برای او مناسب نیست جایش در مسافرخانه باشد. یک منزل تهیه کنید آنجا تشریف ببرند آنجا. مقدمات کار را فراهم کنید، تا فردا صبح که ما می‌آییم.» ما با آقا شیخ نصرالله در صدد این شدیم که حضور امام در کاظمین را به دیگران اطلاع دهیم. ماشین‌هایی را در نظر گرفتیم برای طلبه‌هایی که می‌خواستند برای دیدار امام به کاظمین بروند. شب تا ساعت ده یازده شب مشغول تنظیم این گونه امور بودیم. پس از نماز صبح، من و آقا شیخ نصرالله به طرف کاظمین حرکت کردیم. امام در منزل عبدالامیر تشریف داشتند. سر سفره صبحانه نشسته بودند که ما وارد شدیم و سلام عرض کردیم و در کنارشان نشستیم. آشنایی نزدیک من با امام از اینجا شروع شد.

امام دو روز در کاظمین بودند. سپس سفر مختصری به سامرا داشتند و از سامرا به کربلا رفتند. دو روز هم در کربلا بودند و بعد عازم نجف شدند و در برگشت از کربلا به نجف، عده‌ای را دعوت کردیم برای استقبال از امام. استقبال کننده‌ها تا «خان نص» که نصف راه میان کربلا و نجف است آمدند و امام از آنجا راهی نجف شدند. شب در منزلی که در نجف تهیه کرده بودند، خدمتشان رسیدیم و از آن پس ما در منزل امام، حضور داشتیم و تقریبا جزء

خصیصین افرادی بودیم که با امام تماس داشتند.

هیئت استفتاء امام چگونه در نجف شکل گرفت؟

استفتائاتی که از امام می‌شد، کم نبود اما خیلی هم نبود. لذا جواب استفتائات را خودشان می‌نوشتند. به همین خاطر اجازات و استفتائات همه به قلم خودشان بود تا اینکه سال ۹۰ هـ.ق که آقای حکیم فوت کردند و مراجعات تقلیدی به امام اوج گرفت، ایشان دیگر نمی‌رسند استفتائات را جواب بدهند. نمی‌دانم به پیشنهاد حاج آقا مصطفی بود یا پیشنهاد خود امام که ما مأمور شدیم استفتائات امام را جواب بنویسیم. در طول مدتی که مشغول تحقیق و بررسی کتاب‌های امام بودیم، مرحوم آقای سید عباس خاتم یزدی همکار من بود. من و آقای خاتم هر دو در یک سال به نجف مشرف شدیم؛ البته با دو سه ماه تفاوت. وقتی استفتائات به ما محول شد، من و آقای خاتم با هم مذاکره می‌کردیم و می‌نوشتیم و بنای ما این بود که سؤال و استفتاء را در یک برگه و جواب را در برگه‌ای دیگر می‌نوشتیم و به همدیگر سنجاق می‌کردیم. دو برگه سنجاق شده را می‌فرستادیم اندرون، خدمت امام. امام دقیقا سؤال و جواب را می‌دید. اگر جواب مطابق با سؤال بود، دست نمی‌زد و معنایش این بود که پذیرفته است. و اگر مطابق با سؤال نبود یا کم و زیاد داشت، حکم و اصلاح می‌کرد و برمی‌گرداند به بیرونی. ما پاکت‌نویس می‌کردیم و دوباره می‌فرستادیم اندرون و امام مهر می‌کرد و برمی‌گشت تا برای افراد ارسال گردد. در خلال این مدت، چند ماهی آقا شیخ غلامرضا رضوانی، شب‌ها می‌آمدند به اتاق استفتاء و در نوشتن جواب‌ها همکاری می‌کردند. آن موقع متصدی دفتر امام در نجف آقا سید عبدالعلی قرهی بود و بعد از رفتن ایشان به ایران، آقای رضوانی مسئول اداره دفتر شد. پس از مدتی به پیشنهاد مرحوم حاج احمد آقای خمینی، مرحوم آقای قدیری هم در نوشتن پاسخ استفتائات به جمع ما اضافه شد و چند مدتی با ما در نوشتن پاسخ‌ها همکاری کرد. بعدها آقای قدیری به ایران آمد و من و آقای خاتم ماندیم. تا آن روزهای آخر، کارمان در دفتر امام همین بود. امام (ره) دو سه روز پیش از مهاجرت به پاریس، نامه‌ای نوشته بودند که دست من رسید. پشت پاکت به این مضمون بود: «خدمت جناب آقای فلان باشد! بعد از مردنم باز کنند و مضمون داخل پاکت هر چه هست بر طبق آن عمل کنند». بعدها معلوم شد که چهار پاکت بوده است؛ یکی به نام من، دیگری به نام آقای خاتم و دوتای دیگر هم به نام آقای شیخ موسی رضوانی و مرحوم آقای شیخ حبیب الله اراکی. ما چهار نفر جزء اوصیای امام بودیم و ایشان ما را وصی خودشان قرار داده بودند.

چگونه شد که امام (ره) نجف را ترک کردند؟ شما پس از بازگشت به

ایران تا پیروزی انقلاب چه فعالیت‌هایی داشتید؟

شبی که صبحش امام از نجف به صفوان حرکت کرد، به ما گفته شد که امام با شما کار دارد. خدمتشان رسیدیم و فرمودند: «به من پیشنهاد کرده‌اند که یا در برابر حکومت شاه سکوت کنم و یا از عراق بیرون بروم و حق هیچ‌گونه حرکتی علیه شاه را ندارم، در حالی که من سکوت را برای خودم خلاف شرع می‌دانم؛ در نتیجه ناگزیرم از عراق بیرون بروم. آن پاکت‌هایی که خدمت آقایان دادم، وصیت‌نامه من درباره پول‌هایی است که در خانه من است. در آن نامه در زمینه کارهایی که باقیمانده و اینکه چه کار بکنند و چه کار نکنند، همه را مشروح نوشته‌ام و هر چهار نامه درباره همین

داشتند، آیا باز هم خودشان بر استفتائات نظارت می‌کردند؟

سالیانی روال کار این بود که همه استفتائات بلااستثنا به مهر امام ممه‌ور می‌شد تا این اواخر، ظاهراً یک دو سال قبل از فوتشان که ما یک روز در جماران خدمت امام رسیدیم و ایشان فرمودند: «من کارم زیاد است و نمی‌رسم استفتائات را دوباره ببینم؛ آقایانی که در نجف مشغول نوشتن بودند، سالیانی در جلسه استفتائات بودند و من از نظرات آنها اطلاع دارم و مورد اعتماد من هستند. از این به بعد استفتائات را با مهر دفتر از همانجا بفرستید و اگر موردی پیش آمد که در صحت و سقمش شبهه داشتید، آن را جداگانه بنویسید و به من ارائه بدهید.»

از آن به بعد استفتائات با مهر دفتر، برای صاحبانشان فرستاد می‌شد، مگر استفتائاتی که جای تأمل بود. آنها را جدا می‌نوشتیم و من یکی از روزهای هفته آنها را به جماران می‌بردم. امام سؤال‌ها را می‌دیدند و درباره برخی از سؤالات با ایشان بحث می‌کردیم. به نتیجه فتوای ایشان که می‌رسیدیم، پاسخ را می‌نوشتیم و مهر می‌کردیم.

اعضای گروه استفتاء در قم هم همان ترکیب دفتر نجف بود؟

به نکته بسیار خوبی اشاره کردید. وقتی به قم برگشتیم، اعضای استفتاء تغییر پیدا کرد. تقریباً ده پانزده روز قبل از آمدن من از نجف و شرکت در جلسه استفتاء، جلسه استفتاء برقرار بود. در آن جلسات آقای قدیری، آقای راستی کاشانی و آقای میرزا مسلم ملکوتی حاضر بودند. من هم با آمدنم حسب امر امام، در جلسه شرکت کردم که چهار نفر شدیم. بعد که آقای خاتم آمد، امام به بنده فرمود که آقای خاتم را هم به شرکت در جلسه دعوت کنم و مجموعاً پنج نفر شدیم. [...] خدا رحمت کند بزرگانی مانند مرحوم شهید بهشتی، شهید دستغیب، شهید مدنی، شهید صدوقی، آقای مرتضی حائری، آقای‌های هاشمی‌نژاد و افراد برجسته دیگری که خیلی در این راستا زحمت کشیدند. متأسفانه خیلی از افراد ممکن است مطالب گذشته یادشان نباشد یا اسامی افرادی که دلسوزانه در گذشته خدمت می‌کردند، در اذهانشان باقی نمانده باشد. یک روز به آقای صانعی گفتم این همه آقایان که امروز مدعی‌اند همراه و پیرو افکار امام بوده‌اند، من می‌دانم که اینها این طور نبودند. امام از اول تا آخر در نجف با همه افرادی که دورش بودیم، پنج شش نفر بیشتر نمی‌شدیم. حالا اینها از کجا پیدا شدند؟! آقای صانعی فرمود: «یک روز بردن اسم امام جرم بود، بودن قبض رسید امام در جیب کسی جرم بود، آشنایی و مراد به امام جرم بود، فلذا همه فراری بودند. ولی الان از آنجایی که ادعای با امام بودن نان دارد، فلذا خیلی مدعی‌اند و می‌گویند ما با امام بودیم.»

خیلی از بیانات جناب‌عالی استفاده بردیم. امیدواریم دوستداران انقلاب، صحت و سقم وقایع را از منابع اصلی آن استفاده کنند. اگر نکته‌ای باقی مانده است، می‌شنویم.

نکته‌ای است که می‌خواهم عرض کنم. کثیری از آقایان در بیان خاطراتشان چیزهایی را به مناسبت حالا، نه آن روز مطرح می‌کنند. آن روز صورتشان را برمی‌گرداندند تا با امام مواجه نشوند و حالا می‌گویند بله ما با امام بودیم و کجا بودیم و چه می‌کردیم و چه نمی‌کردیم. اینها اضافه شده و جعلی است. حقیقت این بود افرادی را که بنا دارند با آنها مصاحبه کنند، همه را در یک جلسه در حضور همدیگر قرار می‌دادند تا مطالبی را که بعضی

است. بعد از رفتن پاکت را باز کنید و ببینید که باید چه کار کنید. بر طبق همان نوشته‌هایم عمل کنید». صبح آن روز بعد از نماز صبح با چند ماشین به طرف مرز صفوان حرکت کردیم. حدود ساعت ۱۰ بود که به بیابانی رسیدیم. امام تجدید وضو کرد و راه افتادیم و به بصره رسیدیم. از بصره هم به گمرک عراق حرکت کردیم. نماز ظهر و عصر را در ساختمان گمرک به امام اقتدا کردیم. سپس امام سوار شدند و از مرز صفوان به طرف کویت حرکت کردند. ما کمی صبر کردیم و برگشتیم. من، آقای خاتم، آقای برقی و دیگران که به نجف برمی‌گشتیم، نیروهای امنیتی چند جا جلو ما را گرفتند. حس کردیم اوضاع عادی نیست ولی از مسائل بی‌اطلاع بودیم تا اینکه به نجف رسیدیم و خبردار شدیم که اجازه نداده‌اند امام وارد کویت شوند. ایشان را در گمرک معطل کردند و ایشان شب را در هتلی در بصره به سر بردند. فردای آن شب امام دستور داد که ایشان را به بغداد ببرند. در بغداد دو شب در هتل بودند تا مقدمات سفرشان به پاریس فراهم شد و به طرف پاریس حرکت کردند. ما در نجف مانده بودیم و مدتی بعد دیدم خلق ماندن در نجف را در غیاب امام ندارم. امام از پاریس به تهران برگشته بودند. من همان سال ۵۷ در سفری خدمت امام رسیدم و عرض کردم: «در این مدت که در نجف بودم، محض خاطر جناب‌عالی ماندم و گرنه آن قدر که من باید از محضر اساتید عراق استفاده کنم، شاید کرده‌ام و دیگر با حضور در نجف پیشرفت علمی ندارم. با مسافرت شما هم انگیزه‌ای برای ماندن ندارم و دلم در آنجا قرار نمی‌گیرد. اجازه بدهید به ایران برگردم و امری را که در آن پاکت نوشته بودید، واگذار کنیم به فلان شخص». امام تأملی کردند و تأیید نکردند. گفتند حالا شما بباید تا ببینیم چه باید بکنیم. ایشان جانشینی تعیین نکردند. ما برگشتیم نجف. در خلال این مدت هم من و آقای خاتم تحت تعقیب شدید نیروهای امنیتی عراق بودیم و تا آن شیئی که من می‌خواستم از عراق خارج شوم، حسب آنچه دوستان گفته بودند، مأموران در به در به دنبال من می‌گشتند. ولی بحمدالله مقدر این بود که دستگیر نشویم و از عراق خارج شویم. تقریباً اینکه یک ربع ساعت زودتر، از گمرک عراق در منظره خارج شدیم، باعث نجات جان ما شد. نیروهای امنیتی فردایش به خانه ما ریخته بودند و درب را شکسته بودند و دیده بودند خانه خالی است و کسی نیست. همسایه ما شخصی به نام سید جابر بود. آنها سراغ او رفتند که سید کجا رفته. او هم گفته بود اطلاعی ندارد! کتک مفصلی به سید اولاد پیغمبر زدند ولی چیزی دستگیرشان نشد. پست به پست شروع به تماس گرفتن کردند. اگر از اول تماس می‌گرفتند که ما را دستگیر می‌کردند. وقتی دستورشان به گمرک منظره رسید، ما تقریباً یک ربع قبل، از گمرک منظره به طرف ایران خارج شده بودیم. روز بسیار تاریکی برای من بود. وقتی به ایران آمدم و خدمت امام رسیدم، ایشان امر فرمودند مثل نجف، در دفتر استفتائاتشان در قم شرکت کنم. پاسخ استفتائات در ایران را اکثراً زیر سؤالات می‌نوشتیم. گاهی هم اگر به نظرمان می‌آمد که لازم است جور دیگر نوشته شود، آنها را جداگانه می‌نوشتیم و هفته‌ای یک روز پوشه استفتائات را می‌آوردیم جماران خدمت امام. ایشان ملاحظه می‌فرمود و هر چه را نیاز بود، حک و اصلاح می‌کرد و هر چه را قبول داشت مهر می‌کرد و ما برمی‌گردانیم به قم.

نحوه شکل‌گیری دفتر استفتائات امام در قم و جماران را برایمان توضیح دهید. آیا با آن همه مشغله که حضرت امام در اواخر عمر شریفشان

فراموش کردند، دیگران که به یادشان هست، متذکر شوند. از طرف دیگر، آنهایی که دوست دارند چیزی را اضافه و جعل کنند، نتوانند جعل کنند. با این روش، مطالب مربوط به امام یک‌رو و یک‌سمت و یک‌سو می‌شود و دروغ و دغل در آنها کم می‌شود. اما این کار نشد. لذا مصاحبه این آقا با آن آقا درباره امام (ره) متفاوت است و خیلی جاها فرق دارد. انسان می‌ماند که کدامش درست است، کدامش نادرست! درست‌ها با نادرست‌ها قاطی شدند و مردم ما نمی‌توانند تشخیص بدهند. بنده که اینجا نشسته‌ام می‌دانم کدام درست است و کدام نادرست، اما همه که مثل بنده نیستند.

(نشریه حریم امام)



### ستیز ما با علم



ویلاگ رسول جعفریان - شاید ما مردم

هنرمندی باشیم که در مقایسه با برخی از ملل، در این هم تردید داریم، اما در باره علم باید عرض کنم که بیش از هر چیز دشمنی با آن داریم. در این باره حرف زیاد است اما عجلالتا باید عرض کنم طی این قرون که عقب ماندگی را تجربه کرده ایم، به طور مداوم جایگزین‌های دیگری برای علم داشته ایم و وضع را پیچیده

تر کرده ایم... و خیلی حرفهای دیگر که ای کاش روی آن کار می‌شد. طی این ده سالی که کم و بیش در باره تاریخ مفهوم علم مطالعه می‌کنم، نه تاریخ علم، همه اش فکر می‌کردم رابطه ما با علم، به رغم همه آن شعارها، نوعی رابطه خنثی یا به تعبیری لایشرط بوده است. یعنی کاری به کار علم نداشته ایم و بود و نبودش برای ما فرق نداشته است. به عبارت دیگر، علم را شرط زندگی خوب و رستگاری دنیوی نمی‌دانسته ایم و البته تلاش در دفع آن هم نداشته ایم.

اما اخیراً و به درستی، کمتر روزی است فکر نکنم که در اشتباه بوده‌ام. رابطه ما با علم، رابطه «بشرط لا» ست نه لا بشرط. ما دشمن علم هستیم. ما در حال ستیزه کردن با علم هستیم. ستیزه کردن با علم به این معنا نیست که پادگانی راه بیندازیم و با دانایی و علم بجنگیم یا علم و کتلی بالا ببریم که ما مثلاً علم نمی‌خواهیم، خیر، همین که بستر کار را جوری فراهم کنیم که همه از علم گریزان باشند، کافی است. طبعاً هر کجا به حسب خود. برای مثال، این چند روز فتوای یک مرجع در باره امکان رفع حجاب دختران در وقت تعارض با تحصیل در نقاطی که عدم حجاب را شرط حضور در دانشگاه می‌دانند، مساله ساز شد. خوب، این فتوا به نوعی در دفاع از علم بود، البته نه مستقیماً، بلکه فقط برای این که اگر دختران درس نخوانند، یک جای دیگر کار دین ما لنگ خواهد شد، چون مجبوریم از مردان در اموری استفاده کنیم

که در واقع در آن امور نیاز به متخصص زن داریم. با این حال باید خدا را شکر کنیم که اگر به لازمه هم شده، باز یک طرفداری از دانش اندوزی زنان در آن شرایط سخت شده است (بماند که بیست سال قبل این فتوا را علمای ظاهری و قشری اهل سنت در ترکیه دادند و زنان را به تحصیل کشاندند). با این حال، نقدی بر آن فتوا دیدم که از نظر مفهوم علم و پرهیز دادن و دشمنی با آن «جالب بود. کسی از علما در نقد آن فتوا نوشته بود: «مگر درس خواندن دختران واجب است تا مزاحمت با این واجب بزرگ الهی کند - بلکه مستحب هم نیست مخصوصاً این دروس جدید؛ و مستحب درس دین و احکام قرآن است. بلکه اگر هم مستحب باشد از باب علم و صنعت با واجب بزرگ الهی تزامم ندارد». این عالم، لطف کرده بود و معنای علم را برای ما توضیح داده بود. چیزی که مطمئناً اساس نگرش ما نسبت به علم است، همان نگرشی که نتیجه اش این است که فقط علمای دین، عالم هستند، بقیه بود و نبودشان در علم در حد کفایت و ضروریات است و هیچ لزومی هم به بودنشان نیست. اما از برخی بله برخی از علمای دین بگذریم که در این صد سال، هر وقت، کشف علمی شد و دیدند با برخی از دانسته‌های آنها سازگار نیست با آن درافتادند و بعداً که مجبور به قبول آن شدند گفتند که ما هزار سال پیش همین را گفته بودیم. و نیز بماند که مردم را تشویق به علم اندوزی نکردند و در غالب نقاط با مدارس جدید از در دشمنی برآمدند. بله از آن بگذریم. در این طرف فکر می‌کردیم در دانشگاه که بنیادش را عصر تجدد گذاشته و کاری هم عجلالتا به دین و دینداری نداشته، مفهوم علم جدی است. شاید هم روزگاری چنین بوده، اما الان با این تجربه‌ها، دریافته‌ام که نه دانشگاه و نه موسسات دولتی که به نوعی متولی در تولید علم هستند، کاری در خور در این زمینه انجام نمی‌دهند. قصد قضاوت در باره کلیت پدیده دانشگاه را ندارم اما هر روز که از برابر همین دانشگاه تهران رد می‌شوم و انبوه اطلاعیه‌های آشکار را در باره پایان نامه و رساله نویسی و مقاله‌های کذایی می‌بینم، بیشتر خجالت می‌کشم. هزار و یک جای کار ایراد دارد که وضع به اینجا منتهی شده است.

این که ما علم گرا نیستیم سر جای خود، حقیقتاً علم ستیزیم و برای همین است که هر آدم اهلی را از محیط دانشگاهی در ایران دور می‌کنیم تا به جای دیگری پناه ببرد مگر این که چاره نداشته باشد. به همین وضعیت موجود هم کاری نداریم و برای مثال، روی خروجی‌های دانشگاه هیچ گونه نظارت و ارزیابی نداریم. اصلاً چه کسانی مدیر می‌شوند که بتوانند این پایان نامه‌ها را ارزیابی کنند؟ کدام بار دیده ایم مدیری یک بار در جلسه دفاعی شرکت کرده باشد؟ مدیران ما اصلاً و ابداً کاری به خروجی‌های علمی و تولیدات دانشگاهی و وضعیت علمی فارغ التحصیلان ندارند. اصلاً شأن شان نظارت در این باره نیست، وظیفه شان مدیریت یعنی گرداندن دانشگاه با اقل درآمد و کمترین مساله است. زمانی بر کمیته دانشجویان افزودند و لطمه ای جبران ناپذیر به کیفیت هم زدند. وقتی انبوه فارغ التحصیلان کم سواد اما زرنگ بودند که می‌توانستند مشاغل را اشغال کنند، اندک متخصص کم رو چه جایی برای ورود در عرصه‌های مورد نیاز علمی داشتند؟ اما بدتر از همه موسسات کتابخانه‌ای و پژوهشی ما هستند. سالهاست هیچ آدم قابل اعتنائی رغبت به اهدای کتابخانه‌اش به کتابخانه‌های دانشگاهی ندارد، مگر برخی از استادان که وابستگی محلی به موطن شان دارند. و سالهاست که

علم است. اگر ما در این سی و اندی سال، بخش ناچیزی از هزینه‌های تندروی را خرج علم و آموزش کرده بودیم حالا در سطح جهانی موقعیت بهتری داشتیم. همین جا برای آرامش و رستگاری روح تمام کسانی که در این صد و پنجاه سال برای پیشرفت علم تلاش کردند، از پیش از امیر کبیر و دارالفنون تاکنون، دعا می‌کنم. این کاری است که از دست من بر می‌آید و فکری است که من دارم. طبعاً هر کسی در هر جای این کشور، به علم و امنیت و توسعه کشور خدمت می‌کند، خداوند او را پایدار بدارد.



### نفوذ فکری علامه مجلسی در ایران

وبلاگ رسول جعفریان - این یادداشت بر اساس مقدمه کتابچه هدایة العالمین از یکی عالمان خاندان مجلسی که در سال ۱۱۴۹ هجری نوشته شده، تهیه شده و سعی شده است تا نسبت به مکتب فکری علامه مجلسی در ایران، توضیحی ارائه شود. میرزا عزیزالله فرزند محمد تقی الماسی و او فرزند میرزا کاظم و باز او فرزند میرزا عزیزالله مجلسی (برادر علامه مجلسی و فرزند دیگر محمد تقی مجلسی) نویسنده کتابی با نام هدایة العالمین است که چند سال پیش گزیده آن منتشر شد (قم، ۱۳۷۳). پسری هم با نام میرزا حیدر دارد که کتابی با عنوان تذکرة الانساب در باره خاندان مجلسی دارد. بنده این روزها، نسخه خطی این اثر را دیدم و فکر کردم از اشاراتی که در مقدمه آن است، برای روشن کردن گوشه‌ای از تاریخ فرهنگی ایران در میان قرن دوازدهم استفاده کنم. این هدایة العالمین کم نسخه است، چنان که در فهرست دنا تنها سه نسخه معرفی شده و به اشتباه به عزیزالله پسر محمد تقی مجلسی منسوب شده است. (در باره خانواده این عزیزالله و ارتباطش با اجدادش مجلسی‌ها بنگرید: مکارم الاثر: ۵۳۰/۲ - ۵۳۱).

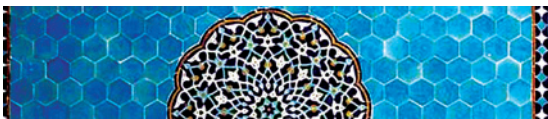
موضوع کتاب هدایة العالمین، اصول دین است، اما اشاراتی که در ابتدای آن دارد، شاید به کار تاریخ اندیشه در ایران بیاید. تألیف کتاب در سال ۱۱۴۳ در بنگاله هند به اتمام رسیده و به شجاع الدین محمد خان اسد جنگ که در مقصود آباد از بلاد بنگاله حاکم بوده، اهدا شده است. بنابراین نویسنده در هند بوده و به همین دلیل در همان مقدمه کتابش، در باره دین هندوان توضیحی داده و به بت پرستی آنها اشاره کرده، و این که «پاره‌ای مانند هند و امثال ایشان یکباره دست از پرستش موجد و خالق و منعم و رازق خود که اکثر مقررند که وجود و حیات و جمیع نعمت‌ها و خیرات را از او دارند، برداشته، به عبادت جمادات چند که بیشتر را خود به سعی و مدد فکر و اندیشه و معاونت و آلات تبر و تیشه ساخته اند، پرداخته» اند. وی در باره اقدامات علمای اسلام در نگارش آثاری در باره معتقدات یقینی اشاره کرده و این که «اکثر علما در رد اهل بطلان و اثبات حقایق ایمان کتابها نوشته اند، خصوص افضل فضلاء متقدمین و متأخرین و اعلم فقها و محدثین...» که این القاب و مانند آن شبیه «یگانه افاضل دوران، جامع فروع و اصول» پشت سر هم آمده و در نهایت، مقصودش جدش علامه مجلسی است: «... جدی المرحوم مولانا محمد باقر المجلسی... که مسلم است که از فضالی

کتابخانه‌های بزرگ دانشگاهی ما از وجود کتابهای خارجی بی بهره هستند و جز در حد کتابهای نمایشگاهی که سالی یک بار است، بهره‌ای از علم جهانی ندارند. هیچ کس در این کشور، آموزش زبان انگلیسی را که می‌تواند زمینه رشد علمی ما باشد جدی نمی‌گیرد، امری سبب شده است دانشجویان ما در رشته‌های مختلف، بی بهره از تولیدات علمی بیرون از ایران و در نتیجه در رتبه بسیار پایین باشند.

در محدوده استفاده از منابع داخلی هم، امکانات جدی برای داد و ستد میان کتابخانه‌ای نیست. هنوز کار دیجیتال منابع به جایی نرسیده و دانشجویان و استادان برای دسترسی آسان به منابع، دردسر دارند. هنوز در موزه‌ای مثل کاخ گلستان یک دانشجوی دکتری فقط حق دارد ۳۵ عکس از منابع آنجا که دریای عکسها و اسناد و متون خطی نفیس است استفاده کند. هنوز هزاران نسخه خطی آنجا که در رژیم قبل به کوشش بدری آتابای فهرست شد و برخی دیگر در فهرست اسناد آنجا زحمت کشیدند، خارج از دسترس قرار دارد. خاطرم هست وقتی کتابخانه مجلس رفتم به من گفتند هر کسی حق دارد فقط ده برگ سند از اینجا بگیرد که با شنیدن این حرف چشمم از حدقه بیرون زد. تقریباً هر روزه دانشجویانی داریم که از رفتار مدیران کاخ گلستان گلایه دارند، کسانی که تصور می‌کنند این آلبومها و نسخه‌ها، ارث پدری شان است. هنوز برای گرفتن تصویر یک نسخه خطی، دانشجو باید یک ماه پشت در کتابخانه صبر کند، در حالی که رایت یک سی دی از یک نسخه فقط یک دقیقه طول می‌کشد. در واقع، نه محققان دانشگاهی و نه پژوهشگران آزاد ما، دسترسی به این اسناد به شکل انبوه ندارند. اسناد وزارت خارجه با محدودیت فراوان در اختیار قرار می‌گیرد. نسخه‌ها و اسناد کاخ گلستان تقریباً در حد محال و با محدودیت بسیار زیاد قابل استحصال است. اسناد صد ساله قوه قضائیه تقریباً به طور کلی از دسترس خارج است. بخش اسناد کتابخانه ملی، هنوز در فهرست کردن میلیونها برگ سند، کار درخوری انجام نداده است. در شهرستانها، هزاران نسخه خطی ناشناخته هست که امکان دسترسی به آنها نیست و حتی بزرگترین مرکز نگه داری نسخ خطی در قم که از پول وقف و دولت استفاده می‌کند، هزاران محدودیت برای استفاده از نسخ خود گذاشته و عملاً بخش عمده منابع تاریخی و فرهنگی ما را معطل نگاه داشته است. فکر کنید اگر این سی‌چهل هزار نسخه خطی به راحتی در اختیار همه بود، چه تحول علمی پدید می‌آمد؟ میلیونها برگ سند در همانجا سالهاست خاک می‌خورد در حالی که هیچ مقامی بر آن نظارت ندارد. به نظر شما در این شرایط بهتر است بگوییم ما علم ستیز هستیم یا فقط بی تفاوت نسبت به وضع علم ایم؟ بنده در بخش مدیریتی هم می‌دانم که رشد و تعالی در پست‌های اداری نوعاً یا جناحی و باند بازی و رفاقتی است یا با پیگیری‌های مارمولکانه برخی از اشخاص که تلاش می‌کنند خود را در جایی جا بدهند. اینها وقتی به آن نقطه رسیدند، آن جا را ابزار و پله‌کانی نه برای رشد علم که سکوی ترقی خویش کنند و البته و عاقبت موفق هم می‌شوند. به نظرم هیچ اشکالی ندارد، شاید هه‌جا در دنیا چنین تلاش می‌کنند و حاصل آن را بدست می‌آورند! اما لاقول وقتی مدیر شدند، نیم‌نگاهی به این جامعه از نظر علمی مرده بیفکنند، جامعه‌ای که نیاز به اندک نظارت و پیگیری آنان دارد. بنده تردید ندارم بخش عمده مشکلات سیاسی و اقتصادی و عقب ماندگی ما، ناشن

عالم و علمای متاخر و متقدم، مثل ایشان کم کسی سعی در ترویج و تجدید مذهب و دین و توضیح و تبیین طریق حق و یقین نموده، و حل و بیان و تحقیق مشکلات و مشتهات آنها بتأیید رب العالمین فرموده، بلکه اکثر کتب احادیث از چهار صد اصل مشهور و غیر آنها که در این اواخر به سبب رغبت طلبه بیشتر به علوم حکمی و اقوال فلسفی مندرس و متفرق بلکه از میان رفته بود، حسب المقدور از بلاد و امصار بعیده به سعی و تصدیعات بلیغه بدست آورده در بیست و پنج مجلد کتاب بحار الانوار جمع و توضیح کرده اند». مقصود این که از نظر او که به هر حال نواده مرحوم مجلسی هم هست، و البته این نگرشی که عموم داشتند، تسلط فکر دینی در قرن دوازدهم، بویژه در میان عامه، از آن مرحوم مجلسی بود که صد البته در زمان خود، رنج بسیار برد تا دایرة المعارف بحار الانوار را گرد آورد. به نظر ملاعزیزالله که این کتابش را در سال ۱۱۴۹ یعنی قریب ۳۰ سال پس از وفات علامه مجلسی (م ۱۱۱۰) نوشته، اگر مجلسی این کار را نکرده بود «همگی تا بحال از میان رفته بود»، یعنی آن آثاری که او در کتابش فراهم آورد، همه از میان رفته بود. البته می‌دانیم آنها از بین نرفت و در طول این قرون پس از علامه، به برکت ابزارهای جدید و نگاه‌های تازه در امر کتاب و کتابداری، بسیاری از آنچه را که مرحوم مجلسی هم ندیده بود، یافت شد و اکنون در اختیار است. ملاعزیزالله که تجربه پس از حمله افغانان و صدمه‌هایی را که به کتاب و مدرسه خورده دیده، می‌گوید که حتی همین الان هم که زمان اندکی از رحلت علامه مجلسی گذشته، بسیاری از کتابها در حال نابودی است: «در این مدت قلیلی که از رحلت آن مرحوم گذشته، نزدیک است که باز اکثر از میان برود، خصوص در این زمان که اصل طلب علم و تحصیل متروک است». این می‌تواند اشاره به تسلط افغانان بر بخشی از ایران و نیز بالا گرفتن آشوب‌های موجود در بلاد، و همچنین حمله عثمانی‌ها به ایران و ضد حمله‌های نادر و جز اینها باشد که بازار علم را کساد کرده بود. به نظر ملاعزیز الله، کار مجلسی نه تنها در بخش عربی و گردآوری و تدوین بحار، بلکه با فارسی کردن آثار و گردآوری متون، در چنین شرایطی، نجات دهند متون شیعه بوده است: «اگر کتب آن مغفور نبود، کار بر اکثر مردم مشکل بود، چنان که بغیر از تصانیف عربیه اش از کتاب مرآت العقول و ملاذ الاخیار در شرح کتاب کلینی و تهذیب حدیث، و فواید طریقه در شرح صحیفه شریفه و امثال آنها که مرجع و محتاج الیه علمای عظام و فضلالی فخرام است، کتب فارسیه اش از عین الحیاة و حیات القلوب و جلاء العیون و حلیه المتقین و حق الیقین و زاد المعاد و تحفة الزائر و مقباس المصاییح و ربیع الاسابیح و مشکوت الانوار و غیر اینها از رساله‌هایی که بخصوص نامی ندارد، و از مختصر و مبسوط زیاده بر آن است که محصور و مضبوط شود، بحمدالله تعالی باعث معرفت و بینش اکثر خواص و عوام بلکه کافه انام است». این سخن وی در باره این کتابها و رساله‌ها و این که میان مردم رواج داشته، درست و نشانگر هیمنه علامه مجلسی بر تفکر دینی و مذهبی ایران از زمان وفاتش تا روزگار این مولف یعنی نیمه قرن دوازدهم و صد البته تا دو قرن بعد از آن است. جالب است بدانیم که پس از ورود چاپ به ایران، به جز قرآن و اندک آثار، عمدتاً آثار علامه مجلسی برای نخستین بار در دهه چهارم قرن سیزدهم یعنی حوالی سالهای ۱۲۳۵ منتشر شدند. وی به درستی می‌گوید که این آثار پس از نگارش همه جا منتشر شد به طوری که «در جمیع ولایات عالم از بلاد موافق و مخالف، از عرب و

عجم منتشر و متواتر است و در کم قریه و دهی است که اکثر آنها نباشد و نادر کسی است که آنها را ندیده بلکه ندارد». نویسنده هدایة العالمین، یعنی ملاعزیز الله بن محمد تقی الماسی، پس از این، از ضرورت تألیف خود - یعنی همین هدایة العالمین - و این که موضوع آن در اصول دین است یاد کرده و می‌افزاید که آن را برای شجاع الدین محمد خان حاکم مقصود آباد بنگاله هند نوشته است. این که چرا این ملاعزیزالله هم به هند رفته، طبیعی است که با وضعی ایران پس از حمله افغانان داشته، ایران جای مانده نبوده است. خودش می‌گوید: «و چون توفیق تألیف این رساله و تحریر این مقاله در بنگاله، از برکت ظهور دین و ایمان و اختفای اهل عصیبت و طغیان در بلاد کفر و عدوان، به یمن دولت و اقتدار و حکومت و اختیار نواب مستطاب فلک جناب معلی القاب نامدار کامکار گردون وقار نصفت و معدلت شعاره، صاحبه صوبه اقالیم عظمت و ابهت و اجلال، فرمانفرمای ممالک شهماط و حشمت و اقبال، مشید ارکان دین و دولت، ممهّد اساس ملت و ملت، اعنی نواب موتمن الملک شجاع الدوله اسد جنگ. .. شجاع الدین محمد خان. .. واقع گردید، و فی الواقع این نیز یکی از فیوضات آن معدن فیض است که به ظهور رسید، لازم دید که به اسم مبارک گرامی تزیین داده، تحفه عالی مجلس خلد آیین آن حامی ملت و دین و ماحی کفر و کین سازد. امید که به فیض نظر خورشید اثر قبول علم اعتبار و اشتهار برافرازد و چون امیدوار است که باعث هدایت اکر عالمیان بشود، آن را به هدایة العالمین موسوم نمود». البته این پیشگویی او که کتابش هدایت عالمیان باشد، درست از آب در نیامد، و به همین دلیل دو سه نسخه بیشتر از این اثر در دسترس نیست. البته تسلط علامه مجلسی بر تفکر مذهبی ایران و تشیع پس از خود، به طول کامل ادامه نیافت، چرا که او در این زمینه تنها متفکر نبوده و رقبای فکری و مکتبی دیگری هم داشت. اولاً علوم حکمی با برآمدن ملاصدرا و جانشینان وی قدرتش را در ایران حفظ کرد و هیچ گاه از برنامه‌های درسی مدارس علمیه حذف نشد. تفکر و مکتب فیض کاشانی هم در بخش فقه (مفاتیح الشرایع) و نیز حدیث در کنار اندیشه علامه مجلسی، و البته متفاوت از وی، راه خود را تا پایان قرن دوازدهم هجری ادامه داد. این بود تا آن که وحید بهبهانی، علیه هر دو جریان به خصوص در بخش فقه به پا خاست و با انقلاب فکری و معرفتی خود، بساط اخباری گری و حدیث گرای را برچید. البته در بخش‌های دیگر هم چنین انقلاب معرفتی لازم بود که ایجاد نشد و تسلط حدیث گرای دست کم در حوزه عقاید شیعی - نه فلسفه صدرایی - ادامه یافت. نفوذ و هیمنه علامه مجلسی، در در بخش اخلاقیات و عبادیات و دعائیات در میان عموم مردم و افراد متوسط، همچنان حفظ گردید تا این اواخر قاجار که به تدریج جایگزین‌های دیگری برای این قبیل کتابها، مانند زاد المعاد و حق الیقین و حیات القلوب و جز اینها تولید شد.



### کدام اسلام؟

رضا بهشتی معز: پرسش در باب چندوچون و ماهیت اسلام یکی از



## آیا مسئله ما افراد هستند یا ساختارها؟



دکتر محمود سریع القلم: خاطر م هست سی و چهار سال پیش با استادم، جیمز روزنا، در پیاده رو، قدم می‌زدم که در حین بحث، دو چرخه سوار در پیاده رو را با علامت دست، نگه داشت و به او گفت: طبق بند دو ماده ۱۳۰ قانون شهرداری، شما نمی‌توانید در پیاده رو، دو چرخه سوار شوید. لطفاً در خیابان و در قسمت خط کشی شده دو چرخه سواری کنید.

چرا در کشور ما، اینقدر تجزیه و تحلیل مسایل، حول و حوش افراد است؟ چرا برای اینکه بهتر زندگی کنیم، جامعه سالمی داشته باشیم، اقتصاد با ثباتی داشته باشیم، با فساد مالی مبارزه کنیم، تصور می‌کنیم باید متکی به افراد باشیم؟ چرا ما در پی افراد هستیم تا مسایل ما را حل کنند؟ بحث داغ دهها رسانه در کشور اینست که رئیس جمهور فعلی، آیا یک دوره ای است یا دو دوره؟ یا اگر فلان شخص از فلان جریان و جناح کاندیدا شود، مسایل ما حل می‌شود؟ آیا مبارزه با قاچاق که گفته می‌شود حدود نصف درآمد نفت کشور است با تغییر رییس و اعضای شورای مبارزه با قاچاق حل می‌شود؟ آیا مشکلات بانکی و محیط زیستی ما به عنوان مثال، به خاطر وجود مجریان آنهاست یا ساختارهایی است که این مجریان بر آنها مدیریت می‌کنند؟ آیا مسئله اصلی ما این نیست که اتفاقاً در مدیریت، افراد و مناسبات بین آنها حاکم است و نه قواعد، آیین نامه‌ها، اندیشه‌ها و ساختارها؟ تصور کنید در جو کره زمین چه اتفاقی می‌افتاد وقتی هزاران هواپیما صرفاً با رای و تشخیص خلبانها هدایت می‌شدند؟ این در حالی است که یک ساختار نرم افزاری هشدار دهنده وقتی هواپیمای دیگری در ۵ کیلومتری هواپیما قرار می‌گیرد، خلبانها را متوجه موقعیت هواپیمای خود نسبت به هواپیماهای دیگر می‌کند. مبارزه با فساد و صدها مشکل دیگر در کشور، اول، اندیشه‌های جهان شمول آزمون شده منطقی می‌خواهد و سپس یک ساختار برای اجرا و مدیریت. در قانون اساسی سوئیس تصریح شده که خوشبختی عموم مردم سوئیس زمانی تحقق پیدا می‌کند که حکومت، رفاه اقشار ضعیف جامعه را تضمین کند. سپس در مجموعه قوانین و ساختارها، این فکر جنبه عملیاتی و اجرایی پیدا می‌کند. بی دلیل نیست که در اروپا، ساعت پنج بعد از ظهر به بعد همه زندگی می‌کنند اما در کشور ما حتی تا ۱۱ شب جلسات اجرایی تشکیل می‌شود. مدیریت در آلمان، منطقی فکر کردن و بعد ساختار سازی برای اجراست؛ مدیریت در کشور ما، مناسبات بین افراد است. در آلمان، اعتماد دو فرد اجرایی به یکدیگر ریشه در فکر و قاعده و قانون و ساختار دارد و نه در نسبت‌های خانوادگی یا اینکه دو نفر مثلاً با هم به یک دبیرستان رفته باشند. حدود ۱۰۷ سال پیش، مورگان شوستر برای تنظیم نظام مالی

شایع‌ترین پرسش‌های این دو دهه اخیر است. نه تنها غیرمسلمانان که حتی مسلمانان فراوانی هم در برخورد با رفتارهای غیرعقلانی و رادیکال اقلیتی از مسلمانان از خود می‌پرسند این چه اسلامی است؟ ما چند نوع اسلام داریم؟ کدام طایفه از مسلمین برحق است و کدام یک راست می‌گوید؟ کدام ادعا را باید باور کرد: اسلام ایران، اسلام عربستان، اسلام عراق، اسلام الازهر مصر یا... و..

حقیقت آن است که شعب و فرق مسلمین آن قدر زیاد و متنوع و ادعاها حق بجانب است که کمتر کسی از بیرون می‌تواند در مقام انتخاب و به‌نحو پسینی به دوری و مقایسه ادعاها بنشیند. جالب آن است که هریک از این فرق و شعب هم مستند کافی برای انتساب به کتاب و سنت رسول دارد و همه اصحاب و مومنان طایفه هم خود را مسلم اسلام ناب می‌دانند و برای نجات دیگری دعا می‌کنند، اگر تشنه به خون هم نباشند. راه روشن البته از دیالوگ و مفاهمه بی‌غرض و مرض برپایه متون منبع و مرجع می‌گذرد که آن هم امروز در غوغای پول و رسانه گم شده است و پیچیدگی آن موضوع بحث ماست. باری سردرگمی در ماهیت، حقیقت و صحت اسلام که خود مانعی در اقبال به آن است و بازار قرائت‌های بافتنی یا مطرود را هم گرم کرده است. پدیده شایع عصر ما و محصول کنش‌های غیر اصیل است.

پرفسور «رمی براگ» RÉMI BRAGUE استاد برجسته فلسفه و ادیان قرون میانه در دانشگاه سوربن (که نزدیک به دوده پیش من هم از شنوندگان او بوده‌ام)، به این پرسش‌ها با نظر عنایت نگریسته و مقالاتی با عنوان «در حقیقت اسلام» در شرح و پاسخ آن پرداخته است. براگ در آغاز مقاله اشاره کرده که شرح ماهیت اسلام در این روزگار صعب و پریشان، بوالعجب کاری است که او نمی‌تواند از پس معرفی نسخه راستین اسلام برآید یا حتی داوری امین معرفی کند تا او از نسخه اسلام اصل پرده بردارد اما در ایضاح مطلب به قدر طاقت می‌کوشد. براگ فراتر از تعریف شایع اسلام به معنای تسلیم، سه نوع تعریف متمایز از اسلام ارائه می‌کند: اسلام به مثابه دین، اسلام به مثابه تمدن (تاریخی جغرافیایی) و سرانجام اسلام به مثابه امت (ملت‌های مسلمانی که نماینده این گرایش خاصند).

او پس از این تقسیم مدعی است که صرف توصیف دین به حقیقی و غیر حقیقی راهزن است و غیر دقیق و نمی‌تواند راهگشا باشد، بنابراین او راه دیگری پیشنهاد می‌کند و آن تفکیک «حقیقت» به سه وصف «جامعیت»، «پیدایش» و «واقعیت» است که هریک از این سه خود به سه دسته تقسیم می‌شود و در مجموع ما نمایه نه‌گانه‌ای خواهیم داشت.

در بخش بعدی این مقاله جالب، براگ از چگونه حقیقی‌تر شدن اسلام می‌پرسد، پرسشی مهم و جدال خیز و سه راه پیشنهاد می‌کند: «افقی» برای جستجوی حقیقت در پیش تر یا گذشته، «عمودی» در فراتر یا عمیق تر، و سرانجام «واگذاری» حقیقت از جامعه به فرد.

شرح استفهامی نویسنده بر این سه راه چنین است: آیا ما برای جستجوی حقیقت اسلام با روش افقی باید به سرچشمه‌های آن بازگردیم، و با روش عمودی باید اسلام را معنوی و عرفانی بخواهیم و سرانجام آیا در جستجوی حقیقت اسلام از راه سوم، باید دین را خصوصی کرد و از قیود اجتماعی رهانید؟ هریک از این سه راه مشکلات و مزایای خود را دارد.

(دین آنلاین)

می‌کند چون نظام تصمیم‌گیری معقول و ساختاری مبتنی بر قاعده و نه فرد و از همه مهم‌تر چون قرار داد اجتماعی دارد که همه را حول و حوش آن به اجماع و همکاری می‌رساند. قهرمان پروری و اسطوره‌سازی با مبانی فکری و فلسفی پیشرفت و توسعه مغایرت دارند. افکار گانندی مهم‌تر از فرد اوست. به اندیشه‌های افراد و ظرفیت ساختارسازی آنها توجه کنیم بهتر از اینست که به مناسبات فردی آنها دقت کنیم.

و نکته آخر: تاریخ مطالعات توسعه گواه است که تا زمانی که اعتقادی عمیق و با ثبات میان نویسندگان، کارآفرینان، سیاستمداران و شهروندان نسبت به کشور وجود نداشته باشد، قرارداد اجتماعی حول و حوش مصالح کشور شکل نمی‌گیرد و بدون قرارداد اجتماعی، نمی‌توان به ساختار سازی و سیستم سازی مبادرت ورزید.

(وب سایت نویسنده)



### سی و بیژگی افراد موفق از دیدگاه دکتر سریع القلم

- ۱- خیلی علاقمندند بدانند چند عدد شن در کره زمین وجود دارد؛
- ۲- هر آنچه را که می‌خوانند و می‌شنوند، زود باور نمی‌کنند؛
- ۳- هر کار می‌کنند دراز مدت را در نظر می‌گیرند؛
- ۴- کار خوب انجام دادن را بر پول درآوردن، اولویت می‌دهند؛
- ۵- بر یک هدف مهم، تمرکز دارند؛
- ۶- برای تحقق این هدف، روزی ده ساعت تلاش می‌کنند؛
- ۷- بسیار با حوصله هستند؛
- ۸- خیلی احساس دارند ولی نه در واکنش‌ها و تصمیم‌گیری‌ها؛
- ۹- نیازی به رانت ندارند چون از فکر خود بسیار استفاده می‌کنند؛
- ۱۰- در مورد خودشان می‌توانند یک کتاب بنویسند؛
- ۱۱- از زندگی شکایت نمی‌کنند؛
- ۱۲- جوراب سفید با کت و شلوار نمی‌پوشند؛
- ۱۳- به همه احترام می‌گذارند ولی برای هر فردی، وقت نمی‌گذارند؛
- ۱۴- تسلطی وصف‌ناپذیر بر رفتار خود دارند؛
- ۱۵- ذهن هر می‌دارند: مسایل از با اهمیت‌ترین به کم اهمیت‌ترین طبقه‌بندی شده است؛
- ۱۶- مدت‌ها طول می‌کشد تا واکنش نشان دهند: ممکن است به مسئله‌ای هیچ وقت واکنش نشان ندهند؛
- ۱۷- برای کسب اعتبار، به پرکاری و راستگویی اتکاء دارند؛
- ۱۸- تا بتوانند از سیاست و دولت فاصله می‌گیرند تا فکرشان آزاد باشد؛
- ۱۹- عموماً با توانایی‌های افراد کار دارند؛
- ۲۰- تعریفی مستحکم از توانایی‌ها و ضعف‌های خود دارند؛
- ۲۱- برای فاتح آمدن تدریجی بر ضعف‌های خود، برنامه دارند؛
- ۲۲- به مخالفین خود بی‌اعتنا هستند ولی نوشته‌های منتقدین خود را

و مالیاتی به ایران آمد ولی بعد از مدتی کوتاه، کشور را ترک کرد. یکی از دلایل ناکامی او این بود که مناسبات افراد، کلیدی‌تر از قاعده و قانون بود. چه این رئیس‌جمهور بماند و چه شخص دیگری رئیس‌جمهور شود، در فقدان اندیشه‌های آزمون شده حکمرانی و نبود ساختارهای اجرایی غیر فردی، بسیاری از مشکلات اقتصادی، اجتماعی، محیط زیستی و غیره ما حل نخواهند شد. در کشور ما، پیرامون حکمرانی مطلوب و اینکه کدام مبانی فکری باید حکمرانی مطلوب را شکل دهند، بنظر می‌رسد حتی تا ۲۰ درصد هم اجماع نیست. این مبانی فکری و فلسفی همان قراردادهای اجتماعی است که ژان ژاک روسو در سال ۱۷۶۲ به رشته تحریر درآورد. حتی امیرکبیر، ۱۵۶ سال پیش برای حکمرانی مطلوب سراغ ساختار سازی رفت. تازه بعد از اینکه این مبانی فکری برای حکمرانی و مدیریت با بحث و جدل، همدلی و هم فکری، احترام و ادب، گوش کردن و شنیدن و اولویت دادن به مصالح کشور و آینده آن تنظیم شد، بعد باید برای عملیاتی کردن آنها، ساختار بسازیم. بنا کردن این ساختارها بقدری کارهای سهمگینی هستند که با سخنرانی، بیانیه، سمینار و هشدار بدست نمی‌آیند. در اهمیت فکر و اندیشه منطقی برای حکمرانی می‌توانیم این مثال را مطرح کنیم: از سال ۱۸۴۸ و تنها با دو متمدن، چارچوب فکری و حقوقی کشور سوئیس تابحال کار کرده و ثبات داشته است. دو متمدن در سال‌های ۱۸۷۴ و ۱۹۹۹ اعمال شده اند.

مسایل ما ایرانیان با تغییر افراد هرچند به صورت خوش فکر و خوش بیان و خوش ظاهر و خوش ادا حل نمی‌شوند. دلیل دارد چرا ایرانی با استعداد در ساختار میکروسافت قرار می‌گیرد، خوب عمل کرده و موفق می‌شود. اگر بیل گیتس را به این کشور بیاورند، موفق نمی‌شود چون باید از طریق افراد مسایل خود را حل کند و نه قواعد و ساختارها. بهترین و دقیق‌ترین و علمی‌ترین برنامه‌های اقتصادی، مالی، بانکی و سیاست خارجی وقتی تابع مناسبات فردی باشند، جواب نخواهند داد. در سال ۱۳۵۲، موجی از مهاجرت افراد متخصص و کارآفرین از ایران آغاز شد. دلیلی اصلی: شاه به این تصور رسیده بود که او تصمیم گیرنده تمام مسایل ریز و درشت کشور است حتی اینکه سفیر ایران در مکزیک چه کسی باید باشد. یک نظام تصمیم‌گیری مبتنی بر قرارداد اجتماعی و یک ساختار مبتنی بر قاعده و قانون و آئین نامه وجود نداشت تا همه را حول و حوش مصالح کلان کشور جمع کند: کاری که اروپائیانها از اواخر قرن هجدهم آغاز کردند و آسیایی‌ها از اواخر دهه ۱۹۶۰.

افراد مهم نیستند، فکر و اندیشه آنها مهم است. در هیچ جامعه‌ای، فکرها یکی نشده‌اند بلکه به هم نزدیک شده‌اند و این معنای دقیق قرارداد اجتماعی است. تقسیم بندی‌ها و چندگانگی‌های متضاد فکری، فلسفی عموماً ضد توسعه و پیشرفت هستند. چرا توماس هابز و ماکس وبر مهم هستند: چون گفتند بشر بتواند، سوء استفاده می‌کند باید ساختار ساخت تا نتواند سوء استفاده کند.

اگر سیاستمداران نصیحت کنند و دانشگاهیان هشدار دهند، اتفاق خاصی نخواهد افتاد. دلیل اینکه هواپیما کار می‌کند چون یک سیستم و ساختار است، دلیل اینکه سنگاپور با پنج میلیون جمعیت، حدود هفتاد درصد تولید ناخالص داخلی ما را دارد به خاطر سیستم بودنش است و دلیل اینکه نروژ تنها ۴ درصد از درآمد نفتی خود را در بودجه‌های جاری کشور مصرف





می‌کند، عذرخواهی می‌کند و دوباره تلفن را کنار گوشش می‌گیرد، از دوستش می‌پرسد که می‌تواند امشب ساعت ۱۰ با موتورش بیاید که با هم به هیأت بروند و در نهایت با یک لیوان آب، همزمان

که درباره انسان‌سازی این شب‌ها سخن می‌گوید، از میهمان ناخوانده‌اش پذیرایی می‌کند. «این شب‌ها فضای حوزه ساکت و خلوت است. بچه‌ها یا برای تبلیغ به شهرستان رفته‌اند یا این که درحال آماده‌سازی برای رفتن به هیأت و روضه و مداحی هستند و گرنه این حجره‌ها همیشه سوت‌و‌کور نیست. خیلی شب‌ها صدای مباحثه کل راهرو را پر می‌کند؛ از بحث اعتقادی و مذهبی بگیر تا مسائل سیاسی.»

طلبه ۲۷ ساله کرجی اینها را بعد از اشاره‌اش به شور و هیجان خوابگاه سال‌های گذشته‌اش در خیابان پاچنار تهران که ساکنان آن محصلان تازه‌وارد هستند، می‌گوید. «مه‌دی» که از همه مسائل زندگی راضی به نظر می‌آید با بیان این که «کم‌کم باید عازم هیأت شوم» درباره حقوق و وضع مالی خود می‌گوید: «ماهان ۷۰ هزار تومان از دفتر مقام معظم رهبری دریافت می‌کنیم که البته بیشتر از ۵۰ هزار تومان برای بیمه هزینه می‌شود و حدود ۱۸ هزار تومان حقوق می‌گیریم. از طرف دیگر مراجع هم به‌طور ماهانه یا هر چند ماه یک‌بار کمک‌هزینه‌ای به نام شهریه دریافت می‌کنیم که به لطف خدا بابرکت است و احتیاجات بچه‌ها را برآورده می‌کند. طلبه‌های هم‌سطح ما هم معمولاً روضه‌خوانی و نماز جماعت دارند که در بعضی موارد صاحبان مجالس، حق‌الزحمه‌ای را هدیه می‌کنند.»

همزمان که طلبه جوان درحال پوشیدن قبا و عمامه است، جوان دیگری در می‌زند تا از «مه‌دی» بپرسد که شام خورده و آیا نیاز به غذای نذری دارد و او هم از یک‌ماه شام‌نخوردن و در عوض تأکید روی صبحانه خوب، سخن می‌گوید.

«رضا»، متولد ایلام، سال دهم طلبگی و عکاس یک خبرگزاری قرآنی است که می‌خواهد بعد از محرم مراسم عروسی خود را بگیرد و همسرش را از ایلام به تهران بیاورد. او یک زیرزمین ۳۵ متری هم نزدیک حوزه پیدا کرده و «پول پیش» را هم خدا جور خواهد کرد. حاج خانم هم طلبه حوزه ایلام است و او هم شهریه‌ای از حوزه می‌گیرد.»

«رضا» و «مه‌دی» که فراموش نمی‌کنند پایان هر جمله یک «خدا را شکر» بگویند و انگار در ۲۷ سالگی تکلیف خود را با همه مسائل روشن کرده‌اند، سال‌های گذشته از عمر خود در حوزه را کم‌وبیش مشابه هم می‌دانند و «مه‌دی» آن سال‌ها را خلاصه می‌کند: «صبح‌ها حدود ساعت ۵ یا شاید کمی دیرتر، بیدار می‌شدیم و پس از نماز و صبحانه، در کلاس‌های حوزه شرکت می‌کردیم، ناهار و نماز و پس از آن هم کلاس‌های مختلف تا شب. البته از سال چهارم به بعد دیگر عصرها کلاس نمی‌رفتیم، شب‌ها هم همیشه جلسات مباحثه داشتیم که برای همه طلبه‌ها مفید و ضروری است.»

با دقت و چند بار می‌خوانند؛

۲۳- برای کشف خود، بسیار وقت می‌گذارند؛

۲۴- نیازی به تخریب دیگران ندارند چون کرة زمین را نقطه‌ای در کهکشان‌های داند؛

۲۵- سنت سی‌لی‌کان‌ولی را رعایت می‌کنند: یک اشتباه را دوبار مرتکب نمی‌شوند؛

۲۶- همه جا و پیش همه افراد، یک شخصیت دارند؛

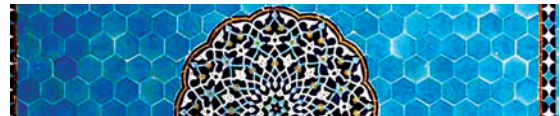
۲۷- یک لیوان آب میوه را در چند نوبت می‌نوشند؛

۲۸- از جوانی، پس انداز می‌کنند؛

۲۹- پیراهنی را که امروز می‌خواهند بپوشند از سه روز قبل می‌دانند؛

۳۰- شیفته زندگی کردن و فرصت‌های بی‌شمار آن هستند.

(وب سایت نویسنده)



## گزارشی از زندگی طلاب

۲۷۰ هزار طلبه در ۴۸۰ حوزه علمیه تحصیل می‌کنند

(Entekhab.ir): روزنامه شهروند در گزارشی، به مسائل زندگی

طلاب حوزه‌های علمیه پرداخته است.

در این گزارش آمده است: خیابان ۱۵ خرداد شرقی و در دل بازار تهران، جایی که بازار مسگرها به پایان می‌رسد، ساختمانی مربعی شکل و سه طبقه وجود دارد که به‌تازگی بازسازی شده و نام «حوزه علمیه ایلچی کبیر» را بر سر در خود دارد. تمیزی، سکوت و نظم طبقه اول در طبقه دوم و سوم هم هست و راهروهای هر طبقه با موکتی زردرنگ پوشیده و کنار در هر اتاق شماره‌ای نوشته شده است.

از کنار اتاق‌ها که می‌گذری، صدای روضه‌خوانی، مداحی یا مباحثه در کمترین حد ممکن به گوش می‌رسد. در اتاق شماره ۲۰۲ یا آن‌طور که یکی از ساکنان آن می‌گوید، حجره طلبه‌های کرج، باز است؛ طوری که تنها ساکن آن شروع به احوالپرسی و دعوت به نشست می‌کند؛ اتاقی با ابعاد ۲ در ۳ متر که وسایل ابتدایی یک خوابگاهی در آن به چشم می‌خورد: یک لامپ ۲۰۰ وسط آن و آویزان از سقف، دو پتو در کنار دو دیوار و پهن شده روی موکت کف اتاق که با یک چهارپایه چوبی که نقش میز تحریر را دارد از هم جدا شده‌اند و در کنار هر پتو ۵-۶ کتاب، عمامه سفیدی روی زمین و لباس‌های مخصوص روحانیت روی چوبلباسی‌ای که پشت در اتاق قرار دارد. تمام وسایل و ترکیب اتاق، ساده و ضروری به‌نظر می‌آیند که این سادگی با صدای یک مداحی آرام که زنگ موبایل است، تکمیل می‌شود.

«مه‌دی»، طلبه کرجی که به‌تازگی پایه ۹ را در حوزه علمیه ایلچی کبیر یا شهید باهنر چندسال پیش، شروع کرده، قرار و مدارهای مداحی امشبش (شب اول محرم) را با مسئول هیأتی که در آن طرف خط است، مشخص



### گسترش فضای مجازی در حوزه‌های علمیه



ساختمان حوزه علمیه مروی بافت سنتی تری نسبت به بسیاری از مدارس دینی تهران دارد و توانسته فضای غالب حوزه‌های قدیم را حفظ کند، طلبه‌ها هم سخنانی

مشابه یا نزدیک به «مهدی» و «رضا» دارند. آنها که پس از پایان دوره راهنمایی خود، حوزه را جایگزین دبیرستان کرده‌اند، آماده‌اند تا با اجازه مسئولان مستقیم خود و در حدود ۲۰ سالگی لباس روحانیت بر تن و روزهای تازه‌ای را تجربه کنند. «در جلسات خانوادگی و فامیلی با من شوخی می‌کنند و از اصطلاحاتی استفاده می‌کنند که حتما شنیده‌اید ولی در مجموع احترام و عزت من بیشتر شده است. هنوز هم وقتی لاهیجان می‌روم و همکلاسی‌های دوره مدرسه را می‌بینم، این شوخی‌ها ادامه دارد.»

این جملات را «مصطفی» که امسال پایه پنجم دوران حوزوی خود را آغاز کرده درباره زندگی خود در یکی از روستاهای نزدیک لاهیجان می‌گوید. او درباره سرگرمی‌های خود و دوستانش هم می‌گوید: «من گوشه ساده دارم الان. قبلاً گوشه هوشمند داشتم ولی دیدم جنبه آن را ندارم. چون از نماز صبح می‌ماندم، آن را کنار گذاشتم ولی متأسفانه استفاده از فضای مجازی بین دوستان خیلی زیاد است و می‌بینم که چه تأثیرات منفی گذاشته. تمرین سخنرانی و روضه هم همیشه داریم. این روزها هم داریم تمرین می‌کنیم که عمامه پیچیدن را یاد بگیریم.»

«رضا» هم درباره موضوع مباحثات می‌گوید: «مباحثه به همه طلبه‌ها کمک می‌کند که چطور سخنرانی کنند و تأثیرگذار باشند. سال‌های اول مباحثه برای ما تمرین حرف زدن بود ولی کم‌کم بحث‌های جدی وارد شد. سال ۸۸ بحث‌ها خیلی سیاسی بود..» مهدی حالا «لباده‌اش» را پوشیده، «عبایش» را روی شانه انداخته و «نعلین»‌های واکس زده مشکی‌اش را کنار در گذاشته، برمی‌گردد یک کلاه سفید می‌پوشد و روی آن عمامه خود را قرار می‌دهد و همچنان که روبه‌روی آینه کوچک اتاق ایستاده، آن را با دو دست خود تنظیم می‌کند: «لباس اصلی لباده یا قیامت، بعضی اساتید به شوخی می‌گویند که فلان گروه سیاسی قبا و بهمان گروه لباده می‌پوشند، اما به این شکل هم نیست، جوان‌ها بیشتر لباده را ترجیح می‌دهند.» طلبه جوان کرجی از هم‌دوره‌ای ایلامی‌اش خداحافظی می‌کند و «التماس دعا» گویان به سمت پله‌ها و در خروجی گام برمی‌دارد.

بازار مسگرها ساکت است، کرکره‌ها پایین آمده، کنار در حوزه دو نوجوان افغانی با سیگاری در یک دست و گونی بزرگی روی شانه کنار سطل آشغال بزرگی ایستاده‌اند و با یک «سلام حاج‌آقا» سکوت را می‌شکنند تا روحانی جوان از هم‌دوره‌ای سه‌سال اولش بگوید که سال چهارم عطای طلبگی را به لقایش بخشید: «به نظر من مرد بود، خیلی مرد. این که بفهمی آدم این کار نبود یا الان دیگر نیستی و سه‌سال از عمرت را رها کنی که دچار ریا نشوی، جوانمردی است. این دوست ما اگر می‌ماند کمکی به تبلیغ دین و اهل بیت نمی‌کرد و ممکن بود تأثیر منفی هم بگذارد که به نظر من مردانه رفت.»

لحظاتی بعد، «مهدی» آدرس دقیق حوزه مروی و چندین حوزه نزدیک دیگر را می‌گوید و در حالتی که به‌نظر کمی معذب می‌آید، لباس خود را با دو دست جمع می‌کند و پشت موتورسیکلت دوستش می‌نشیند تا به روضه شب اول محرمش برسد.

## صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

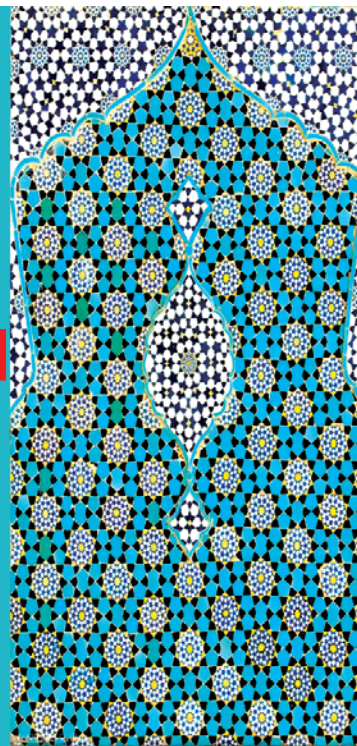
«صفیر حیات» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی با مشارکت صاحب نظران و اندیشمندان به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲ / کدپستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷ دفتر نشریه صفیر حیات و یا به آدرس الکترونیکی نشریه: (safir . hayat @ yahoo . com) ارسال نمایند.

موضوع ویژه شماره بعد:

## همزیستی ادیان و مذاهب

سامانه پیام کوتاه نشریه «صفیر حیات» آماده دریافت نظرات و پیشنهادات شما علاقه‌مندان و خوانندگان گرامی می‌باشد.

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳



# نشانی دفاتر حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله

دفتر استان قم		پاسخگویی به مسائل حج
بلوار شهید محمد منتظری، کوچه هشتم، پلاک ۴ تلفن‌های تماس: ۳۷۷۴۴۷۶۷ / ۳۷۷۴۴۰۱۰ / ۳۷۷۴۴۰۰۹ / ۳۷۸۳۱۶۶۰ / ۳۷۸۳۱۶۶۱ / ۳۷۸۳۱۶۶۲ (۰۲۵) نمابر: ۳۷۸۳۵۰۸۰ (۰۲۵) / کدپستی: ۳۷۱۳۷۴۴۳۶۹		تلفن‌های تماس: ۳۷۸۳۱۶۶۰ - ۲ (۰۲۵) تلفن همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۰۰۰۷
دفاتر استان تهران		
دفتر شماره (۱)	دفتر شماره (۲)	دفتر شماره (۳)
کارگر جنوبی، بالاتر از میدان پاستور (به طرف انقلاب)، خیابان شهید سرخابی، نش کوچه شهید شاطرپور، پلاک ۱ کدپستی: ۱۳۱۶۹۷۳۱۱۴ نمابر: ۶۶۴۰۹۲۷۸ (۰۲۱) تلفن‌های تماس: ۵ - ۶۶۴۰۹۲۷۸ (۰۲۱) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۶۶۴۰۹۲۷۸ (۰۲۱)	خیابان پاسداران، نگارستان چهارم، پلاک ۱۳ کدپستی: ۱۶۶۴۶۳۵۶۱۱ تلفن‌های تماس: ۲۲۷۶۸۰۸۰ / ۲۲۷۶۸۱۸۱ / ۲۲۸۸۴۶۰۰ / ۲۲۸۸۵۳۰۰ نمابر: ۲۲۸۴۷۰۹۵ (۰۲۱) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۲۲۸۴۷۰۹۵ (۰۲۱)	شهرک غرب، بلوار دریا، تقاطع پاک نژاد (نبش چهار راه پاک نژاد به طرف مدیریت)، پلاک ۱۷۸ کدپستی: ۱۴۶۶۹۴۳۱۴۱ تلفن‌های تماس: ۸۸۵۱۲۶۹۷ / ۸۸۵۱۳۴۲۵ / ۸۸۵۱۳۴۱۵ (۰۲۱) نمابر: ۸۸۵۸۰۸۲۱ (۰۲۱) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۸۸۵۸۰۸۲۱ (۰۲۱)
دفاتر استان اصفهان		
دفتر شماره (۱)	دفتر شماره (۲)	
خیابان عبدالرزاق، کوچه قصر، پلاک ۱۲۶ کدپستی: ۸۱۴۸۶۸۶۶۱۳ تلفن‌های تماس: ۳۴۴۹۷۶۶۰ - ۲ (۰۳۱) نمابر: ۳۴۴۹۳۳۹۱ (۰۳۱) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۳۴۴۹۲۸۰۶ (۰۳۱)	خیابان دانشگاه، خیابان توحید، کوچه شماره ۲، پلاک ۴ کدپستی: ۸۱۷۳۹۳۹۴۸۱ تلفن‌های تماس: ۳۶۲۸۱۹۱۷ / ۳۶۲۷۱۰۹۳ (۰۳۱) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۳۴۴۶۲۸۰۶ (۰۳۱)	
دفتر استان خراسان رضوی (شهید مقدس)		
چهارراه شهداء، خیابان آیت الله بهجت (آزادی)، کوچه بهجت ۹/۱ (بینادل)، پلاک ۱۶ / کدپستی: ۹۱۴۳۷۸۶۴۹۶ تلفن‌های تماس: ۳۲۲۵۱۱۵۲ / ۳۲۲۲۲۲۷۷ / ۳۲۲۱۰۰۰۲ / ۳۲۲۴۳۱۴۲ - ۳ / ۳۲۲۳۰۳۲۳ / ۳۲۲۲۲۵۷۷ (۰۵۱) نمابر: ۳۲۲۳۰۳۲۴ (۰۵۱) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۳۲۲۳۲۹۱۵ (۰۵۱)		
دفتر استان فارس (شیراز)	دفتر استان مرکزی (اراک)	
شاه چراغ (ع)، بلوار شهید آیت الله دستغیب، روبروی پایانه اتوبوسرانی کدپستی: ۷۱۳۹۸۶۳۹۸۵ تلفن‌های تماس: ۳۲۲۴۳۳۳۴ / ۳۲۲۴۳۴۹۸ (۰۷۱) نمابر: ۳۲۲۲۲۲۹۴ / ۳۲۲۳۰۴۰۰ - ۴۰۲ (۰۷۱) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۳۲۲۲۶۷۰۰ (۰۷۱)	خیابان ادب جو، مقابل دبیرستان ریحانه النبی (طالقانی سابق)، پلاک ۸۷۷ کدپستی: ۳۸۱۴۶۹۸۸۷۷ تلفن‌های تماس: ۳۲۲۷۲۲۰۰ / ۳۲۲۷۲۳۰۰ / ۳۳۲۵۹۷۷۷ (۰۸۶) نمابر: ۳۳۲۵۹۷۷۷ (۰۸۶) شماره مستقیم مسئول دفتر: ۳۳۲۴۸۰۸۰ (۰۸۶)	
دفتر استان آذربایجان شرقی (تبریز)	دفتر استان گلستان (گرگان)	
میدان دانش سرا، خیابان دانش سرا، کوچه حاج عبدالعظیم، پلاک ۴ کدپستی: ۵۱۳۶۹۷۵۴۹۹ تلفن‌های تماس: ۳۵۲۴۶۶۲۶ / ۳۵۲۳۲۰۲۳ (۰۴۱) نمابر: ۳۵۲۵۲۷۷۴ (۰۴۱)	خیابان شهید رجائی، گلشن ۲، محله درب نو (کنار پرند فروشی شیرنگی)، منزل حجت الاسلام قدس علوی کدپستی: ۴۹۱۳۶۱۶۵۸۳ تلفن‌های تماس: ۳۲۲۳۳۲۷۰ / ۳۲۲۳۳۲۷۰ (۰۱۷)	



روایت تصویری از مراسم سوگوای ایام صفر ۱۴۳۸  
در دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی

دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی در قم



پیام تسلیت حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدینه)

بمناسبت رحلت عالم فقیه حضرت آیت الله العظمی حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

بسمه تعالی

«إذا مات المؤمن فقیهه ثلمه فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء»

رحلت عالم فقیه بقیة السلف مجاهدان راه حق، حضرت آیت الله العظمی حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (قدس سره الشریف) موجب تأثر و تأسف عمیق گردید.

آن عالم وارسته و ژرف نگر از یاران باوفا و مورد اطمینان سیدنا الاستاذ حضرت امام خمینی (سلام الله علیه) بود که لحظه ای چه در دوران مبارزه و چه بعد از پیروزی نهضت در پشتیبانی از اهداف و آرمان های مراد خویش که همانا طریق اسلام راستین بود به خود تردید راه نداد. آن فقیه ریشه یاب پس از عمری خدمت صادقانه در مناصب قضایی به همراه دوست و رفیق گرامی اش حضرت آیت الله شهید دکتر بهشتی (نورالله مضجعه)، به قم مراجعت نمود و شاگردان زیادی از تحقیقات علمی ایشان در باب قضاء و غیره بهره مند گردیدند.

اینجانب این مصیبت بزرگ را به پیشگاه حضرت ولیعصر امام زمان (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) و حوزه های علمیه مخصوصاً حوزه علمیه قم و تمامی وابستگان سببی و نسبی اش بالاخص جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سیدعلی موسوی اردبیلی تسلیت عرض نموده و برای آنان صبر جمیل و اجر جزیل را از خداوند متعال مسألت دارم. امید آنکه خداوند بزرگ و مهربان آن مرحوم را با اجداد طاهرینش سلام الله علیهم اجمعین محشور گرداند.

مشهد مقدس - یوسف صانعی

۲۳ صفر المظفر ۱۳۹۵/۳/۹-۱۴۳۸



# بیست و دومین نمایشگاه مطبوعات تهران / ۱۳۹۵

رسالت رسانه‌ها باروری فکر و فرهنگ در جامعه و افزایش سطح آگاهی عموم افراد، با تکیه بر باورهای دینی و حفظ اصل امانت و صداقت است.

اهالی رسانه با درک درست این واقعیت، مسیر حرکت خود را از درون اجتماع بازیافته و بر تولید محتوای همگام و هماهنگ با نیازها بر زایش و پرورش بینش عمومی تأکید دارند.

مطبوعات و از جمله نشریه «صفر حیات» با دنبال کردن اصول و قواعد رسانه ای بر احیای فکر اصیل دینی با رویکرد واقع بینانه و به دور از هیاهوی غیرمسئولانه، تأکید می‌ورزند.

باری بدین جهت «صفر حیات» خود را در جمع اصحاب خود در بیست و دومین نمایشگاه مطبوعات عرضه نمود تا دستی به دستان دوستان خود بفشرد و بر آینده‌ی خویش امیدوارتر گردد.

صفر حیات که با وابستگی به دفتر حضرت آیت‌الله العظمی صانعی مدظله، مردمی بودن خود را افتخاری بزرگ می‌داند، از نگاه خیرخواهانه استقبال می‌کند و از هم‌افزایی و هم‌گرایی در حوزه اندیشه و محتوا شادمان می‌شود.

به آن امید



حقوقی است که برای مشارکت فعالانه در فرآیندهای آزاد حکومت ضروری است و موارد زیر را بر می‌گردد:  
حقوق رای و امکان تصدی مسئولیت در سطح حکومت آزادی  
گرمهای و تشکیل انجمن، آزادی دسترسی به اطلاعات و امکان

آن به «صفتی کامل در عرصه ی باورزیر را بر می‌گردد  
ی در فرصتهای خلقی، حق بهره  
و بهره مندی از تأمین اجتماعی و  
ی و حمایت از تخصص در مواقع

خلق حدت یابی به فرهنگ و  
بدهای زندگی متفاوت، حق داشتن  
و به تفاوت‌های قومی و فرهنگی و  
فرهنگی است»

استانی و فرهنگی  
دارد که با توجه به  
نیازهای فرهنگی و  
فرهنگی و اجتماعی  
می‌شود تا بتواند  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

می‌فرماید: «آن الله لا یغیبر  
ما یوقم حتی یغیبروا ما  
بنافسهم» تحقیقاً خداوند  
سرو نشود هیچ قومی را  
تغییر نمی‌دهد مگر آن که  
خود آنان را وضع کند

حقوقی است که برای مشارکت فعالانه در فرآیندهای آزاد حکومت ضروری است و موارد زیر را بر می‌گردد:  
حقوق رای و امکان تصدی مسئولیت در سطح حکومت آزادی  
گرمهای و تشکیل انجمن، آزادی دسترسی به اطلاعات و امکان

آن به «صفتی کامل در عرصه ی باورزیر را بر می‌گردد  
ی در فرصتهای خلقی، حق بهره  
و بهره مندی از تأمین اجتماعی و  
ی و حمایت از تخصص در مواقع

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

حقوقی است که برای مشارکت فعالانه در فرآیندهای آزاد حکومت ضروری است و موارد زیر را بر می‌گردد:  
حقوق رای و امکان تصدی مسئولیت در سطح حکومت آزادی  
گرمهای و تشکیل انجمن، آزادی دسترسی به اطلاعات و امکان

آن به «صفتی کامل در عرصه ی باورزیر را بر می‌گردد  
ی در فرصتهای خلقی، حق بهره  
و بهره مندی از تأمین اجتماعی و  
ی و حمایت از تخصص در مواقع

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

حقوقی است که برای مشارکت فعالانه در فرآیندهای آزاد حکومت ضروری است و موارد زیر را بر می‌گردد:  
حقوق رای و امکان تصدی مسئولیت در سطح حکومت آزادی  
گرمهای و تشکیل انجمن، آزادی دسترسی به اطلاعات و امکان

آن به «صفتی کامل در عرصه ی باورزیر را بر می‌گردد  
ی در فرصتهای خلقی، حق بهره  
و بهره مندی از تأمین اجتماعی و  
ی و حمایت از تخصص در مواقع

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

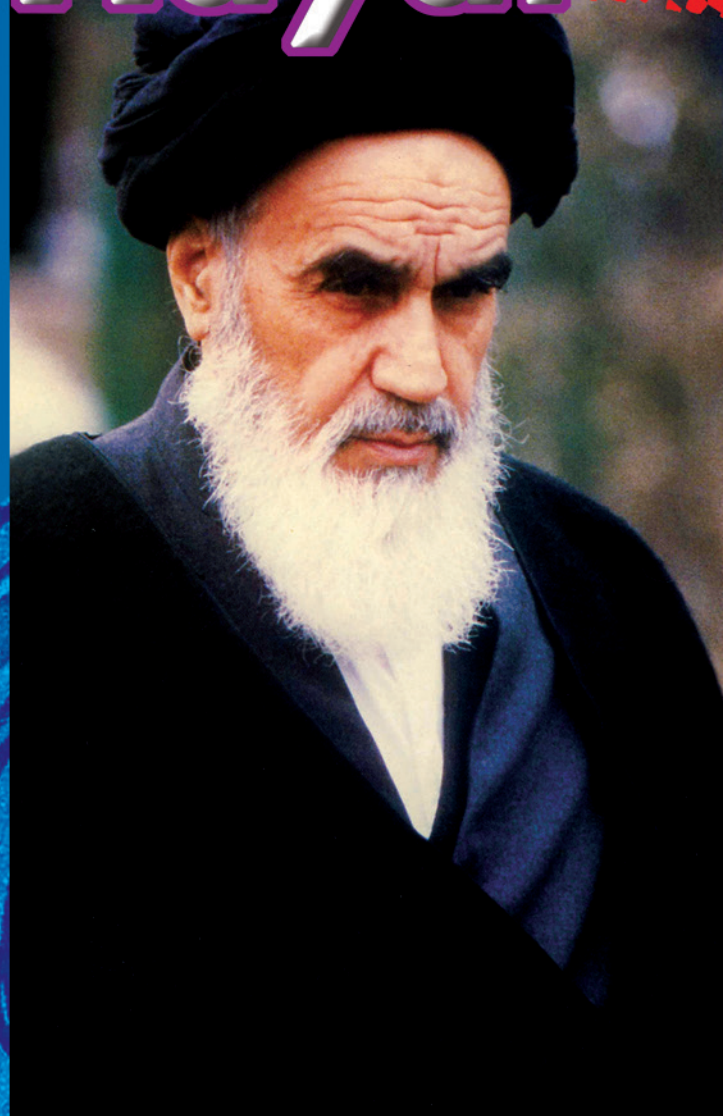
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد

اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد  
اصول سنتی می‌باشد



Bimonthly

# Safir-E-Hayat 10



امام خمینی:

محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم و  
حق در مقابل باطل قیام کرده، و به اثبات رسانده است که  
در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز است.